

# پیام ابراهیم

ماهنامه

جامعه زنان انقلاب اسلامی  
سال اول | شماره هفتم  
ویژه نوروز ۹۴ | ۸۴ صفحه | ۶۰۰۰ تومان

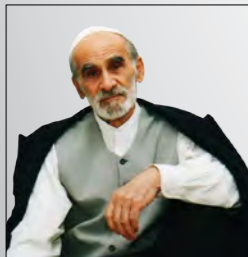
بیان و ترازنامه انقلاب در گفتگو با  
دکتر احسان شریعتی

## انقلاب در پیچ اصلاحات



حسین شاه حسینی در گفتگو با پیام ابراهیم  
عنوان کرد:

منافع ملی در گرو عدالت اجتماعی  
است و عدالت اجتماعی مقدمه  
رفاه اجتماعی



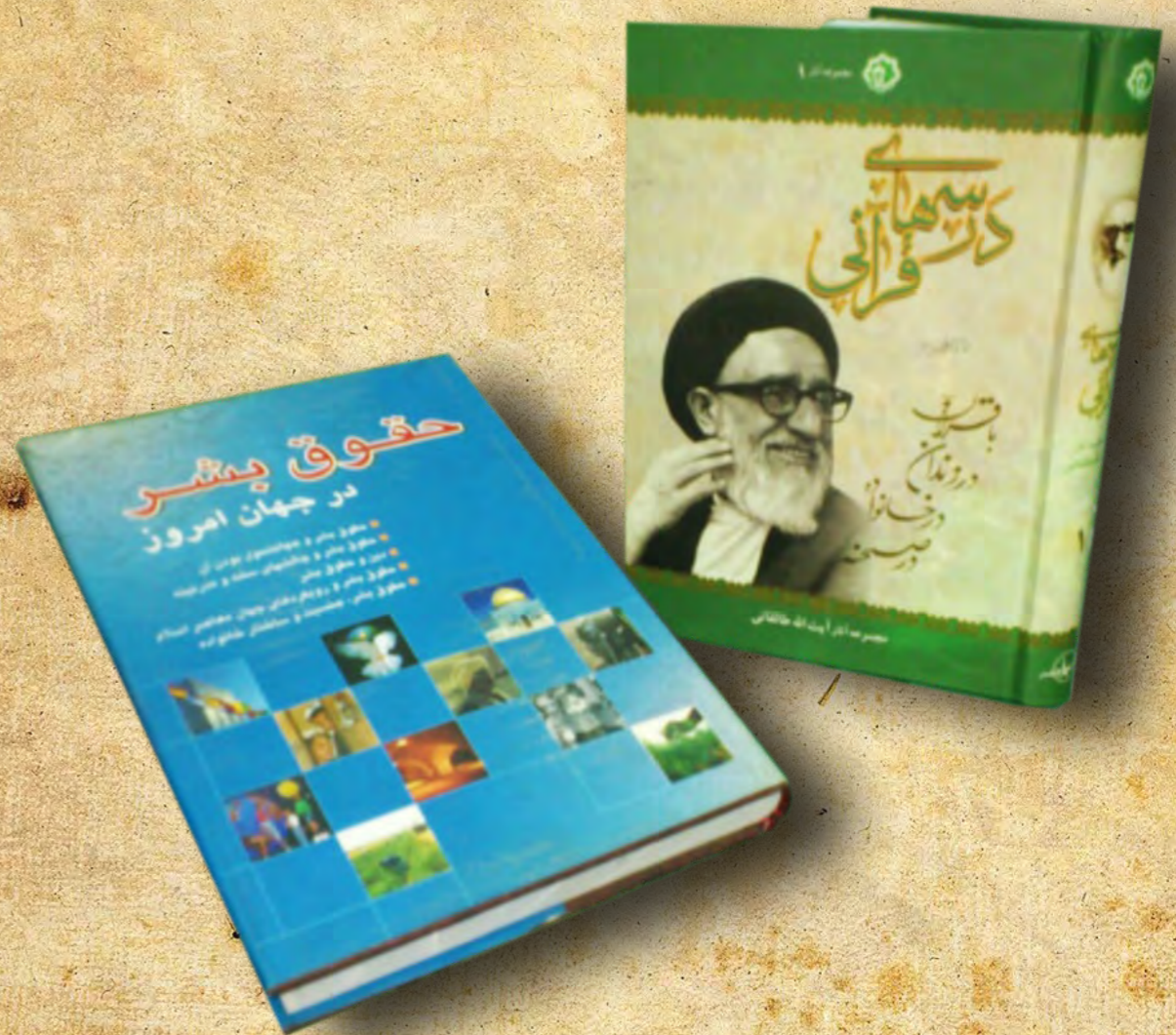
نگاهی به آراء عالم فاضل  
گل زاده غفوری



زنان مسلمان  
در تحول جوامع اسلامی



## مجموعه آثار و کتب آیت الله محمود طالقانی



برای تهیه آثار آیت الله محمود طالقانی به شرکت سهامی  
انتشار واقع در خیابان جمهوری اسلامی، نرسیده به میدان  
بهارستان، جنب خیابان ملت، پلاک ۹۲ مراجعه کنید  
و یا با شماره تلفن: ۰۲۱-۲۲۵۹۲۵۶۰ تماس حاصل فرمایید  
تا برایتان ارسال شود.





بیان و ترازنامه انقلاب در گفت و گو با دکتر

احسان شریعتی

## انقلاب در پیچ اصلاحات

صفحه ۲۴



صاحب امتیاز  
جامعه زنان انقلاب اسلامی

مدیر مسئول  
اعظم طالقانی

زیر نظر شورای سیاست گذاری

دبیران

مهدی غنی (تاریخ)  
زهرا محمدزالی (اجتماعی)  
لاله شاکری (اندیشه)  
کیمیا انصاری (حقوقی)  
منیژه گودرزی (فرهنگ)

همکاران

طاهره طالقانی، فاطمه پزشکی، حوریه خانپور،  
امیر حسین مصلی، زهره عامری، فاطمه طاهری،  
صدیقه کنعانی و یاسمن عزیزی

امور هنری و فنی

امور هنری: آتلیه پایش و پویش  
[www.payeshpouyesh@gmail.com](mailto:www.payeshpouyesh@gmail.com)

صفحه آرایی: حامد یعقوبی  
نمونه خوانی: مرضیه بسته نگار

نشانی

تهران، خیابان انقلاب، خیابان سعدی شمالی  
خیابان هدایت (شهید برادران قاندی)  
بعد از ظهر الاسلام، پلاک ۱۴۹  
تلفکس: ۷۷۵۳۷۰۲۲  
پست الکترونیکی:  
[info.payamebrahim@gmail.com](mailto:info.payamebrahim@gmail.com)

اشتراک و آگهی  
۰۹۱۲۱۹۳۴۴۲۷

چاپ: ایرانیان

توزیع: پیام رسان پیروز

حسین شاه حسینی در گفتگو با پیام  
ابراهیم عنوان کرده

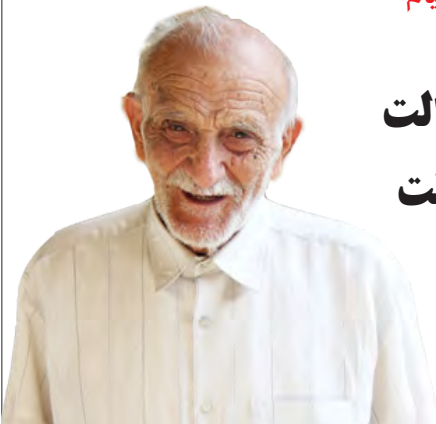
منافع ملی در گرو عدالت

اجتماعی است و عدالت

اجتماعی مقدمه

رفاه اجتماعی

صفحه ۳۲



## نگاهی به آرای عالم فاضل گل زاده غفوری

صفحه ۷۳



سال ۱۳۶۰ قانون احزاب در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید و در خواست تشکیل نهاد مدنی «جامعه زنان انقلاب اسلامی» به وزارت کشور ارائه شد، اما با وجود مکاتبات و مراجعات مکرری که به وزارت کشور داشتیم پاسخ قانونمندی دریافت نکردیم. در نهایت سال ۱۳۷۲ کمیسیون ماده ۱۰ قانون احزاب با درخواست ما موافقت کرد و توانستیم فعالیت حزبی خود را آغاز کنیم و سعی مان بر قانونمندی و توسعه فعالیت‌های حزبی در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور بود. طی بیست و سه سالی که از فعالیت حزب می‌گذرد همچون دیگر احزاب با فراز و نشیب‌های زیادی روبه‌رو بودیم، اما همچنان معتقدیم که فعالیت قانونی در چارچوب احزاب ما را به اهدافمان نزدیک خواهد کرد.

جامعه زنان انقلاب اسلامی

\* مطالب انتشار یافته لزوماً دیدگاه ماهنامه نمی باشد، همچنین ماهنامه مجاز به انتخاب و گزینش مطالب می باشد.



## آزادی کوبانی

بعد از ۱۳۳ روز محاصره و درگیریهای خونین، روز دوشنبه ششم بهمن ماه کوبانی با رشادت‌های رزمندگان غیورش بر تبهکاران داعش پیروز شد.

زنان مسلمان در تحول جوامع اسلامی

۹

گفت و گو با فریبا عباسی: نگاه جنسیتی، بزرگترین معضل پیش روی زنان

۱۲

انقلاب و توسعه اجتماعی زنان؛ توسعه اجتماعی زنان پس از انقلاب

۱۸

زنان



گفت و گو با احسان شریعتی: انقلاب در پیچ اصلاحات

بیان و ترازنامه انقلاب بعد از سی و شش سال را باید نسبت به آرمان‌ها و شعارهای اصلی و استراتژیک انقلاب بسنجیم. این آرمان‌ها عبارت بود از استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی یا به زبان مردمی «حکومت عدل علی»...

سیاست

۲۹  
ضرورت آسیب شناسی دوران پس از انقلاب آیا به اهداف انقلاب رسیده ایم؟

۳۱  
چه شد که برمکیان جملگی از میان رفتند؟

۳۲  
حسین شاه حسینی در گفتگو با پیام ابراهیم عنوان کرد: منافع ملی در گرو عدالت اجتماعی است و عدالت اجتماعی مقدمه رفاه اجتماعی

۳۵

شاه کارهای شاه پشت صحنه دیکتاتور به روایت حامیان

روابط دیپلماتیک و مبادله سفیر میان کشورها و تأسیس در این گزارش برگرفته از خاطرات وابستگان به رژیم پهلوی مانند: تاج الملوک مادر محمدرضا شاه، فرح دیباهمسر شاه، علی شهبازی (محافظ مخصوص شاه)، ارتشبد حسن طوفانیان (جودان مخصوص شاه و مسئول خریدهای نظامی)، منصور رفیع زاده (رییس شعبه ساواک در آمریکا)، علینقی عالیخانی (وزیر اقتصاد)، عبدالمجید مجیدی (رئیس سازمان برنامه و بودجه)، و... تدوین شده است...



مروری بر دفاعیات زندانیان سیاسی

در بیدادگاه‌های شاه

دفاع به نفع خلق! ۵۰

تاریخ



سخنرانی آیت الله طالقانی بر مزار مصدق ۵۴

مقدمه محوالموهوم و صحوالمعلوم ۵۶



## یادبود

۶۲ تسلیت به مناسبت درگذشت بانو طاهره رضاقلی زاده خراسانی

## اجتماعی

۶۳ تعامل فرهنگی در جامعه

۶۵ کنفرانس ۴۱۰۲ صلح جهانی در دهلی نو، هندوستان با محور صلح و هماهنگی از طریق همکاری بین ادیان

## ۶۷

خلاصه سخنرانی استاد مجتهد شبستری در مراسم بیست و نهمین سالگرد ارتحال آیت الله طالقانی  
انسان وار انگاری در باب وحی و نبوت



۷۱ نظریه جدید استعمار در جهان امروز

۷۳ نگاهی به آرای عالم فاضل گل زاده غفوری



## پیام ابراهیم

برای اشتراک ماهنامه پیام ابراهیم لطفا مبلغ پنج هزار تومان (برای هر نسخه)، به حساب سیبا شماره ۰۱۰۶۵۷۴۴۴۷۰۰۷ بانک ملی به نام مدیرمسئول واریز فرمایید.

تصویر فیش بانکی و فرم اشتراک را به دفتر ماهنامه ارسال و یا فکس نمایید.

نام خانوادگی..... نام موسسه محل اشتغال..... تحصیلات و سمت در  
موسسه..... نشانی پستی.....  
کدپستی ده رقمی..... تلفن و نامبر(با کد شهر)..... شماره  
ماهنامه مورد درخواست و تعداد نسخه از هر شماره.....

تهران، خیابان انقلاب، خیابان سعدی شمالی  
خیابان هدایت (شهید برادران قائدی)  
بعد از ظهر الاسلام، پلاک ۱۴۹  
تلفکس: ۷۷۵۳۷۰۲۲  
پست الکترونیکی:  
info.payamebrahim@gmail.com

## بسمه الله الرحمن الرحيم

...رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ... (سوره نمل - آیه ۱۹)  
 ...پروردگارا در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدرم و مادرم ارزانی داشتی سپاس بگزارم و به کار  
 شایسته‌ای که آن را می‌پسندی بپردازم...  
 پناه می‌برم به پروردگار مردمان

## مشهور ناشناخته

چاپ دوم کتاب «پژوهشی در کارنامه و اندیشه آیت الله طالقانی» با عنوان پیک آفتاب، توسط آقای محمد اسفندیاری پژوهشگر برجسته انتشار یافت. چاپ اول این کتاب نیز با انگیزه قوی و پژوهش پیوسته، پس از دو سال تلاش (تابستان سال ۱۳۷۹ تحقیق شروع و در زمستان ۱۳۸۳ پایان یافت) در قم توسط انتشارات، منتشر شد. چاپ دوم آن نیز پس از یک سال ویراست در اسفند ۱۳۹۲ به اتمام رسید و توسط «شرکت سهامی انتشار» منتشر گردید. پژوهشگر در مقدمه اول کتاب به سخن انیشتین در مورد گاندی اشاره دارد، «نسل‌های آینده به سختی باور خواهند کرد که موجودی چنین، در قالب گوشت و پوست و استخوان وجود داشته و بر این کره خاکی گام زده است». آقای اسفندیاری اشاره می‌کند که این سخن انیشتین درباره گاندی نه تنها بر آن روح بزرگ (مهاتما) صادق است که بر همتای مسلمان و ایرانی او نیز راست می‌آید. آیت‌الله سید محمود طالقانی همو که می‌سزد گاندی ایران خوانده شود «...در دو نیمه قرن بیستم دو انسان بزرگ به جهان دیده گشودند که هر یک انسانیت را آبرو بخشیدند».

پژوهشگر، همت پژوهش خود را در سه بخش انجام داده است.

(۱ احوال ۲) افکار ۳) زمانه طالقانی

همچنین سبک ساختاری این پژوهش را «موضوعی» اعلام کرده و اسناد و مدارک را به ترتیب ثبت نکرده است و از سه جلد اسناد و مدارک ساواک که مربوط به آیت‌الله طالقانی بوده، استفاده نموده است. و رفتار پژوهشی خود را در مقدمه چنین توضیح می‌دهد:

همه آثار ایشان را خوانده و در متن از انتخاب و تفالی به این منابع پرهیز نموده است و به همین اندازه در پاورقی‌ها دقت به کار برده و چنانچه موضوعی دارای منابع متعدد بوده به همه آن منابع ارجاع داده است. او می‌گوید زندگی مرحوم طالقانی مشمول همه ابعاد و رخدادها بود و از کلی‌گویی درباره او خودداری نموده و در نقل قول‌ها هر کجا شاهد بوده آورده شده است. هیچگاه دخل و تصرفی در آنها ننموده است و سعی خود را بر بی‌طرفی گذاشته و در برابر مخالفان از راه انصاف و عدالت خارج نگردیده است، او می‌گوید در دریای تاریخ همواره حقیقت در ژرفاست و برای به چنگ آوردنش کافی نیست که در دریا غوطه ور شد بلکه باید در آن غرق شد و من در این دریا به امید یافتن گوهر حقیقت غرق شدم، اما با این حال انسانم، آنهم نه انسان کامل، که کاملاً انسان در معرض خطا و نسیان. طالقانی از آن بزرگان مشهور اما ناشناخته است، در واقع مشهور و محبوب است و من در این کتاب در پی کشف‌المحجوب بوده‌ام. محقق به نکته مهمی اشاره دارد: او نه تنها نیاز نسل دیروز و قهرمان آن بود بلکه نیاز نسل امروز نیز هست. شاید هم فردا... او آمد برای دیگران رنج کشید و رفت، برای خود نزیست و هیچگاه تخته بند خویش نشد و سرمایه حیات را، وقف احیای دیگران کرد.

البته همان طور که در کتاب مجموع درس‌های قرآنی (مجموعه آثار اول) اشاره گردیده، طالقانی مفسر قرن چهاردهم هجری است، جناب اسفندیاری هم اشاره دارد که طالقانی از بزرگان اتفاقی نبوده... بلکه از بزرگان راستین قرن چهاردهم هجری است.



اعظم طالقانی  
مدیرمسئول

در پایان مقدمه اول او اشاره می‌کند به اینکه عده‌ای با علم تاریخ که عهده‌دار اطلاع رسانی از گذشته است، برخورد عقیدتی و سیاسی می‌کنند و تاریخ را به گونه‌ای گزارش می‌کنند که به لحاظ عقیده و سیاسی می‌پسندند... و افکار خود را در اخبار چنان نمی‌نویسند که بود چنان نویسند که دوست می‌داشتند.

در تاریخ نگاری این جماعت، طالقانی از متن تاریخ به حاشیه می‌رود و گاه از میان تاریخ به ماوراء تاریخ! همچنین به نکته‌ای اشاره می‌کند که کاش در روزگار امروز تحقق می‌یافت.

گاندی و طالقانی، جهان‌گاندی را شناخت و بزرگ داشت ولی دریغاً که طالقانی را شناخت و محروم ماند. هموطنانش نیز در کوران انقلاب او را یافتند، در طوفان حوادث بعدی از کف بدادند!! نگارنده محترم به دو جنبه از شخصیت طالقانی اشاره می‌کند، نخست اینکه او از پیشگامان نهضت اصلاح دینی و روشنفکری دینی بود... دوم اینکه از رهبران انقلاب اسلامی ایران بود و مرد شماره دو آن، و انقلاب را به سمت دین عقلانی- انسانی دلال می‌کرد. کلیدواژه‌هایی را برای شناخت اهداف و دغدغه‌های طالقانی ارائه می‌دهد. این واژه‌ها عبارتند از قرآن، توحید، شرک، طاغوت، قسط، آزادی تکامل، استعمار، استبداد، استعمار، حرکت، استعدادها، حق مردم، موجود زنده انسان و شورا. نگارنده در پایان کتاب ۶۶۷ منبعی که از آن بهره گرفته را نام می‌برد و در بخش کتاب‌نامه توضیحاتی برای کتابشناسی داده است که ۱۶ عنوان در ۲۱ جلد است و آنچه را دیگران نگاشته‌اند حاوی ۸۱ جلد کتاب می‌باشد.

**مطالبی که در ادامه می‌آید بخشی از گفته‌ها و نوشته‌های آیت‌الله طالقانی است که نگارنده ارجمند و کوشا و ساعی به آن‌ها اشاره دارد:**

در کتاب به سوی خدا می‌رویم که سفرنامه حج طالقانی است در ضمن آنکه به گفتگویی با یکی از شیوخ وهابی درباره صحابه پیامبر، معنای اولی الامر، اذان و سجده بر تربت پیامبر اشاره شده، در این بحث برای بطلان نظام خلافت چنین استدلال می‌کند: «تمام اختلافات و اشتباهات میان مسلمانان از اختلاف در موضوع خلافت و اشتباه در معنای اولی- الامر پیش آمده است. شما گاهی میزان تشخیص را اجماع امت می‌دانید و چون اجماع امت را درباره هیچ یک از [خلفا] محقق نمی‌دانید می‌گویید اجماع سران و اهل حل و عقد. چون آنهم در باره اکثریت محقق نیست ناچار باید بگویید هر کس لباس خلافت را بدون شایستگی دربر کرد ولی امر است.»

آنگاه طالقانی به مرقد امامان در بقیع اشاره می‌کند و اهانتی که وهابیت روا داشته است و می‌گوید بیش از همه دود از دل شیعیان بر می‌خیزد... و خلاصه اینکه نتیجه تعلیمات علمای وهابیت حکومتی است که به عنوان کلمه توحید جز پرستش پول و ماده هدفی ندارد... (پیک آفتاب، صص ۵۳۱-۵۳۲)

تکلیف مسلمانان با این بدعت گزاران چیست؟ همان تکلیف را دارند که مسلمانان با ایمان و غیوری مانند اباذر و عمار بر اهالی مصر و عراق روا داشتند... و همچنین در کنگره‌های اسلامی خارج از کشور که به منظور تقریب مذاهب اسلامی بود در دفاع از تشیع کوتاه نمی‌آمد... در پی روشن کردن این مطلب بود که «تشیع همان اسلام راستین است»... ابهام زدایی او از سیمای تشیع آنقدر اثر بخش بود که برخی عالمان اهل سنت به اشتباهشان اعتراف کردند و گفتند ما فکر می‌کردیم که شیعه مخلوطی از اسلام مجوس و یهود می‌باشد. (همان، ص ۵۳۲)

...درست می‌گفت شریعتی: «کار شخصیت‌هایی چون سیدجمال و امروز طالقانی... نماینده روح حاکم در حوزه نیست و این است که آنان در حرکت و دعوت خویش در میان توده و روشنفکران و نسل جوان یاران بیشتری می‌یابند تا در داخل حوزه و از میان هم قطاران خویش؛ و چه بسا این قیام‌ها موقعیت روحانی آنان را تضعیف می‌کند و سرنوشت آیت‌الله نائینی که به دفاع از مشروطه برخاست و شانس مرجعیتش را فدای آن کرد نمونه‌اش.» (همان، ص ۵۳۸)

...طالقانی خود می‌گفت: «اینها [سنت‌گرایان] در سال ۱۳۲۰ بلایی به سر من آوردند که حتی خواهرم نسبت به من دچار تردید شده بود و گمان می‌کرد من پیرو فرقه خاصی شده‌ام. (همان، ص ۵۳۸)

...طالقانی پس از پیروزی انقلاب با اشاره به اینکه شریعتی و مطهری منشاء بگو-مگو در جامعه شدند درباره این مدعیان ولایت در واقع منتحلان ولایت و فاقد دیانت و بصیرت چنین گفت: «آنگاه که ما باید می‌اندیشیدیم و آماده می‌شدیم و در مقابل قدرت طاغوتی و استبدادی که استعمار در پشت آن بود متحد می‌شدیم عده‌ای در این بحث می‌کردند که این ولایت دارد و آن ولایت ندارد، و ولایت اشخاص را اندازه‌گیری می‌کردند حال آنکه اصلاً نمی‌دانستند معنی ولایت چیست. (همان، ص ۵۲۶-۵۲۷)

گزارشی از ساواک آمده است که طالقانی با اشاره به مثبت بودن فعالیت جامعه سوسیالیست‌ها تنها اشکالشان را نداشتن علایق مذهبی دانست. آنجا که طالقانی برای عدالت اجتماعی سینه چاک می‌کند به سوسیالیسم نزدیک می‌شود و آنجا که برای آزادی‌های

فردی فریاد می‌زند به دموکراسی نزدیک می‌شود. مطلوب او نه آزادی بدون عدالت است و نه عدالت بدون آزادی بلکه هر دو است و ماورای این دو (دین). (همان ص ۴۹۵)

... طالقانی با اشاره به آیه کنز می‌گوید: واژه کنز به معنای «ذخیره کردن بیش از احتیاج است» و ابوذر عقیده داشت که یک مسلمان حق ندارد بیش از رفع احتیاج مال اندوزد... مگر قرآن برای یک زمان و یک گروه نازل شده تا همین که آن‌ها مستغنی شدند آیه نسخ شود؟ (همان، ص ۴۹۳-۴۹۴)

در ادامه می‌نویسد: طالقانی با اشاره به چیزهایی که زکات به آنها تعلق می‌گیرد می‌نویسد: در قرآن حکیم با آنکه وجوب زکات مکرر و مؤکد ذکر شده و مصارف آن و همه صدقات نیز بیان شده به موارد تعلق زکات تصریح نشده است. با توجه به وسعت نظر قرآن و محدود بودن روایات و احادیث و اشخاص و محیط‌های معیشت خاص و وضع حال و کار سائلین، راه برای اجتهاد و فتوا در غیر موارد منصوص به خصوص در مواقع احتیاج و ضرورت باز است. گفتنی است در نظر عده‌ای اصل مالکیت مقدس‌تر از توحید است» هنگامی که در سی مهر سال ۱۳۴۲ دادگاه بدوی محاکمه سران نهضت آزادی را آغاز کرد، یکروز در میان بعدازظهر، خانواده‌ها و تعدادی از دانشجویان جلوی درب دادگاه عشرت کنار جوی‌ها می‌نشستیم تا درب عشرت آباد باز شود و وارد دادگاه شویم. این دادگاه پس از ۳۱ جلسه و با صدور حکم محکومیت همه سران و اعضای نهضت آزادی در ۱۶ دی ماه ۱۳۴۲ پایان یافت. همچنین دادگاه تجدیدنظر ویژه در ۱۴ اسفند ۱۳۴۲ شروع شد و همه کسانی که برای حضور در دادگاه به همراه خانواده‌ها آمده بودند سه روز در هفته جلوی درب دادگاه عشرت آباد منتظر باز شدن در بودند و پس از ۷۶ جلسه در ۱۵ تیرماه ۱۳۴۳ دادگاه حکم بدوی را تأیید کرد. در ۱۶ دی ماه ۱۳۴۲ که دادگاه بدوی نظامی حکم محکومیت متهمان که عبارت بودند از: آیه‌الله طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مهندس عزت‌الله سبحانی، سید محمد مهدی جعفری، عباس شیبانی، احمد علی بابایی، ابوالفضل حکیمی، پرویز عدالتمنش که محکومیت‌ها از ۱۰-۶ سال و ۴ سال و یکسال بود. آیت‌الله طالقانی از جابرخواست و به اعضای دادگاه فریاد برآورد بایستید و پس از آنکه همه حاضران ایستادند آنگاه مرحوم طالقانی سوره والفجر را با صدای بلند خواند و پس از قرائت «ان ربک لبالمصاد» خطاب به رئیس و اعضای دادگاه گفت: «حالا بروید و مزدتان را از اربابتان بگیرید، بروید و به اربابتان بگویید که شما محکوم هستید نه ما!!!» (همان صص، ۱۹۰-۲۰۰)

### رؤسای محترم، مسئولین و دست‌اندرکاران قوای سه گانه

حضور امروز شما در کسوت و سمت و مسئولیتی که عهده‌دار آن شده‌اید، بر پایه رنج‌ها و مشقاتی است که خردمندان متعهد، مصلحان درآگاه، شهیدان و جانبازان ایثارگر و انسان‌های شریف و صدیقی همچون طالقانی، بازرگان و امثال ایشان محتمل شده و پس از تحمل سال‌ها رنج و زندان و زجر و شکنجه و ایثار و نثار جان و مال خویش و مبارزات و فداکاری‌ها در پی ارمغان رهایی و آزادی و احیای حقوق عامه ملت ایران بودند و هم اینک شما که از میراث ارزشمند ایشان بهره برده و بر مسند قدرت نشسته‌اید به استناد حدیث «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» مسئول و پاسخگوی عملکرد خویش بوده و امانت مهم «اعتماد عمومی» که به شما سپرده شده در معرض خطر واقع گردیده و مسئولیت شماست تا در راستای جلب اعتماد هرچه بیشتر ملت شریف و آگاه و آزاده ایران به ویژه جوانان برومندی که نگران آینده کشورند اقدامات زیر را معمول دارید:

۱) از به کارگیری اشخاص ضعیف‌النفس و کوتاه بین متعصب و متحجر که خود آلوده به فسادند و عملکرد آنها غیر از آنچه می‌گویند می‌باشد و مصداق این بیت: «واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند...» هستند و به فرموده آیت‌الله طالقانی تنگ نظرند و به افق نمی‌نگرند بپرهیزید.

۲) اعتماد عمومی به دست نمی‌آید مگر اینکه از قانون‌گریزی باز داشته شود و حقوق مخالفان رعایت گردد، بازداشت‌های خودسرانه و انفرادی‌های طولانی مدت و غیرقانونی بیگناهان که صرفاً منتقد قانونی هستند را لغو کنید و به فرموده آیت‌الله طالقانی که حتی مجازات خودسرانه و ابستگان رژیم شاه را نیز بر نمی‌تافت و اعلام می‌کرد که «باید وضع آنها در یک محیط آرام بررسی شود و تمام اتهام آنان اثبات شود». با فعالان سیاسی و منتقدان قانونی که عموماً از دلسوزان این کشورند برخوردارانه و به دور از تعصب صورت گیرد و مگذارید که زور جامعه تقوا بپوشد و با تزویر و ریا، دروغ و تملق رواج یابد و صراحت، صداقت و شجاعت و حقیقت خوار گردد.

## زنان مسلمان در تحول جوامع اسلامی



زهرا ربانی املشی

را ایفا میکردند و این شرکت و حضور، با اجازه و تأیید پیامبر اسلام(ص) بود و موردی را نمی توان یافت که پیامبر(ص) زنان را از آمدن به جبهه نهی کند و یا از نیمه راه برگرداند و یا آنکه از جبهه دور نماید. بلکه برعکس، زنان از همان ابتدای دعوت به اسلام در تمامی مکان ها و زمان ها، اعم از اقامت در مکه و هجرت مسلمانان به حبشه و محاصره مسلمین در شعب ابیطالب و هجرت پیامبر اکرم(ص) و مسلمین به مدینه و نیز در جنگ ها و غزوات رسول خدا و جنگ های حضرت علی(ع)، به طور مستقیم و غیرمستقیم، نقشهای مختلف و مؤثری را داشته اند. برای نمونه:

- در جنگ احد: زنان معروفی مثل نسیمه معروف به ام عماره، به همراه بعضی زنان که تاریخ تعداد آنان را ۱۴ نفر ذکر میکند وظایفی مختلف چون آبرسانی، پختن غذا و توزیع آن، رساندن مهمات شمشیر و نیزه به رزمندگان، تعمیر وسایل جنگی، نگهداری از اموال و اردوگاهها، درمان مجروحین و ترغیب و تشجیع مجاهدان به ادامه نبرد را به عهده داشتند. در ادامه جنگ که مسلمانان به بهانه دسترسی به غنایم، از دور پیامبر پراکنده شده بودند و ایشان را تقریباً تنها گذاشتند نسیمه به همراه

زن در جامعه اسلامی و در نتیجه تربیت مکتب والای اسلام، ضمن حفظ مقام والای خود در کانون خانواده و پرداختن به تربیت و پرورش فرزندان بنا به مسئولیتی که در سایه تعلیمات قرآن احساس میکند، همانند مردان، در عرصه های مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شایستگی و توانایی خویش را به اثبات رسانده است و ثابت کرده که با حفظ شئون اسلامی میتواند حتی در میدان جنگ مؤثر باشد. زن از نظر قرآن حتی توان اداره سیاسی جوامع بزرگ و کشورداری را میتواند داشته باشد. قرآن کریم برای نمونه ملکه سبأ را نام می برد که با ایمان خود به حضرت سلیمان(ع)، برترین مدیریت سیاسی را ایفا کرد و به جای مقابله با پیغمبر و نماینده خدا، با اقدام و تصمیم درست به او ایمان آورد و خود و کشورش را از خطر نابودی نجات داد.

تأمل در همه انقلابها و تحولاتی که زنان، نه تنها خود نقش مؤثر داشتند بلکه به عنوان یکی از مهمترین محرکها و تأثیرگذارترین عوامل نیز بوده اند. این مشارکت سیاسی واجتماعی زنان مسلمان تازگی ندارد بلکه پیشینه ای به قدمت ظهور اسلام داشته و در عرصه فعالیت های اجتماعی، سیاسی، علمی و غیره، زن مسلمان مانند مرد مسلمان حق و وظیفه دارد آنچه را که اقتضای زمان است و تکلیفی را که بر دوش خود حس می کند انجام دهد. لذا در تمامی جنبش ها و نهضت ها و انقلابهای جهان این نقش آفرینی را میتوان دید.

**سابقه تاریخی حضور زنان در جنگ های اسلام:**

زنان در صدر اسلام، با حفظ حدودی که خداوند برای آنان قرار داده به عنوان عنصری کارآمد و مفید، در دفاع از اسلام و حکومت اسلامی نقش های مهمی



• در تحسن در سفارت انگلیس هم زنان مشارکت داشتند.

• زنان با فروش زیورآلات قیمتی و دارایی‌های خود، بخشی از هزینه‌های مبارزاتی و تبلیغاتی را تأمین کردند.

• زنان به هنگام تأسیس بانک ملی با اهدای طلا و زیورآلات شخصی خود بخشی از سرمایه بانک ملی را فراهم کردند و پس‌اندازهای خود را در اختیار دولت گذاشتند.

ولی با همه این فداکاریها از آنجا که اکثر مردان ایرانی فکر بسته و متحجرانه داشتند و استبداد و مردسالاری جزء بدنه جامعه بود، متأسفانه باز هم شاهد تضييع حقوق زنان در جامعه بودیم و با تشکیل مجلس و طبق نظام نامه انتخاباتی که در تاریخ ۱۲ دیقعهده ۱۲۹۰ (۱۲ آبان ۱۳۲۹) به تصویب مجلس رسید، به صراحت زنان از حق انتخاب شدن و انتخاب نمودن محروم شدند و در واقع در ردیف اطفال و اتباع بیگانه به حساب آمدند.

### زنان در انقلاب ایران:

انقلاب اسلامی ایران نیز یکی از مهمترین حرکت‌های اجتماعی است که از این قاعده مستثنی نبوده و نقش زنان چه پیش از انقلاب و چه پس از آن حائز اهمیت است.

میلیون‌ها زن ایرانی در انقلاب سال ۱۳۵۷ با قدرت هر چه تمام‌تر پا در صحنه نهادند. زنان ایرانی در تمامی مراحل پیروزی انقلاب اسلامی به روشنی بیان کردند که در تمام عرصه‌های اجتماعی، سیاسی حضور دارند و اعتقادات دینی آنان مانع از شرکت در فعالیت‌های اجتماعی نخواهد شد و ثابت کردند که در عین حفظ دیانت و پاکدامنی میتوان تاریخ ساز شد.

### حضور و مشارکت زنان ایران در هشت سال دفاع مقدس:

• در خرمشهر، خاوران سپاهی و داوطلبان دیگر، آموزش نظامی دیدند و به دنبال تهاجم دشمن به شهر، به امور مختلفی چون رسیدگی و پرستاری مجروحین، کفن و دفن شهدا، تهیه مواد خوراکی و آشپزی و توزیع غذا، آبرسانی، تخلیه بار و حفر سنگر و پرکردن گونی‌های سنگری، تهیه کوکتل مولوتوف و ... پرداخته و همانند مردان فعالیت میکردند.

• در آبادان با شروع جنگ و تهاجم دشمن، از همان ابتدا زنان متعهد شهر به یاری سپاهیان و نیروهای مردمی و نظامی و انتظامی شتافته و در اموری چون: احداث سنگر و تهیه مواد منفجره و کوکتل مولوتوف و تدارک وسایل و مایحتاج

فرزندان و تعداد کمی از مدافعان که جمعا بیست نفر بودند و علی(ع) هم پیشاپیش آنان بود خود را سپر رسول خدا کردند و از ایشان حفاظت نمودند. نسبیته در این جنگ بالغ بر دوازده زخم نیزه و تیر و شمشیر را به جان خرید و یکی از فرزندانش پیش رویش به شهادت رسید تا جان رسول خدا(ص) حفظ گردد.

در همین جنگ بود که زهرای مرضیه(س) هم حضور داشت و خون صورت پدر بزرگوارش را با آب می‌شست و چون خون بند نمی‌آمد تکه حصیری را سوزاند و خاکستر آن را بر زخمها گذاشت.

• در جنگ خیبر: پیامبر اکرم (ص) در این جنگ مطلع شدند که عده‌ای از زنان چون ام ایبه و صفیه بنت عبدالمطلب، به قصد کمک به مجاهدان خدا و معالجه مجروحین و رساندن آب و غذا وارد اردوگاه مسلمین شده‌اند، پیامبر آنان را تشویق کرد و فرمود همچنان به خدمت خویش ادامه دهید.

• در فتح مکه و جنگ حنین نیز زنان برای محافظت از وجود پیامبر اکرم(ص)، خود را سپر بلا قرار داده و در حالیکه خود زخمی شدند به دفع شر دشمنان پرداختند.

• در جنگ خندق و محاصره شهر مدینه خیمه درمان و جراحی مجروحین جنگ و به عبارتی مسئولیت بهداری به زنان واگذار شده بود.

• در جنگ‌های بعد از رحلت پیغمبر (ص) نیز مثل جنگ ایران و روم، زنان به طور مستقیم و نیز پشتیبانی و امداد مجاهدان شرکت داشتند.

### نقش زنان در کربلا:

از مصادیق بارز دیگر تعهد و شجاعت زنان در اسلام، همراهی و همدلی زنان در کربلا و پس از آن است. آنان از هر کمکی اعم از کارهای درمانی، نگهداری کودکان، تشویق مردان به جنگ و رساندن پیام عاشورا کوتاهی نکردند. نقش زنان در جنبش مشروطیت:

• زمانی که مردم در مسجد شاه تهران بارها و بارها بست نشستند، زنان عهده دار مسئولیتهای مهمی از جمله آوردن علما به مسجد برای سخنرانی و حفظ جان آنان بودند و حتی در جریان آزاد کردن شیخ محمد واعظ، از عاملان فعال مهاجرت صغری با سربازان درگیر شدند.

• در هنگام محاصره تبریز توسط نیروهای دولتی، زنان در پشت جبهه خدمات متعددی از جمله تهیه غذا و لباس برای مجاهدان، پرکردن خشابهای خالی فشنگ و پرستاری از مجروحان را به عهده داشتند.

• در جریان مهاجرت صغری همراه با سید محمد طباطبایی و سید عبدا... بهبهانی زنان نیز حضور داشتند.

• زنان با شرکت در تظاهرات خیابانی، خواهان بازگشت علما شدند.

• زمانی که مشروطه خواهان تصمیم گرفتند با تحریم کالاهای وارداتی و استفاده از کالاهای داخلی مشکلات اقتصادی جامعه را حل کنند، زنان ایرانی برای تقویت اقتصاد و حمایت از صنایع داخلی و کالاهای بومی و عدم خرید منسوجات وارد شده اروپایی، طی اجتماعی در تبریز، کالای بیگانه را تحریم کرده و از مردم خواستند که برای مدتی لباسهای کهنه خود را بپوشند و از تولید منسوجات داخلی حمایت کنند.

• نقش پررنگ زنان بهخصوص انیس الدوله همسر ناصرالدین شاه در تحریم تنباکو.

• در جریان به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه و قتل عام مشروطه خواهان، تنها زنان جرأت یافتند پیکر جوانان مجاهد را از زمین بردارند.

• یکی از زنان به نام زن حیدرخان تبریزی و گروهش وظیفه داشتند در موقع شلوغی با چماقهایی که در زیر چادر خود پنهان کرده بودند از جان علما محافظت کنند.

ایتالیایی از افتخارات تاریخی این کشور است.  
 • در اندونزی نیز زنان مسلمان حضور پررنگ در نهضت‌های فرهنگی و اجتماعی کشورشان داشتند و دوشادوش مردان به مبارزه با استعمارگران هلندی به احیای تفکر اسلامی پرداختند.  
 علاوه بر اینها، اینک زنان مسلمان منطقه بویژه مصر، تونس و یمن درمقابل دشمن سینه سپر کرده‌اند.

**در سوریه:**

• در منطقه تحت اشغال داعش در عراق و سوریه، دختران و زنان همه حقوق خود را برای تحصیل و فعالیت‌های دیگر از دست می‌دهند و برخی از آن‌ها حتی به عنوان برده فروخته می‌شوند؛ به این دلیل زنان شجاع کرد به سختی مبارزه کرده تا به حقوق برابر برسند. حدود یک چهارم مبارزان کرد ارتش سوریه، زنان هستند.  
 در منطقه کردستان عراق هم تیپ ویژه زنان برای جنگ با نیروهای داعش تشکیل شده و برخی از آنان هم اکنون در برخی مناطق در خط مقدم حضور دارند و با وجودی که زنان مسلمان همیشه یار و یاور مردان بودند اما این بار رشادت و شجاعت زنان کرد کوبانی بی نظیر و مثال زدنی است بطوری که بسیاری، دفاع در کوبانی را با زنان مبارزی می‌شناسند که دوشادوش مردان سلاح به دست گرفته برای آزادیشان با داعش می‌جنگند و همه مردان و زنان آزاده به آن‌ها افتخار می‌کنند.  
 به امید دمیده شدن بارقه صلح و آرامش و آزادی و از همه مهمتر کریم داشتن انسان در همه بلاد و به خصوص بلاد اسلامی.

عمومی رزمندگان و امداد و درمان و معالجه مجروحین و حتی در به دست گرفتن سلاح و حفاظت از مقرها و پایگاه‌ها و مساجد مستقیماً حضوری فعال و مؤثر داشتند.

• در سایر شهرها اعم از شهرهای جنگی و غیر آن هم، زنان علاوه بر تشویق و اعزام فرزندان و همسران خود، فعالیت بسیاری در امور فرهنگی و تبلیغی و عقیدتی جبهه‌های جنگ، تهیه مواد غذایی و مایحتاج رزمندگان، امدادگری در خطوط جبهه‌ها و در بیمارستان‌ها و درمان و معالجه مجروحین جنگی و پرستاری از آنان، شستشو و تعمیر تجهیزات و وسایل انفرادی رزمندگان داشتند.

**در افغانستان:**

• در افغانستان با اینکه اکثریت زنان به دلیل فقر فرهنگی و حاکمیت نظام‌های استبدادی و قبیله‌ای، مورد استثمار قرار گرفته بودند و از جایگاه اجتماعی پایینی برخوردار بودند ولی در موقعیتهای مهم تاریخی از خود فداکاری‌های زیادی نشان داده و در مبارزات بر ضد استعمار انگلیس نقش مهمی داشتند، تعداد زیادی از آنان هم در این مبارزات به شهادت رسیدند. در جنگ دوم انگلیس، زنان کابل وظیفه تدارکات پشت جبهه را انجام می‌دادند. ۴۰۰ نفر از زنان کابل در این وظیفه مهم شرکت داشتند که ۸۳ نفر از آنان به شهادت رسیدند.

**در بحرین:**

• زنان و دختران بحرینی در تمام تجمعات خیابانی و حتی درگیری‌های میدانی فعالیت بسیار گسترده‌ای داشتند و حضور آنان در کنار مردان که خواستار اصلاحات، مردم‌سالاری، آزادی انتخابات و سرانجام سرنوختنی خاندان «آل خلیفه» بود، بسیار چشم‌گیر بود و جزو اولین معترضانی بودند که در میدان مروارید (اللؤلؤ) خواستار تحول و دگرگونی شدند. و متأسفانه از قربانیان خشونت بی رحمانه آل خلیفه هم شدند. براساس آماری که در «بیانیه مرکز حقوق بشر» منتشر شد، بیش از صد زن بحرینی توسط سازمان امنیت آل خلیفه دستگیر شدند و از ۱۰۰ زن بازداشت شده، حدود ۳۵ نفر که دارای موقعیت‌های اجتماعی و تحصیلات بالا هستند محکوم به حبس شدند.

**در لیبی و اندونزی**

• حضور چشمگیر زنان در حمایت از عمر مختار و مبارزه با استعمارگران





فریبا عباسی، مدیر مسئول هفته نامه پایتخت کهن در گفت و گو با پیام ابراهیم مطرح کرد:

## نگاه جنسیتی، بزرگترین معضل پیش روی زنان

نقش زنان در جامعه و همچنین معضلات پیش روی شان و دست یافتن آنها به حقوق اساسی شان موضوعی است که پس از سال ها پیگیری و بررسی توسط کارشناسان و فعالین حقوق زنان، هنوز مسیر طولانی ای پیش روی خود دارد. به همین منظور به سراغ فریبا عباسی، مدیر مسئول هفته نامه پایتخت کهن رفته و در این باره با او گفت و گو کردیم.

وارونه اعمال می گردد؛ از دانشگاه ها تا فضاهای دیگر.

به نظر شما میزان حضور و فعالیت زنان در جامعه چگونه است؟

از نگاه من، زنان از حیث حضور در جامعه، پررنگ هستند. فارغ از اینکه کسی به فکر زنان هست یا نه و اینکه فعالین حقوق زنان کار درخوری برای زنان انجام داده اند یا نه، اعتقادم بر این است که زنان حضور پررنگی در اجتماع دارند. این زنان فعال اجتماع هستند که اوایل صبح در زمستان و تابستان و در شرایط سخت جوی و محیطی در خیابان های شهر حضور دارند و حضورشان را به جامعه و محیط شهر تحمیل می کنند. حتی زمان هایی که تعداد آقایان انگشت شمار می شود، بازهم شاهد تردد زنان هستیم. اما در واقع موانعی برای بالا رفتن سطح آن ها وجود دارد و اینکه بتوانند دستمزدهای مناسبی دریافت کنند، به

تحلیل شما از وضعیت زنان در ایران چیست؟

می توان در چند سطر مسایل زنان ایران را تقسیم بندی کرد. یعنی مسایل زنان را در حیطه اجتماع، خانواده و در حوزه های مختلف و از دید مسایل حقوقی و قانونی و ... بررسی کرد. توجه به زیست شهری زنان که معضل پیچیده ای است و نیاز به راه حل های عملی و کاربردی دارد. همچنین درباره وضعیت زنان در خانواده و اینکه از چه شرایطی برخوردارند. آنچه که علاقه مند به صحبت درباره آن هستیم و می خواهم توجه رسانه ها را به آن جلب کنم وضعیت زنان در شهرهاست و شرایطی که زنان و دختران جامعه ما در شهرهای کوچک و بزرگ با آن مواجه اند. زمان آن رسیده که کم دولت ها و شهرداری ها تبعیض به نفع زنان را اعمال کنند. همان طور که در بسیاری از کشورهای پیشرفته هم چنین تبعیضی اعمال می شود و این تنها به جهت احقاق حق شان به دلایل خاص زیستی و دلایل خاصی که پیشینه زنان بیانگر آن است، می باشد.



کیمیا انصاری

اما آیا در اوج مشکلات و مباحث سیاسی این روزها، کسی دیگر به زنان و مسایل آن ها توجه دارد؟! امروز نه تنها تبعیض به نفع زنان اعمال نمی شود بلکه تبعیض به نفع مردان را هم شاهد هستیم. یعنی در حال حاضر تبعیض

پست‌های مدیریتی و یا سطوح خاصی دسترسی پیدا کنند، صدای شان شنیده شود، تریبون‌های خاصی داشته باشند و شرایط خاصی برای دیده و شنیده شدنشان وجود داشته باشد.

مهم است که بدانیم زنان در رسانه‌ها، کارخانه‌ها، ادارات دولتی و ... کمترین دستمزدها را می‌گیرند و قراردادهای ظالمانه‌تری با آن‌ها بسته می‌شود. در صورتی که هم ما و هم سیاست‌گذارانمان می‌دانیم که هنگامی که یک زن کار می‌کند و حقوق دریافت می‌کند، به ویژه اگر سرپرست خانوار هم باشد، تمام درآمدش را خرج خانواده می‌کند اما احتمال اینکه درصدی از مردها، کل یا بخشی از درآمدشان را خرج خانواده نکنند، بیشتر است. این اتفاقات رخ می‌دهند و واقعی هستند و برایمان ملموس است و روزانه با آن‌ها مواجه می‌شویم. این‌ها مواردی است که ممکن است از تریبون‌های رسمی به طور علنی بیان نشود. تمامی این موارد سبب شده که از مشروطه به بعد، صدای رسایی از جانب زنان شنیده نشده است.

### وجود امکانات تا چه میزان در حضور موثر زنان ما در جامعه نقش دارد؟

وجود امکانات، لازم و ضروری است. به طور مثال بودجه‌ای را که شهرداری جهت معرفی یک رسانه در اختیارش می‌گذارد و یا دولت در اختیار نهادها و مطبوعات زیر نظر خود قرار می‌دهد که خود را به مخاطبینش معرفی کند و یا حتی یک شرکت خصوصی هزینه‌هایی را که انجام می‌دهد و ... همچون برفی است که کم کم آب شده و کمترین میزان آن به زنان می‌رسد. از بودجه‌های عمومی، کمترین میزان به خانم‌ها تعلق دارد. حتی اگر بطور مثال پارکی به عنوان بوستان مادران صرفاً برای زنان در شهر احداث شده باشد، به گونه‌ای مکان بایی شده و امکانات به گونه‌ای تعبیه گشته که لزوماً و به راحتی در دسترس همه بانوان شهر نیست و بیشتر مستلزم داشتن وسیله نقلیه شخصی است و موانع متعدد دیگری نیز جهت بهره بردن از حداقل امکانات موجود مختص بانوان وجود دارد.

از سوی دیگر نگاه‌های غیر کارشناسانه خانم‌های نماینده مجلس که به عنوان نماینده مردم و به ویژه زنان و دختران مان هستند و نیز قضاوت‌های نادرست‌شان درباره زنان و حقوق‌شان سبب شده تا بدون توجه و بررسی، پیشنهادات نامناسبی همچون ازدواج مجدد آقایان (تایید نادرست چنین موضوعاتی) را بدهند و عرصه را بر زنان تنگ‌تر کنند. یعنی نه تنها به امکانات مورد نیازشان توجهی نمی‌گردد بلکه با بی-توجهی تمام سنگ بر سر راه زندگی‌شان هم قرار می‌دهند! باید دولت، شهرداری‌ها و شوراهای شهر به ناچار امکاناتی را برای زیست بهتر زنان و دختران در شهرها لحاظ کنند.

### با توجه به تاکید شما به حضور فعال زنان در جامعه، چه ممانعت‌هایی وجود دارد؟

همان‌طور که در صحبت‌های پیشین مطرح شد، مسایل و ممانعت‌های زیادی وجود دارد و تقریباً همگی به آن‌ها آگاه هستیم. یکی از موانع اصلی پیش روی زنان، فکر و ذهن خودشان است. اینکه پذیرفتند جنس پائین‌تر و بعد از مردانند و بلندپروازی و جاه‌طلبی را برای خود نامناسب می‌دانند. خانم‌های نماینده

مجلس هم با تصویب یکسری قوانین محدود و به واقع متلاشی‌کننده مانند قانون خانواده، عرصه را بر زنان و دختران تنگ‌تر می‌کنند. اینها موارد و موانعی است که وجود دارند، یعنی هم از جانب خود زنان و هم از سوی عرف و ذهن جامعه به زنان تحمیل می‌شود.

درصدی از محدودیت‌ها هم از بالا به پائین است. مجاری قانونی و سلسله مراتب تشکیلات کشوری، شرایطی را بر وضعیت دستمزد زنان، وضعیت اشتغال و تحصیل‌شان و ... تحمیل می‌کند. به طور مثال تبعیض جنسیتی‌ای که در دانشگاه‌ها به منظور بیشتر شدن تعداد مردان در دانشگاه‌ها اعمال می‌کنند نمونه بارزی از موانع موجود بر سر راه زنان و دختران مان است. زیرا زنان پس از فارغ‌التحصیلی احتمال بیکاری‌شان بالاست و مردان هم در مواردی مثل سربازی رفتن و ... ادامه تحصیل‌شان به تعویق می‌افتد و این به نفع دولت به ویژه در حالتی که هزینه‌های تحصیل را هم پرداخت کرده باشد، نیست.

مثلاً خانمی با تحصیلات دکترای تاریخ دانشگاه سراسری روزانه که دولت هزینه تحصیلش را تقبل کرده است، خانه دار است و (خواسته یا ناخواسته) هیچ شغلی ندارد و برخی تخصص‌های دیگر که تنها در بیرون از منزل قابل بکارگیری‌اند و مواردی از این دست، دولت را به فکر محدود کردن فضا و ارائه امکانات جهت تحصیل زنان می‌کند، زیرا بازدهی لازم را برای دولت ندارند.

در صورتی که سیستم آموزشی می‌بایست برنامه‌ریزی لازم را جهت جذب فارغ‌التحصیلانش انجام دهد، همچون گذشته که با تعهد خدمتی که دولت در نظر می‌گرفت، افراد جذب می‌شدند و هزینه‌هایی را هم که طی دوران تحصیل دولت پرداخت می‌کرد، در زمان مشخص به دولت بازمی‌گرداندند. اما امروز که وضعیت شغلی بسیار محدود و نامناسب است، فارغ‌التحصیلان هیچ محدودیتی برای دریافت مدرک‌شان از وزارت علوم ندارند و بدون هیچ پرداختی (در ازای تعهد خدمت به دولت) مدرکشان را از دانشگاه‌های روزانه دولتی دریافت می‌کنند.

این روند، یک مکانیسم معیوب است و برای به سرانجام رساندن این مکانیسم معیوب، ورود خانم‌ها به دانشگاه‌های سراسری را محدود کرده‌اند. در صورتی که این سلسله مشکلات باید بر مبنای فکر و اصولی حل شوند. ما تا به



**امروز نه تنها تبعیض به نفع زنان اعمال نمی‌شود بلکه تبعیض به نفع مردان را هم شاهد هستیم. یعنی در حال حاضر تبعیض وارونه اعمال می‌گردد؛ از دانشگاه‌ها تا فضاهای دیگر**

**زنان از حیث حضور در جامعه، پررنگ هستند. فارغ از اینکه کسی به فکر زنان هست یا نه حضورشان را به جامعه و محیط شهر تحمیل می کنند**

امروز مسایل را از طریق پاک کردنشان پیش برده ایم نه فکر کردن به آن ها و حل کردن شان. باید چاره ای برای خیل عظیم خانم های تحصیل کرده، دخترخانم های باهوش، پرائرزی و پرتوان جامعه اندیشید. اگر خانواده های این دختران، روشنفکر بوده و توانایی مالی هم داشته باشند آن ها را در اولین فرصت به کشورهای دیگر می فرستند. آیا این راه چاره است و اگر فضای جامعه برای رشد این افراد مناسب باشد، خانواده ها چنین می کنند؟! باید بپذیریم که این افراد برای این جامعه اند و باید این جا بشکفند و برای جامعه خود کارایی داشته باشند، اما متاسفانه، چنین به نظر می رسد که نگاه مان این نیست که اینها برای این اجتماع اند. انگار این جوانان برای قسمت پشت پرده جامعه اند که می خواهیم به طرق مختلف مثل ازدواج زود هنگام، مهاجرت ها و ... آن ها را به نوعی رد کنیم و یا به سرعت و به طرق مختلف به میانسالی برسانیم که خود به خود از بازار کار خارج می شوند. البته اگر به سلامت این دوران را سپری کنند. این جوانان قابلیت های یک جامعه اند. به فرض اگر ۶ عدد کامپیوتر در مکانی بلا استفاده باشد، دغدغه ذهنی مان این است که چرا از آن ها استفاده بهتری نمی شود، در صورتیکه در کنار آن ۶ میلیون جوان سالم، پرائرزی، فعال و باهوش وجود دارد که هیچکس به هدر رفتن و نابود شدن آن ها توجهی نمی کند. در واقع فرصت های طلایی ای را به سرعت از دست می دهیم.

اخیراً جایی خواندم چرا دخترها و زنان در روستاها فارسی ۱ (One) نگاه می کنند؟ که پاسخ در این است که اگر برای آن ها برنامه مناسبی وجود داشته باشد، به حتم وقت شان را صرف چنین برنامه هایی نمی کنند. با اطلاع از اینکه دیالوگ تلویزیون ایران (به عنوان یک رسانه ملی و ابزاری جهت آموزش، سرگرمی و ...)، دیالوگ مرسوم و جاری زندگی ما نیست و این بینندگان که مخاطبان اصلی ماهواره می شوند احساس سختی بیشتری با آن برنامه ها می کنند. با وجود تمامی این فرصت ها و انرژی ها، نمی توان به اجبار آن ها را محدود کرد و گفت اینترنت و ماهواره نداشته باش، نبین و چنین امر و نهی هایی. چنین نگاهی مخصوص آدم های کوتاه بین است، آن ها که سقف دیدشان کوتاه است و تصور می کنند که زن ها اگر نبینند، چیز دیگری هم نمی خواهند. برخی تصور می کنند که با محدود کردن زن ها و دختران، خواست های شان را هم محدود می کنند. این چه تصویری است! آیا می شود با وجود انواع رسانه، ارتباطات و تعاملات اجتماعی به چنین خواستی نزدیک شد و به عبارتی زنان و دختران امروز را محدود کرد؟!

همانطور که می بینیم حتی متدینین و افرادی که دسترسی به برخی از رسانه ها همچون ماهواره ندارند و بیشتر زمان شان را در حسینیه ها و مساجد صرف می کنند، در روضه هاشان همان موسیقی های پاپ و همان حرکات را به نوعی شاهدند. در واقع در عمل هیچ اتفاق متفاوتی نیفتاده، تنها بازار ریاکاری داغ شده است. عده ای پرده ریاکاری را کنار زده و اظهار می کنند و می گویند که چه می بینیم و چه می خواهیم و عده ای هم وانمود می کنند که هیچ نمی بینند و نمی خواهند. باید بدانیم که همیشه شرایط بدین صورت نخواهد ماند.

آقای هاشمی در پایان دوران ریاست جمهوری خود از خیل عظیم بیکارانی که در راهند خبر داد و از نگاه وی بیکاران یعنی شورشگران. به واقع از اواخر دوران آقای هاشمی شورش هایی از سوی افراد بیکار و جوپای کار شروع شد اما به دلیل نبود اینترنت، اطلاع رسانی بسیار ضعیف بود. در واقع چنین اتفاقاتی ادامه یکسری حرکت های اجتماعی است و اگر هدایت نشوند به اشکال دیگری سر باز می کنند.

زنان امروز، انرژی، سواد و مهارت های بیشتری نسبت به گذشته دارند. اگر به دانشگاه ها توجه کنید هم کادر اداری و هم دانشجویها بیشتر زن هستند. بحث و فضای کلاس ها برخلاف گذشته در اختیار دخترها و خانم ها قرار گرفته. اینها زنگ خطر نیست بلکه یک هشدار است جهت برنامه ریزی برای آینده این جمع، برای حضورشان در اجتماع، شغل شان، دستمزدها، استفاده از ایده های خلاقانه شان در جای جای جامعه و ... . یعنی باید ذهنمان را از خانه داری و بچه داری صرف زنان آزاد سزایم. متاسفانه ایده هایی که از دولت و مجلس ما خارج می شود (مانند خانه داری و بچه داری زنان و ...) نه به نفع زنان و دختران مان است و نه جامعه.

فرض کنید که ۱۰ سال بعد به چه صورت خواهد شد؟ ممکن است هرم اجتماعی وارونه شده باشد و جمع کثیری از آدم هایی که نتوانستند شکوفا شوند، سالم یا غیرسالم این دوران را سپری کرده باشند. اما واقعا افسوس بسیاری از چیزها برایشان باقی مانده و این مشکلات را به نسل های آینده منتقل خواهند کرد و کاهش جمعیت خواه ناخواه رخ خواهد داد. معلوم است که یک دختر باهوش (حتی تحصیل نکرده) با یک پسر تنبل، بیکار و ... زندگی نمی کند و ازدواج مناسبی رخ نخواهد داد. اینها علایمی است که نشان می دهد ما هیچ برنامه ای برای ورود به این سال ها در نظر نگرفتیم و همچنین سیاست های بالادستی مملکت ما یک سیاست های جزئی نگری نبوده و کسی به این مسایل توجه و فکر نکرده است. نمی دانم کی و کجا باید چنین کاری کرد!

رسانه ها می توانند به عنوان حلقه مفقوده ارتباط بین مردم و دولت عمل کرده و مسایل و مشکلات موجود را بیان کرده و شفاف تر سازند. باید پیشنهاداتی را به مرکز پژوهش های مجلس ارائه دهند و این مرکز پس از تدوین پیشنهادات، آن ها را به اداره قوانین مجلس پیشنهاد داده و یا مواردی را در اختیار کمیسیون های تخصصی دولت قرار دهد تا دولت آن ها را به شکل لایحه پیشنهاد دهد. یا اینکه پیشنهاداتی به شهرداری ها و بسیاری از مراکز و ارگان های تاثیرگذار دیگر که با توجه شان به مسایل و موضوعات مختلف اجتماعی از جمله مسایل و معضلات مربوط به زنان و دختران کمکی در بهبود روند جمعیت مذکور و به تبع آن کل جامعه خواهند کرد، داده شود.

همچنین می توان با استفاده از نظرسنجی ها در اقصای میانی و بالا عمل کرد. به طور مثال از

خانم‌های شاعلی و یا مطرح و برجسته در شهرها مصاحبه‌هایی جهت تهیه خاطرات و تجربیات شنیدنی و خواندنی‌شان تهیه کرد و اینکه این اشخاص و سایر زنان با چه مسایلی و مشکلاتی مواجه‌اند و از چه طریقی می‌توان در جهت رفع آن‌ها اقدام کرد.

در هر حال مکانیسم‌هایی وجود دارد و ما به عنوان یک رسانه تنها می‌توانیم موضوعات و مسایلی را منتقل کنیم اما اینکه عاقبت قرار است چه اتفاقی بیفتد را نمی‌دانم. مثلاً در یک کشور آفریقایی خیل کثیری گرسنه‌اند، یعنی نیاز اولیه‌شان گرسنگی است. اما نیاز اولیه ما گرسنگی نیست بلکه اشتغال و اقتصاد است و اینکه از این همه توانایی استفاده شود؛ این نیازها برطرف نمی‌شود و موانع مختلفی در مقابل جوان‌های ما قرار دارد. کشورهای دیگر برای حل مشکلات‌شان دست به سوی سازمان‌های بین‌المللی دراز کرده و کمک‌های جهانی دریافت می‌کنند. اما مشکل ما توسط سازمان‌های جهانی برطرف نمی‌گردد و باید خودمان به آن توجه کنیم و برای آن‌ها راه حل‌هایی بیابیم. در واقع این‌ها معضلاتی است که وجود دارند.

باید دید که کارشناسان این عرصه چه کسانی هستند و اینکه چگونه می‌توان این مباحث را به سطح اجتماع آورد و به راه حل‌های مناسبی رسید. متأسفانه با وجود فضای عصبی-سیاسی جناح این طرف و آن طرف در جامعه امروز و حق و ناحق‌دهی‌های هر کسی به یک طرف، شرایط نامناسبی را در جامعه ایجاد شده است، مشابه سال‌های دهه ۶۰ که همه به هم هجوم می‌آوردند و هیچ فایده‌ای هم نداشت چون تصمیمات جای دیگری گرفته می‌شد و می‌شود. اما همان‌طور که گفتم ما به عنوان یک رسانه باید جامعه را به جای پرداختن بیهوده به این بحث‌ها، در فضای دیگری که نتیجه بخش است قرار دهیم و این یکی از مهم‌ترین کارهای یک رسانه می‌تواند باشد.

**به نظر شما اوج معضلات اجتماعی به ویژه معضلات زنان را از چه سال‌هایی می‌دانید؟**

در هر حال جوامع در حال گذار با مسایلی و موضوعات اجتماعی فراوانی روبرو خواهند شد که هرکدام فراز و فرودهایی دارند. چنین تصور می‌کنم که کشور ما به ویژه از سال‌های ۱۳۵۰ به بعد که مدرنیسم و یا شاید نمایشی از آن وارد ایران شد، دچار چنین معضلاتی گشت. اما با وقوع انقلاب این اتفاقات به تاخیر افتاد و در واقع اکثریت جامعه و به ویژه زنان با انقلاب همراه شدند و در این مقطع زمانی دین و نگاه دینی بدون هیچ تعصب مذهبی به خوبی پاسخ‌گو بود. فعالیت سیاسی زنان از جانب حاکمیت پذیرفته شده بود و امام خمینی نیز جملات بسیار خوب، مثبت و محکمی درباره حضور زنان در اجتماع می‌گفت: «عه‌ای می‌گفتند که خانم‌ها آمدند و نقش‌شان را در انقلاب ایفا کردند، تظاهرات‌شان را کردند، زحمت‌های‌شان را کشیدند، حالا دست‌شان درد نکند، برگردند به خانه‌های‌شان. اما ما چنین اعتقادی نداریم.»

اما گذشت زمان باعث شد که متحجرت‌ترین و به گفته امام آخوندهای مرتجع و قشری دور گرفتند و فضا در اختیارشان قرار گرفت.

با افزایش تعداد زنان و بالا رفتن سطح تحصیلات و همچنین افزایش آگاهی‌شان، این تصور و توقع در زنان ایجاد شد که با توجه به این عوامل پس باید سهم بیشتری از درآمد، شغل و سایر حقوق طبیعی‌شان دریافت کنند. باید یادآور شد که دانشگاه آزاد به نوعی در افزایش آگاهی و تحصیل کرده‌های جامعه نقش مؤثری ایفا کرد. در همان زمان که تعداد دانشگاه‌ها و تحصیل کرده‌ها زیاد شد این سوال از آقای هاشمی رفسنجانی پرسیده شد که چه تدبیری برای این فارغ‌التحصیلان و مساله بیکاری‌شان در آینده اندیشیده‌اید؟ که ایشان

پاسخ داد که لیسانسه بیکار از دیپلمه بیکار بهتر و آگاه‌تر است. تصور می‌کنم که ایشان هم توجه نداشت که چه سیلی قرار است بیاید، سیل آگاهی! باید این واقعیت را بپذیریم که در سایه دانشگاه‌های آزاد که بسیاری از اساتید دانشگاه‌های دولتی آن‌ها را قوام بخشیدند و همچنین دانشگاه‌های پیام‌نور، غیرانتفاعی و ... بر تعداد دانشجویان و فارغ‌التحصیلان روز به روز افزوده شد. و تمامی این موسسات و دانشگاه‌ها کنار هم و دست به دست هم بر موج جمعیت تحصیل کرده افزودند و اگر قرار است که این جمعیت را در خانه‌ها نشانیم ابتدا باید دانشگاه‌ها را تعطیل کنیم. در واقع این حجم زیاد دانشگاه باعث می‌شود که هیچکس بیرون دانشگاه نماند. حالا برای این جمعیت و خیل عظیم هیچ برنامه و راه حلی هست؟

دهه ۷۰ اوج این مساله است، اینکه فارغ‌التحصیلان دانشگاه آزاد و دانشگاه‌های دولتی که پس از تشکیل دانشگاه‌های آزاد ظرفیت‌ها را برای جذب دانشجویان بالا برده بودند، وارد جامعه شدند و روز به روز تعدادشان بیشتر شد. به دنبال آن با ورود گسترده متولیدین دهه ۶۰ مواجه شدیم، که در واقع به دلیل سیاست‌های جمعیتی در سال‌های جنگ جهش قابل توجهی در افزایش جمعیت ایجاد کردند. یعنی جمعیت گسترده فارغ‌التحصیلان دهه ۶۰ و ورودشان به مرحله دیگری از روند زندگی، یعنی سال‌های آغازین جوانی و نیاز به شغل، مسکن و تشکیل خانواده.

تمامی این اتفاقات در آمارهای مرکز آمار پیش‌بینی شده بود اما متأسفانه هیچ تدبیری برای آن‌ها در نظر گرفته نشد و همچنان شاهد کم‌کاری‌های مسئولین امر هستیم و نیز پیشنهادات نامناسب و غیرمنصفانه برخی نمایندگان زن مجلس که چاره بیکاری زنان و دختران مان را در خانه ماندن‌شان می‌دانند. اما چنین حکمی را برای خود و دختران‌شان اعمال نمی‌کنند و با استفاده از موقعیت خود از امکانات دولتی و غیردولتی جهت اشتغال دختران‌شان و بورسیه‌های داخلی و خارجی جهت ادامه تحصیل‌شان بهره‌لازم را می‌برند، زیرا تصور می‌کنند که با بقیه مردم فرق دارند و اینها تماماً حق‌شان است. این چنین است که متأسفانه معضلات اجتماعی و به ویژه معضلات زنان و دختران جامعه ما به جای شیب نزولی، روند افزایشی را طی می‌کند.

**به نظر شما پرننگ‌ترین مساله و معضل زنان در کل دنیا چیست؟**

**یکی از موانع اصلی پیش‌روی زنان، فکر و ذهن خودشان است. اینکه پذیرفتند جنس پائین‌تر و بعد از مردانند و بلندپروازی و جاه‌طلبی را برای خود نامناسب می‌دانند.**

را می برند یعنی کمترین امکانات برای آسایش خانم ها تعبیه شده است. کسی به اینکه این فضا برای استفاده یک خانم مناسب باشد، توجه نکرده. بسیاری از مکان ها باید متناسب با موقعیت زنان در نظر گرفته و ساخته شوند.

سال های زیادی است که این سوال ذهنم را مشغول کرده که یک خانم چگونه می تواند استفاده بهتری از فضاهای مختلف شهری کند تا کمتر تحت فشار باشد. چرا محیطی را که قرار است مورد استفاده زنان و دختران باشد، درست طراحی و برنامه ریزی نمی کنند؟ چرا به طور مثال یک میدان تره بار مناسب با وضعیت خانم ها که استفاده کننده های اصلی آن هستند طراحی نمی شود؟ با وجود شهرک سازی ها و نوسازی های جدید در سال های اخیر، فرصت پرداختن به چنین موضوعاتی وجود داشت. شاید پیاده کردن چنین طرح هایی در بافت های قدیمی به راحتی قابل اجرا نباشد، اما انتظار اجرای آن ها در بافت های نوساز امری کاملا طبیعی و معقول است. نمی دانم آیا می شود خانم هایی که در واقع فعالین حقوق زنان هستند و یا فعالین مدنی اعم از زن و مرد، در مورد این موضوعات صحبت کنند؟ یا قرار است که همچون ایام گذشته همچنان صحبت از مباحث تئوریک حقوق زن و وضع قوانین برابر ارث، دیه و ... که بارها و بارها و سال های سال در موردشان صحبت شده و بی نتیجه مانده است، حرف بزنند؟ دیگر وقت آن رسیده که فعالین حقوق زن وارد عرصه هایی شوند و انگشت بر موارد مشخصی بگذارند و طرح و ایده بدهند. مثلا توجه به سیستم حمل و نقل عمومی موجود و میزان کیفیت آن ها برای زنان و اینکه برای رفع نقایص آن چه می توان کرد. به ویژه در تهران و سایر شهرهای بزرگ برای استفاده مناسب تر خانم ها و اینکه بتوانند با کمترین هزینه در سراسر شهر تردد کنند. برای همه امکان تهیه خانه در نزدیک ترین نقطه به محل کارشان وجود ندارد و تردهای مختلفی جهت اشتغال و ... از اطراف و اکناف به کلان شهرها از جمله تهران صورت می گیرد.

واقعا باید تدابیری برای چنین موضوعاتی اندیشیده شود. البته با برخی از فعالین حقوق زن میزگردهایی درباره برخی موضوعات مثلا خشونت علیه زنان را دنبال می کنیم. چنین تصور می کنم که اگر تمام انرژی های صرف شده تا به امروز را روی موضوعات کاربردی تری متمرکز می کردیم و پیشنهادهای داده می شد و پی گیری های جدی انجام می گرفت، ثمر بخش تر بود. آیا کسی به این

مسائل جهان پیشرفته بسیار متفاوت تر از مشکلات ما و سایر کشورهای در حال پیشرفت است. اما از نگاه من تمام زنان دنیا دچار یک مشکل جهانی و مشترکند و آن همان نگاه جنسیتی حاکم بر جوامع شان است. هر چند که دنیای پیشرفته سعی می کند که بگوید چنین نگاهی وجود ندارد و زن ها در آزادی کاملند و ما هم به عنوان کشور در حال توسعه تلاش می کنیم که بگوییم هست و چنین آزادی ای برای زنان و دختران مان وجود ندارد. صرفا به دلیل برخی مدارک و مستندات محدود همچون آمار و ارقام، فیلم ها و غیره نمی توان گفت که این هست و آن نیست. زیرا در سلسله مراتب اجتماع شاهدیم که زن ها هنوز تمایز را حس می کنند، حال به هر شکل و مقیاسی که باشد. در بسیاری از موارد زنان و دختران در هر کجای دنیا به دلیل فشارهای زیرپوستی اما محسوس، مجبور به انتخاب هایی خلاف میل باطنی خویش زده اند. به عبارت دیگر تبعیض جنسیتی و تبعات آن را با تمام وجود حس می کنند.

درست است که در دنیای امروز آزارهای نژادی، عقیدتی و موضوعاتی از این جنس ممنوع است و در صورت بروز می توان شکایت و طلب خسارت کرد اما موارد پشت پرده ای وجود دارند که تنها توسط کسی که مورد خطاب واقع می گردد حس و درک می شود. زیرا بسیار زیرپوستی رخ می دهند و فضاها و انتخاب های نامناسبی را بر افراد تحمیل می کنند. چنین مسایل و مشکلاتی در تمامی کشورها وجود دارد و بسته به وضعیت کشورها متفاوت است. حفظ جان، دغدغه معیشت، دغدغه شغل و ... که در نقاط مختلف دنیا اشکال مختلفی دارند و تلاش های متفاوتی هم جهت رفع آن ها می شود.

متاسفانه در مملکت ما نیز جلوه هفت رنگی از مسایل وجود دارد، از تبعیض نژادی تا تبعیض جنسیتی. به بدترین شکل ممکن آمریکا، آفریقای جنوبی و بسیاری از کشورها را محکوم می کنیم اما خودمان بیشتر از همه به تبعیض های نژادی و جنسیتی عمل می کنیم. شما به عنوان یک ایرانی چه نگاهی به این موضوعات دارید؟ سال ها به دلیل سیاست های نژادپرستانه با آفریقای جنوبی قطع رابطه کرده ایم. رفتاری که با افغانی ها در ایران انجام می دهیم و یا اینکه خانواده های ایرانی چقدر حاضرند که فرزندان شان با یک سیاه پوست ازدواج کنند و صاحب بچه ها و نوه های سیاه پوست شوند؟ اگر شما شهروندان ایرانی قرار بود در آمریکا می بودید و یا اگر اوباما در ایران بود و کاندیدی ریاست جمهوری می شد چه رفتاری در مقابلش نشان می دادید؟ و هزاران سوال دیگری که پاسخ شان روشن است. در همین مقطع زمانی برخی از ائمه جمعه در سخنرانی های شان درباره سیاه بودن اوباما یا شخصیت های مشابه او به نادرست سخن می گویند یعنی سخن از رنگ پوست و نژادش می شود و چنین موضوعی در کشور اسلامی ایران جای تاسف و تأثر دارد و این همان تبعیض نژادی است. ما در ایران با چنین موضوعاتی مواجه هستیم. با انواع تبعیض ها و معضلاتی که وجود دارند و هنوز راه حلی برای شان نیافتیم چون کار فرهنگی لازم را طی این سال ها انجام نداده ایم و هنوز هم غفلت می ورزیم.

**حال پس از این بحث و بررسی کوتاه، دغدغه اصلی شما کدام یک از مسایل و معضلات پیش روی زنان جامعه است؟**

حقیقتا دغدغه اصلی من زیست زنان در شهرهاست. یکی از پیچیده ترین مشکلاتی که زن ها در شهرهای ایران دارند وضعیت زیست شان در شهر است. فضاهای شهری خشن اند و حضور زن ها می تواند تلافیف کننده فضا گردد. اما خشونت های شهر آن قدر زیاد است که روی همه ساکنینش تأثیرگذار است و تأثیر مضاعفی بر زنان دارد. زن ها به عنوان بیشترین کسانی که در شهر حضور دارند و زندگی می کنند و از همه زوایای شهر استفاده می کنند، کمترین بهره

ما تا به امروز  
مسایل را از طریق  
پاک کردنشان  
پیش برده ایم  
نه فکر کردن  
به آن ها و حل  
کردن شان. باید  
چاره ای برای خیل  
عظیم خانم های  
تحصیل کرده،  
دختر خانم های  
باهوش، پرنرزی  
و بر توان جامعه  
اندیشید

موضوعات می-اندیشد؟! آیا برنامه‌ای در طی این سال‌ها داشتند؟! و هزاران سوال دیگر که همگی بی پاسخ مانده‌اند.

از یک سو فعالین حقوق زن را می‌بینیم که درباره خشونت علیه زنان بحث و بررسی می‌کنند، خشونت‌هایی که می‌تواند از قانون و عرف ریشه گرفته باشد و از سوی دیگر اجتماع در حال خنده و شوخی کردن در مورد دخترهای ازدواج نکرده و فضای خشن حاکم بر آنان است و این یعنی آلوده شدن اجتماع به تصور اینکه با این برنامه‌ها فضای طنزگونه‌ای را ایجاد می‌کند. غافل از اینکه فردا بیایند و در خانه‌هایمان را بزنند و بگویند که شما مجازید مثلا ۵ دختر جوان و تحصیل کرده بگیرید که خرج شما را هم می‌پردازند. یعنی با این روند پیش رو مردان جامعه آن قدر عقب افتاده، بی فرهنگ و بدوی باقی می‌مانند و زنان تحصیل کرده، اجتماعی و اهل فکر، که به منتهای شکاف بین دو جنس می‌رسیم. یعنی حتی هیچ شناخت درستی بین دختران و پسران و زنان و مردان یک نسل و فرهنگ هم وجود ندارد. چگونه قرار است که زیر یک سقف قرار بگیرند بدون اینکه چیزی از هم بدانند؟! بسیار فانتزی است، بی تردید این زندگی‌ها از هم پاشیده می‌شود. اینقدر فاصله بین زن و مرد زیاد است که همدیگر را نمی‌شناسند. بسیار عجیب است! هر دو با هم درس می‌خوانند، هر دو به دانشگاه می‌روند، هر دو در یک فضا رشد می‌کنند، اما چرا نگاهشان اینقدر متفاوت است! یعنی یک زن از جامعه و محیط دریافت‌هایی دارد که او را متمایز می‌کند حتی از خواهر و برادرانش که در زیر یک سقف و تحت یک فرهنگ رشد کرده‌اند. به اعتقاد من و تجربه سال‌ها زندگی، پسرها کندترند و این یک روند طبیعی است. از گذشته تا به امروز هم از زبان مادر بزرگ‌ها تا پزشکان و متخصصان بارها و بارها شنیده‌ایم که دخترها نسبت به پسرها زودتر راه می‌افتند، زودتر حرف می‌زنند، زودتر واکنش نشان می‌دهند، اجتماعی‌ترند، آموزش‌پذیرترند و ... این علایم و موارد را از دوران جنینی تا بزرگسالی شاهد هستیم. حال با توجه به تمامی این حقایق، احتمالا نتیجه برنامه‌ای را که می‌نویسیم اینگونه خواهد شد که یک پسر ۳۰ ساله بتواند با یک دختر ۱۳ ساله ازدواج کند که از نظر درک و شعور اجتماعی، ارتباطات و سایر موارد قابل برابری باشند تا شاید در این صورت بتوانند هم کلام بشوند. این‌ها اتفاقاتی است که رخ داده و این شکاف بسیار زیاد است. با وجود اینترنت، شبکه‌های اجتماعی ارتباطات دنیای امروز که همه را به هم نزدیک کرده، چرا باز هم در کشور ما شناخت‌ها از یکدیگر جزیی و ناچیز و است؟! گاهی تصور می‌کنم که چه فاصله و شکاف عمیقی وجود دارد و یقین دارم که هیچ جای دنیا چنین شکاف عمیقی بین دو جنس پسر و دختر نیست یا همه باهم عقب افتاده‌اند و یا همه باهم پیشرفته. یقینا همه ما از افراد عامه تا نخبگان دقیقا با مساله آشنایی داریم و برای ما ملموس است ولی اینکه چقدر برای حل این مشکلات تلاش شده است را نمی‌دانم و اینکه تا به امروز کسی هیچ برنامه‌ای برای این وضع در نظر گرفته است یا نه؟! آیا این مسایل از دید قانون‌گذاران و اداره‌کنندگان جامعه مخفی می‌ماند؟! آیا دیده‌اند و با همه این اوصاف امر به ازدواج و بچه دار شدن می‌دهند که تنها به جمعیت کشور اضافه شود؟! اگر این روند با چنین شتابی پیش رود خانواده‌های آینده و نسل آتی ایران تماشایی خواهند شد! جامعه امروز به گونه‌ای شده که مدام انگشت اتهام به سمت یکدیگر می‌گیریم و در حال متهم کردن یکدیگریم. بی‌خبر از اینکه ما وارد عرصه‌ای شده‌ایم که پیش‌تر از این برای ما برنامه‌ریزی و تدوین شده است و آیا آن برنامه‌نویس‌ها هم نمی‌دانستند که این روند تحصیلی، شغلی، درک و دریافت‌های متفاوت دو جنس زن و مرد و شکاف‌های موجود، تبعیض‌ها و ... در ایران به کجا می‌رسد؟! باید فرصت‌های

مناسبی جهت دسترسی به امکانات برابر و رفع معضلات و مسایل حاد جامعه امروز و فردا ایجاد می‌کردند. شاید برنامه‌نویسان مان به اندازه من هم نمی‌دانستند و تجربه نداشتند و تجربه‌های دنیا را ندیده بودند یا اینکه دیدند و برایشان مهم نبوده و یا در همان زمان هم بحث چپ و راست و جناح‌بندی‌ها محدودشان کرده بوده! همه درگیر این بحث‌ها بودند که من آن جناح را منکوب کنم و مدام در حال مچ‌گیری از یکدیگر بودند. اخیرا هم انواع اختلاس‌های جناح‌ها عیان شد و معضلی بر معضلات جامعه افزود. همه در حال محکوم کردن یکدیگر بودیم و هیچ فکر نکردیم که قرار است این اتفاق‌ها به کجا و چه چیزی منجر شود!؟

**در پایان اگر پیشنهاد خاصی دارید بفرمایید.**

شاید بتوان از حضور زنان در شوراهای شهر به ویژه در شهرستان‌ها که تعدادشان هم قابل توجه است به منظور زیست بهتر زنان در شهرها استفاده کرد. رسانه‌ها می‌توانند ارتباطی با شوراهای شهر و شهرداری برقرار کنند و در واقع صدای لایه‌های پائین اجتماع شوند و مسایل را به گوش سیاست‌گذاران شهری برسانند. معمولا تصمیمات از بالا اتخاذ می‌شود و به پائین دستور داده می‌شود اما در این شرایط هم به طور حتم می‌توان راه‌هایی یافت و عملی کرد. باید زنان مصمم‌تر و منسجم‌تر از گذشته و در قالب‌های مختلفی چون رسانه‌ها و غیره، برنامه‌ها و پیشنهادات اجرایی بدهند. اما متأسفانه شاید گاهی تصور می‌کنیم که صرفا اعتراض کردن و گله و شکایت بسیار مطلوب‌تر است و روشن فکرتر به نظر می‌رسیم تا زمانی که به دنبال حل مساله و پی‌گیری مشکل می‌رویم کمی عمده حکومت به نظر می‌رسیم و در شأن خود نمی‌بینیم. من فکر می‌کنم چیزی وجود ندارد که در شأن من نباشد و ترجیح می‌دهم که هر کاری را که لازم است برای رفع نابسامانی‌های اجتماعی، برای زنان آسیب‌پذیر، معضلات اقتصادی بسیار شدید مانند اختلاس‌های سنگین که فشار را بر ضعیف‌ترین‌های یک جامعه وارد می‌کند، انجام دهم. می‌توان راه‌هایی یافت که امروز مان را از دیروزمان کمی بهتر کند. اگر احیانا مطبوعات، زنان فعال اجتماع و سایرین فکر می‌کنند که می‌توان دست به دست داد و کارهایی انجام داد (نه صرفا برگزاری نشست‌ها و کنفرانس‌ها) من مشتاقانه به منظور همکاری استقبال می‌کنم تا دست به دست هم و با حمایت مسئولین جامعه گام‌های موثری برای اقصاء آسیب‌پذیر برداریم و صادقانه مشغول عمل شویم.

**برخی تصور می‌کنند که با محدود کردن زن‌ها و دختران، خواست‌های شان را هم محدود می‌کنند. آیا می‌شود با وجود انواع رسانه، ارتباطات و تعاملات اجتماعی به چنین خواستی نزدیک شد و به عبارتی زنان و دختران امروز را محدود کرد؟!**





### انقلاب و توسعه اجتماعی زنان؛

## توسعه اجتماعی زنان پس از انقلاب

حضور و مشارکت زنان، نشان رشد جوامع و عقلانیت آن و

نمود رشد جوامع و عقلانیت آن در حضور و مشارکت اساسی زنان در جامعه است

#### یاسمن عزیزی

محفوظ بماند به طوری که از آسیب مصون باشند (صحیفه نور، ج ۵، ۱۵۳:۱۳۷۳).

نقش زنان در نهضت مشروطه و آرمان‌های آن که تحت تاثیر تحولات اجتماعی بود، این نهضت را به نهضت عظیم اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تبدیل کرد که در آن وضعیت زنان نیز همپای سایر ابعاد اجتماعی تغییر کرد. از این رو مشروطیت را باید نقطه عطفی در تاریخ فرهنگی ایران دانست. زیرا آثار شگرفی در تغییر نگرش‌ها حتی در میان زنان برجای گذاشت.

در دوران ۵۷ ساله پهلوی تقابل سنت و مدرنیته به اوج خود رسیده بود و کشور در حال گذار به علت ماهیت وابسته‌اش به غرب سعی می‌کرد تا عناصر وارداتی مدرنیته را بدون در نظر گرفتن شرایط ویژه فرهنگی و مذهبی جامعه به‌عنوان

در طول تاریخ اجتماعی ایران، فرهنگ مردسالاری، فرهنگ مسلط و بلامنازع بوده است. این فرهنگ هم

بستر ساز و هم سازنده ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، ارزشی و حقوقی در ایران شده است که بر حسب تقسیم کار جنسیتی، نقش سنتی زنان را صرفاً نقش خانگی و محدود به حوزه خصوصی و حوزه عمومی را صرفاً مختص مردان می‌داند.

امام خمینی (ره)، رهبر انقلاب در خصوص نقش زنان در حکومت اسلامی می‌گویند: «شما بانوان محترم برای خدا قیام کرده‌اید و برای خدا در این قیام پایدار هستید و آسیب نخواهید دید پس هر چه می‌توانید صف‌های خودتان را فشرده کنید و انقلاب را حفظ کرده به پیش بروید. زنان ما آزاد هستند و ما هم طرفدار آزادی هستیم ولی نه آزادی که رژیم سابق اعمال کرده بود که ما حتماً با آن آزادی مخالفیم. من در جامعه زنان یک جور تحول عجیبی می‌بینم که بیشتر از تحولی است که در جامعه مردها به وجود آمده. زنان به این جامعه محترم اسلامی بسیار خدمت کردند و خدمت مردها هم مرهون خدمت زنان است. امیدوارم که این وحدت کلمه

بودجه و اقداماتی از این قبیل منجر می‌شود که در نهایت زنان سهم کمتری از رفاه و مطلوبیت و سهم بیشتری از نابسامانی و محرومیت داشته باشند.

طبق آمار سازمان ملل (۱۹۸۵)، زنان نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند اما مالک کمتر از یک‌درصد دارایی‌های آن‌اند.

جوامعی توسعه‌یافته‌ترند که نقش مشارکت زنان در آن‌ها در همه عرصه‌ها چشم‌گیر باشد. به عبارتی دیگر در جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه یکی از معیارهای اساسی ارزیابی فرایند توسعه پایدار، میزان مشارکت زنان هم‌پای مردان است.

به عبارت دیگر، زنان را مدیران پنهان جامعه می‌دانند و حضورشان در بنای پایدار خانواده، شیوه زندگی، پرورش، تربیت، مدیریت مصرف، تغییر در الگوهای اساسی و نگرش‌های فلسفی به بنای خانواده و پویایی آن، می‌تواند آن‌ها را به مدیران آشکار و فرهیخته واحدهای بشری، اعم از خانواده و محیط‌های کار، معرفی کند تا با نقد و ارزیابی مثبت از عملکرد و بازتاب آن، بر شتاب و ایجاد تغییر و توسعه پایدار انسانی و اجتماعی بیفزاید.

حضور و مشارکت اساسی زن در جامعه و آزادی اندیشه او، نشان رشد جوامع و عقلانیت آن است. با توجه به شاخص‌های آماری در مقایسه حضور زنان و مردان در مناصب سیاسی، اگرچه زنان ایرانی حضور فعالی در امر انتخابات داشتند میزان حضور آن‌ها در جایگاه تصمیم‌گیری و به عنوان نماینده مجلس بسیار ضعیف بوده است.

در افغانستان ۲۵ درصد نمایندگان مجلس را در سال ۱۳۸۵ زنان تشکیل داده‌اند در حالی که به‌طور کلی میانگین تعداد نمایندگان زن مجلس در ایران، از دوره اول تا دوره هفتم به ۱۰ درصد تعداد نمایندگان نیز نمی‌رسد.

آخرین دوره مجلس قبل از انقلاب اسلامی، تعداد نمایندگان زن بالغ بر ۲۰ نفر بود که ۷٫۵ درصد از کل نمایندگان را تشکیل می‌داد (ناجی‌راد، ۱۳۸۲: ۲۷۴)، اما در دوره نهم تعداد زنان در مجلس به ۹ نفر رسید که در مجموع ۳٫۱ درصد کل نمایندگان را تشکیل می‌دهند.

در مناصب عالی قوه مجریه نیز غیبت زنان بسیار محسوس است، هرچند در مناصبی چون مشاور ریاست جمهوری در امر زنان، انتخاب وزیر زن

الگوی مقبول و متداول معرفی کند. به‌طوری که برای تکمیل این پروژه رضاخان در یک اقدام غیردموکراتیک و نسنجیده در ۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴ شمسی برابر با ۱۹۳۶ میلادی پوشیدن چادر را رسماً غیرقانونی اعلام کرد. با این حال در زمان «محمدرضا» با تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در هیأت دولت و سپس در سال ۱۳۴۳ در مجلس بند ۱ ماده ۱۰۰ قانون انتخابات مصوب ۱۳۲۹ ه.ق که زنان را از شرکت در انتخابات منع کرده بود، حذف شد. به موجب این قانون زنان توانستند از «حق انتخاب شدن» و «انتخاب کردن» هرچند به طرز فرمایشی بهره‌مند شوند (بهشتی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۱۲۲).

با توجه به نقش سرنوشت‌ساز زنان در وقوع انقلاب اسلامی و هم‌چنین تحولات سه دهه اخیر، به ویژه افزایش چشمگیر سطح آگاهی‌ها و میزان تحصیلات زنان، نشان می‌دهد که زنان ایرانی خواهان مشارکت همه‌جانبه برابر با مردان هستند.

زنان با سهمی گسترده که در انقلاب داشتند، خواهان آینده‌ای بهتر بر اساس همان آموزه‌های اسلامی بودند. آن‌ها در روند انقلاب مشارکت فعال داشتند و طبیعی است که خواهان ادامه این مشارکت در تمام عرصه‌ها، همسان با مردان باشند، آن هم در نظامی که شایسته سالاری، مساوات و عدالت، عدم تبعیض جنسیتی و... را از اصول محوری خود قرار داده است.

### \* توسعه اجتماعی زنان

توسعه امری است پیچیده که ابعاد گسترده‌ای دارد و برای تحقق آن، تلاش و صرف انرژی و منابع در یک یا چند بُعد به تنهایی کافی نیست. یکی از این ابعاد، مساله زنان و منظور کردن ملاحظات جنسیتی در فرایند توسعه است. می‌توان نشان داد که چطور بی‌توجهی به این موضوع، در توسعه ملی اختلال ایجاد می‌کند و در حقیقت یکی از علل توسعه‌نیافتگی کشورهاست. از منظر ملاحظات توسعه ملی، توجه به زمینه‌هایی مانند اشتغال، آموزش، نرخ رشد جمعیت و... حائز اهمیت بیشتری هستند. توجه به وضعیت اشتغال زنان و هدایت آن‌ها به بازار کار می‌تواند زمینه بهره‌گیری بهتر جامعه از این پتانسیل بالقوه، که بخش عظیمی از جمعیت کشور را به‌طور جدی به سوی خود متمرکز کرده است را فراهم آورد. به همین دلیل، شناخت عواملی چون میزان تحصیلات که بر میزان مشارکت زنان در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی تاثیر دارند، ضرورت می‌یابد. سرمایه‌گذاری در آموزش زنان با افزایش مهارت‌ها و آمادگی‌ها، به آن‌ها برای ورود به بازار کار کمک می‌کند، آموزش زنان در واقع نوعی سرمایه‌گذاری برای نسل آینده است، از این‌رو، بسیاری از محققان بهبود وضع آموزش زنان را با افزایش سطوح سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی فرزندان همبسته می‌دانند.

زمانی رشد و توسعه اقتصادی موجب کاهش نابرابری‌ها می‌شود که عاملیت و نقش زنان افزایش یابد و این کار اساساً از طریق متغیرهایی مانند آموزش و مشارکت زنان در نیروی کار انجام می‌شود. هم‌چنین این که توان‌مندسازی زنان نه تنها تأثیر مثبتی بر زندگی زنان، بلکه تأثیر مثبتی بر زندگی مردها و کودکان دارد و آزادی زنان، در شکل آموزش و استقلال اقتصادی منجر به پرداختن به تحصیل و اشتغال بیشتر و موجب رشد و توسعه اقتصادی کل جامعه می‌شود.

بنابراین، یکی از علل انواع نابرابری‌ها علیه زنان، فرایند برنامه‌ریزی است. یعنی مجموعه سیاست‌های اتخاذ شده، برنامه‌ریزی‌ها، تخصیص منابع و



تحقیقی به نام «تحلیل جایگاه مشارکت زنان در فرآیند توسعه سیاسی-اجتماعی انقلاب اسلامی ایران» نوشته بهزاد رضوی الهاشم، مبین این نکته است که در دوره انقلاب اسلامی، حضور و مشارکت زنان در رده‌های مدیریت به‌ویژه مدیریت‌های میانی و خرد چشم‌گیرتر شده است. ورود زنان به رده‌های بالای سازمانی دارای موانع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، عرفی و سلیقه‌ای است و با وجود این که تعداد زنان متخصص در جامعه و نیروی کار افزایش یافته است، اما پیشرفت آن‌ها در مشاغل تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری چندان محسوس نبوده است.

### وضعیت زنان در برنامه‌های پس از انقلاب اسلامی در ایران

به تعویق افتادن اصل برنامه‌ریزی در کشور به مدت ۱۱ سال و تصویب اولین برنامه در سال ۶۸، موجب از دست دادن مدت زمان موثر برای شناسایی نیازها و اولویت‌بندی اهداف در ارتباط با موضوعات زنان و خانواده بود که به دنبال تحریم‌های اقتصادی و مشکلات ناشی از جنگ تحمیلی، خود را در امر تخصیص بودجه جهت انجام طرح‌های تحقیقاتی زیربنایی نشان می‌داد.

در پست وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و حتی به عنوان معاون ریاست جمهوری و رییس سازمان حفظ محیط زیست شاهد انتخاب زنان بودیم. (ناجی‌راد، ۱۳۸۲: ۲۷۸-۲۷۴)

صرف‌نظر از آمارهای ملی، آمارهای بین‌المللی نشان می‌دهد که بعد از انقلاب برخلاف قبل از آن، مردم با رغبت از نظام سیاسی استقبال کرده‌اند. قبل از انقلاب اسلامی، به دلیل غلبه عنصر استبداد در نظام سیاسی و عدم اعتماد مردم به نظام، انگیزه مشارکت کمتر بوده و در سال‌های بعد از انقلاب با افزایش آگاهی مردم، ایجاد خودباوری و برقراری اعتماد بین مردم و نظام، افزایش مشارکت سیاسی مردم مشهود بوده است.

حضور زنان در سطح بین‌الملل نیز واجد اهمیت است. همه ساله تعدادی از زنان کارشناس ایرانی برای شرکت در کمیته‌های گوناگون مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعزام می‌شوند که این زنان اغلب با «دفتر امور مشارکت زنان» نهاد ریاست جمهوری همکاری دارند. در مواردی هم از سازمان‌های غیردولتی زنان نیز خواسته می‌شود تا نیروهای متخصص خود را برای شرکت در این‌گونه مجالس اعزام دارند. یکی از عرصه‌های فعالیت جهانی که زنان ایرانی در سطح بین‌المللی در آن بیشتر ایفای نقش می‌کنند، مجامعی است که بهبود موقعیت زنان را محور بحث قرار می‌دهند. (کار، ۱۳۸۰: ۱۲۷)

اگر حق انتخاب کردن، انتخاب شدن و داشتن منصب، حق ضروری برای حیات سیاسی در یک فضای مدنی است، لذا این حقوق برای زنان نیز متصور است. (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۷۰۳)

اما چرا زنان ایرانی علی‌رغم توان‌مندی‌های فردی-اجتماعی خود تاکنون نتوانسته‌اند به سطوح کلان مدیریت سیاسی جامعه دست یابند. نتایج

\*برنامه اول توسعه (۷۲-۶۸) با محوریت موضوعات اقتصادی و رویکرد فراجنسیتی تدوین شد و از لحاظ پرداختن به مباحث زنان ضعیف ارزیابی می‌شود. هم‌چنین در این برنامه بر مفاهیم آزادی، قابلیت، مشارکت، عاملیت، فرصت‌های اجتماعی زنان و... تأکیدی صورت نگرفته است.

\*برنامه دوم توسعه (۷۸-۷۴) نیز با محوریت موضوعات اقتصادی و رویکرد فراجنسیتی تدوین شد و رویکرد جنسیتی به موضوعات محدودی چون اوقات فراغت و ورزش معطوف بود. در این برنامه، قبل از آن‌که به زنان به منزله هویتی مستقل و اهداف توسعه نگریسته شود، به عنوان ابزاری برای بهبود شرایط جامعه از طریق آموزش برای تنظیم خانواده نگریسته می‌شود و تأثیرات مستقیمی که زنان می‌توانند در فرایند توسعه داشته باشند مورد توجه قرار نگرفته است.

\*در برنامه سوم توسعه (۸۳-۷۹)، با حضور بانوان در تشکیلات تصمیم‌گیری و فرایند برنامه‌نویسی، در این برنامه به واسطه رویکرد جنسیتی موجود، دولت مکلف شد تا در حوزه‌های مختلف به رفع محرومیت و توانمندسازی زنان اقدام کند. خط مشی برنامه امور زنان در جمهوری اسلامی در برنامه سوم، توانمندسازی زنان بوده است. هرچند نکات ضعفی هم وجود داشته مثلاً ضعف در بخش اطلاع‌رسانی و ضعف ارتباطات بین‌بخشی.

\*در برنامه چهارم (۸۸-۸۴)، پیشرفت‌هایی نسبت به برنامه سوم به چشم می‌خورد و در آن بر ضرورت توسعه مشارکت زنان (و نه فقط دسترسی) تأکید و به وجود نابرابری‌ها و تبعیض‌ها و نبود تعادل جنسیتی توجه شده است. در برنامه چهارم، ماده ۱۱۱ دولت را به پی‌گیری اهداف برنامه درباره زنان موظف می‌کند، در این برنامه گرچه بر افزایش مشارکت زنان و بهبود فرصت‌های اجتماعی که در اختیار آنان قرار دارد تأکید شده است، زنان هم‌چنان از آزادی نابرابر و محدود در همه زمینه‌ها برخوردارند، وضعیت زنان در بهداشت و آموزش، اشتغال، سهم سطوح بالای مدیریتی و مشارکت سیاسی و... هنوز حاکی از وجود نابرابری است.

\*برنامه پنجم توسعه (۹۲-۸۹) در ابعاد امنیت و سپس امور معیشتی، تامین اجتماعی، اوقات فراغت، پژوهش و... توسط دولت و با همکاری مرکز امور زنان و خانواده ریاست جمهوری به انجام می‌رسد. هم‌چنین بررسی جایگاه زنان به منظور استیفای حقوق شرعی و قانونی زنان در تمامی حوزه‌ها و تأکید بر فعالیت بیشتر زنان در حوزه بین‌المللی برای ارائه راه‌کارهای مؤثر جهت نهادینه‌شدن عفاف و حجاب در جامعه بین‌المللی از دیگر محورهای این برنامه بود.

### \*نتیجه‌گیری

تجربه نشان داده است که هر زمان فرصتی فراهم شده، زنان نقش خود را ایفا کرده و وارد میدان شده‌اند. با این اوصاف امروزه سهم کم کردن زنان در قدرت توسعه نه امری از سر اختیار، بلکه یک امر ضروری و حتی اجباری است. توجه به منافع عینی سرمایه‌گذاری روی زنان، تلاش برای ارتقا و افزایش مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان را به مسئولیتی همگانی مبدل می‌کند.

در حقیقت، قانون اساسی کشور، صریحاً بر لزوم مشارکت دادن زنان در سرنوشت کشور، هم‌پای مردان، تأکید دارد. با این حال، در سال‌های اخیر، با تأکیداتی که بر نقش‌های غیراجتماعی زنان صورت گرفته است، بسیاری از

مسئولان از قرار دادن زنان در مناصب مدیریتی امتناع ورزیده‌اند.

به‌طور کلی، عوامل زیر می‌توانند تأثیری مستقیم بر فرصت مشارکت زنان داشته باشند:

۱- زنان برای پاداش‌های حاصله از مشارکت، ارزش بالایی قائل باشند؛

۲- مکانیزم مشارکت را در قیاس با مکانیزم‌های دیگر، مؤثر بدانند؛

۳- نسبت به دست‌یابی به نتایج مطلوب، اطمینان لازم را داشته باشند؛

۴- برای مشارکت، از دانش، آگاهی و مهارت لازم برخوردار باشند؛

۵- در ورود به مشارکت و در جریان آن، خود را مواجه با مشکلات و موانع زیاد احساس نکنند.

### منابع

۱- زهرا آزاد، (۱۳۸۳)، «توسعه مشارکت زنان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی عصر قاجار»، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت انقلاب مشروطه، تهران: ستوده.

۲- فریبا بشیری، (۱۳۸۳)، «زن در تاریخ معاصر»، فصلنامه نگاه آذر، شماره ۱۳.

۳- محمدعلی ناجی‌راد، (۱۳۸۲)، مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی-اقتصادی ایران پس از انقلاب، تهران: کویر.

۴- مهرانگیز کار، (۱۳۸۰)، موانع و امکانات مشارکت سیاسی زنان، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

۵- فرشاد مومنی، سمیه ارضومچیلر، عطیه هنردوست، «بررسی وضعیت زنان در برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پس از انقلاب»، نشریه زن در فرهنگ و هنر، دوره ۶، شماره ۱، بهار ۱۳۹۳.

۶- مهدی بهشتی‌نژاد، (۱۳۸۶)، دولت اسلامی (عدالت محوری استراتژی دولت اسلامی) معاونت سیاسی نمایندگی.

۷- محمدباقر طباطبایی، (۱۳۷۶)، جامعه مدنی از دیدگاه فرهنگ‌شناسی، تهران، انتشارات مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

۸- آمارتیا سن، (۱۳۸۲)، توسعه به مثابه آزادی، ترجمه دکتر وحید محمودی، انتشارات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.

۹- الیزابت کینگ، (۱۳۷۶). نقش آموزش زنان در توسعه اقتصادی، ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی)، انتشارات روشنگران.

## آزادی کوبانی



حوریه خانپور

دارند، همان‌گونه که مسیحیان و ایزدیان و اقلیت‌های مذهبی دیگر و حتی مسلمانان غیر هم‌فکر خود را نیز به طرز فجیع و وحشیانه به قتل رسانده و می‌رسانند و برای ایجاد رعب و وحشت در بین مردم تصاویر آنرا نیز در فضای مجازی پخش می‌کنند.

از سوی دیگر داعش و نیروهای ائتلاف بر این باور بودند که نمایش آنها در کوبانی می‌تواند عاملی برای قضاوت جهانیان درباره توانایی آنها باشد و این یکی از پررنگترین دلایلی بود که داعشیان تمام توان خود را بکار بردند تا در کوبانی بمانند. اما در این میانه کردها با هدف حفاظت از موجودیت خود و مقاومت در برابر قتل عام‌های نژادی و دینی داعشیان، چنان جنگیدند که کوبانی را به سمبل «ملی‌گرایی کردی» تبدیل کردند. تمامی این عوامل باعث گردید که نبرد داعش و کوبانی از همان آغاز خود را فراتر از نبردی بر سر قلمرو نشان دهد، زیرا به نوعی نبرد دو نوع طرز تفکر و ایدئولوژی بود.

این تضادها کوبانی و مدافعانش را در جهان معروف کرد. روشنفکران و آزادیخواهان جهان در حمایت از کوبانی نهایت تلاششان را انجام دادند، بطوریکه این حمایت‌های معنوی عاملی شد تا نیروهای کوبانی با عزمی راسخ تر به مبارزات خود ادامه دهند.

یکی از عوامل تاثیرگذار دیگر در پیروزی کوبانی، اعزام نیروهای پیشمرگ کردستان عراق برای یاری رسانی به مبارزان کوبانی بود. آنها که به سلاح‌های نیمه‌سنگین مجهز بودند بعد از مدتی انتظار در پشت مرزهای ترکیه بالاخره با رضایت مقامات ترکیه توانستند از مرز این کشور عبور کرده و برای کمک به رزمندگان به آنان ملحق شوند و جبهه کوبانی را قوی تر نمایند، البته در کنار این عوامل، کمک رسانی و حملات هوایی نیروهای ائتلاف نقش کلیدی در پیروزی کوبانی ایفا نمود.

اما عامل مهم دیگری نیز وجود داشت که مبارزه کوبانی را با سایر مناطق متفاوت می‌ساخت، و آن

بعد از ۱۳۳ روز محاصره و درگیریهای خونین، روز دوشنبه ششم بهمن ماه کوبانی با رشادتهای رزمندگان غیورش بر تبهکاران داعش پیروز شد. خبری که دل‌های انسان‌های آزادیخواه بسیاری را در سراسر جهان شاد کرد.

شیر زنان و کوه مردان مقاوم کوبانی با پوشش آتش هوایی نیروهای ائتلاف توانستند بعد از چهار ماه نبردهای سنگین خیابانی و با دست داشتن کمترین سلاح‌ها، کوبانی را از دست تروریستهای داعش نجات دهند و پرچم خود را بر فراز بلندترین تپه شهر برافراشته سازند.

دیده بان حقوق بشر سوریه طی گزارشی از عملیات آزادسازی کوبانی ضمن ابراز نقش تاثیرگذار یگان‌های زنان مدافع این شهر در پیروزی آن گفت: این آزادی به خون بهای ۴۶۰ مبارز و ۳۲ غیر نظامی بدست آمد.

اما چرا کوبانی به نماد مقاومت کردها در برابر داعشیان تبدیل شد؟ کوبانی یا «عین‌العرب» یکی از بزرگترین شهرها در منطقه کردنشین سوریه با جمعیتی حدود ۵۰ هزار نفر می‌باشد. این شهر در استان حلب در نزدیکی مرز ترکیه واقع شده و کمتر از دو کیلومتر با آن فاصله دارد.

شهر تاریخی کوبانی که برخی آثار باستانی از تمدنهای آشوری نیز در آن به چشم می‌خورد، در طی سالیان دراز مورد اختلاف کردها و اعراب منطقه می‌باشد، به همین دلیل دولت سوریه آنرا «عین‌العرب» و کردها آنرا «کوبانی» می‌نامند.

پس از آغاز ناآرامی‌های سوریه در سال ۲۰۱۲، کردهای منطقه توانستند نیروهای دولتی سوریه را از این شهر بیرون رانده و در آنجا حکومت خودگردان اعلام نمایند.

افراطیون داعش نیز به دلیل استراتژیک بودن منطقه از ماه سپتامبر گذشته آن را به اشغال خود درآوردند، زیرا با در اختیار داشتن آن می‌توانستند مناطق تحت سیطره خود را از «دیرالزور» تا شمال حلب ادامه دهند و تمامی مناطق مرزی با ترکیه را تحت کنترل خود درآورند.

در یگان‌های مدافع کوبانی حضور جنگجویان از سایر مذاهب و اقوام، همچون مسیحی و آشوری و عرب چشمگیر بود که خود حاکی از نوعی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز اقلیت‌ها می‌باشد، در حالیکه در جبهه مقابل آنها تروریست‌های داعشی قصد پاکسازی مذهبی و قومی از طریق قتل عام‌های وحشیانه را

آنان وقتی گلوله هایشان تمام میشد با کمربندهای انفجاری خود را به صف داعشیان می زدند تا آنان را به هلاکت برسانند و یا با آخرین گلوله شان به زندگی خود پایان می دادند تا زنده به دست داعشیان نیفتند. همان داعشیانی که بر اساس تفکر منحط شان معتقدند که اگر در جنگهای شان به دست زنان کشته شوند به بهشت نروند رفت و به همین دلیل جنگ با زنان برایشان قابل هضم نبود و از آن در هراس بودند که در نهایت نیز توسط همان زنان دلیر شکست سختی خوردند.

آری، امروز می توان زنان و دختران کوبانی که توانمندیهایی شان در دفاع از هویت ملی را به همگان نشان دادند، بعنوان الگو و سرمشق برای جهانیان معرفی کرد. آنان اثبات کردند که می توانند به طور مستقل و بدون وابستگی به مردان از حیثیت و شخصیت و هویت انسانی خود دفاع کنند.

یک ضرب المثل کردی می گوید: شیر وقتی از بیسه خود خارج می شود چه نر باشد و چه ماده، شیر است.

و تاریخ هیچگاه رشادت های شیرزنان کوبانی را که عزت مقاومت در برابر کوه فکران متعصب را به ذلت سازش ترجیح دادند و برای شرافت و حفظ خاک سرزمینشان در میان رگبار گلوله سینه سپر کردند و خون های پاکشان بر دیوارها و کوچه ها و خیابان های کوبانی نقش بست و سرهای بریده شان بر دستان داعشیان خونریز در تصویرها ثبت شد، فراموش نخواهد کرد. ای شیر زنان کوبانی این پیروزی و آزادی بر شما مبارک باد.

حضور پر رنگ مبارزان زن در خطوط مقدم مبارزه بر علیه داعش بود که خود حکایت از برابری جنسیتی در بین مردم کوبانی داشت.

زنان کوبانی، علی رغم سال ها محرومیت، دوری از تحصیل و مشکلات عدیده از هر قشری، خانه دار و کارمند و تحصیل کرده و... به نیروهای یگان مدافع کوبانی پیوستند تا با داعشیان زن ستیز و تروریست مبارزه کنند. آنها می دانستند که اگر گرفتار آن جانباختار بی رحم شوند چه اتفاقی برایشان خواهد افتاد. ابتدای امر تجاوز است و بعد سر بریدن و شاید نیز به عنوان برده جنسی فروخته شدن، چه در فرهنگ داعشی زنان بردگان جنسی و وسیله کام جویی بیش نیستند و جهانیان این امر را در تصاویر منتشر شده توسط خود داعشیان در فضای مجازی دیده اند.

اما چرا این زنان چنین شجاعانه قبول خطر کرده و با داعشیان سفاک مبارزه کردند؟

به نقل از خبرگزاری فرانسه، یک زن مبارز کرد به نام سیا عبود فرماندهی نیروهای نظامی کوبانی را در مبارزه با داعش بر عهده داشت که گفته میشود او مغز متفکر عملیات نیروهای کوبانی بوده و در کنار محمود برخوردار فرمانده ارشد نظامیان این شهر بخش اعظم عملیات نظامی علیه داعش را فرماندهی و اجرا می کرد.

نسرین عبدی یکی از زنان مبارز کوبانی می گوید: زنان کرد به سختی مبارزه کردند تا به حقوق برابر برسند و نبرد با داعش نمادی از نبرد ما برای آزادی است. زنان کرد برای آزادیشان می جنگند و مردان کرد به آنان افتخار می کنند و مرگ در راه آزادی از هر چیز برایمان بهتر است. مقاومت زنان ما، مردان مبارز را نیز استوارتر کرده است.

زنان رزمنده که شمارشان به حدود ۵ هزار نفر می رسید، گروهی در یگان های مدافع شهر دوشادوش مردان در کوچه ها و خیابان های کوبانی با اشغالگران جنگیدند و گروهی نیز به امدادسانی پرداختند. برخی از



سیاست



بیان و ترازنامه انقلاب در گفت‌وگو با دکتر احسان شریعتی

## انقلاب در پیچ اصلاحات

لزوم بررسی آثار انقلاب در کوتاه مدت و بلندمدت

به گفته برژینسکی، مشاور امنیت ملی در دولت جیمی کارتر انقلاب اسلامی در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ مصادف با فوریه ۱۹۷۹ یکی از حساس‌ترین وقایع خاورمیانه پس از جنگ جهانی دوم بود. انقلابی که تا رسیدن به نقطه امروزش به رسم همه انقلاب‌های دنیا مسیر پریچ و خمی از رفاقت‌ها تا رقابت‌ها را طی کرد و ظرف مدتی کوتاه از ترور و جنگ و تحریم گرفته تا ریژس و حذف را به خود دید و برگرفته از آرمان‌های استقلال‌طلبانه با شعار نه شرقی و نه غربی که قرار بود پایان بخش سپهره‌خواهی و نفوذ امپریالیسم و کمونیسم باشد. سنگ بنای آن هم تشکیل حکومتی اسلامی بود که در آن دیکتاتوری وجود نخواهد داشت. آنچه بر روی آن تأکید می‌شد حکومتی مستقل و اسلامی و مملکتی دارای نظام نائسی از ملت بود. ارزیابی ترازنامه انقلاب اسلامی در چهارمین دهه از حیات خود موضوع گفت‌وگوی پیام ابراهیم با دکتر احسان شریعتی است. به ظن او بیان و ترازنامه یک انقلاب را نه تنها در کوتاه مدت بلکه باید در بلند مدت ارزیابی کرد و از این حیث به قیاس انقلاب اسلامی ایران با انقلاب‌های دیگر دنیا پرداخت. او در این گفت‌وگو به این موضوع پرداخت که امروز نه فقط اصلاحات بلکه اگر به عقب‌تر بازگردیم بنیان‌های فکری پدران تفکر انقلاب مثل شریعتی و طالقانی و مصدق هم برای تحول کافی نیست.

حامد محمدی

آقای دکتر شریعتی اکنون که سی و شش سال از انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی می‌گذرد. کارنامه این تحول سیاسی و اجتماعی در مقایسه با آنچه انقلابیون و پدران فکری آنان خواستارش بودند را چطور تشریح می‌کنید؟

بیان و ترازنامه انقلاب بعد از سی و شش سال را باید نسبت به آرمان‌ها و شعارهای اصلی و استراتژیک انقلاب بسنجیم. این آرمان‌ها عبارت بود

از استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی یا به زبان مردمی «حکومت عدل علی». این سه خواسته از زمان مشروطه که ما وارد عصر مدرن شدیم و خواستار یک حاکمیت قانون بنیاد شدیم که از شکل حکومت‌های قرون وسطی و سلطنت‌های موروثی و مطلقه فاصله بگیریم و یک نظام با

می‌نویسد وقتی می‌خواستیم در ابتدای انقلاب دادگستری جدید و نظام قضایی را ایجاد کنیم چون تجربه نداشتیم یک دوری در کشورهای دنیا به خصوص کشورهای کمونیستی و انقلابی زدیم که آنها چه کار می‌کنند و از آنها روش‌هایی را بیاموزیم. کشوری که شعار نه شرقی نه غربی داشته نمی‌بایست از الگوهای شرقی و کمونیستی برای سیستم حقوقی و قضایی خود استفاده کند. درسته که در آنجا انقلاب شده بود اما با ایدئولوژی و جهان‌بینی دیگری بود. نه شرقی نه غربی یعنی نه دیکتاتوری‌های شرقی را می‌خواهیم نه استثمار و سرمایه‌داری غربی را. منتهی در حقوق اساسی آنجا که بحث بشر و شهروند می‌شود ما دارای اشکالات ساختاری عمیقی هستیم. این که هنوز زندانی عقیدتی داریم یا روزنامه‌ای تعطیل می‌شود مطلوب نیست و چون آن زمان ادعا می‌کردیم که در اسلام اصلاً زندانی سیاسی نداریم چه برسد به زندانی عقیدتی. در اسلام دفاع مسلحانه هست ولی زندانی سیاسی به معنای مخالف فکری نداریم و نه در سنت امام علی(ع) و نه در سنت پیامبر چنین چیزی نبوده است و فقط بحث دفاع بوده است. اما در یک نظام تثبیت شده درونی می‌بینیم مخالفان امام علی در خطبه‌های نماز ایشان اختلال می‌کنند و تا مرز قیام مسلحانه پیش می‌روند و حتی از اقدامات طلحه و زبیر آگاهی داشتند اما تا زمانی که اسلحه برنداشتند با آنان برخورد نشد و به محض اینکه دست به سلاح بردند و جنگ داخلی شد بحث دفاع پیش آمد. با این وجود ما امروز بحث زندان و حصر را داریم که این با آنچه در شعار داشتیم ناخواناست.

آزادی و رسیدن به حقوق اساسی به قدری حاد است و فوریت دارد که به مطالبه اصلی پس از انقلاب یا حتی پارادایم و سرمشق مبارزاتی پس از انقلاب درآمد. همانجور که پیش از انقلاب عدالت و استقلال جز پارادایم‌ها بودند. اما چون بینش چپ بر مبارزات حاکم بود طبیعاً آرمان نهایی عدالت اجتماعی و رهایی همه جانبه اجتماعی و اقتصادی بود. ولی مسئله حقوق بشر که در جهان هم به صورت یک جنبش درآمد در اثر فروپاشی نظام سوسیالیستی جنبش حقوق بشری در جهان راه افتاد. در ایران هم به دلیل نارسایی‌های حقوقی و سیاسی در زمینه آزادی حقوق بشر از ابتدای انقلاب توسط گروهی به

قانون اساسی داشته باشیم. مشروطه بیش از آنکه از ریشه شرط بیاید از چارت فرانسوی به معنای برنامه سرمنشاء می‌گیرد و خواستار یک حکومت ملی مردمی در برابر سلطنت که یک موهبت الهی خود را می‌دانست که به یک فرد تفویض شده است. ملت به پاخواستند و خواستار یک قانون اساسی شدند که حاکمیت و سیادت ملی محقق شود. ایران بازبچه قدرت‌های استعماری در عصر جدید شده بود. روسیه تزاری که از استبداد حمایت می‌کرد و انگلستان هم سردمدار قدرت‌های استعماری و امپراطوری‌های قدیم که هر دوی آنها هم خاک ایران را اشغال کردند و استقلال و تمامیت عرضی ایران را تهدید می‌کردند. در دوره پهلوی هم که پدر و پسر با دو کودتا قدرت را در دست گرفتند بار اول انگلستان و بار دوم آمریکا عامل آن شد و مردم هم احساس می‌کردند که این نظام‌ها تحمیلی است و در تمام این دوران به جز ایامی کوتاه که انقلاب مشروطه و سال‌های عدم تثبیت و دوران نهضت‌های منطقه‌ای مثل قیام جنگل و دوره نهضت ملی که حکومت انتخابی دکتر مصدق را داشتیم در این نیم قرن گذشته ما در سیطره نظام‌های وابسته و دیکتاتوری بودیم. رضاخان در یک مدت زمان بیست ساله خواست تا یک تجدد آمرانه را به تقلید از ترکیه در ایران پیاده کند. راهسازی و دولت متمرکز و نظام عرفی در زمینه نظام قضایی و ایجاد ارتش مدرن و مؤسسات علمی و دانشگاهی و آموزش و پرورش را آورد اما این دولت عرفی یا مدرن تفاوتی که با نمونه‌های غربی داشت این بود که دموکراتیک (دولت-ملت) نبود. از نظر سیاست خارجی هم وابسته بود و دستخوش سیاست منطقه‌ای قدرت‌ها بود که اگر گاهی ساز ناکوک می‌زد آنها ادبش می‌کردند و مثل دوران تبعید رضاخان که متهم شده بود به نزدیکی با آلمان‌ها و انگلیسی‌ها در شهریور ۱۳۲۰ او را به موریس تبعید کردند. بنابراین حالا که بعد از سی و شش سال به انقلاب نگاه می‌کنیم اولین خواست یعنی استقلال به طور نسبی بدست آمده است. از این نظر هم به آن نسبی می‌گوییم که استقلال نیاز به تأمین زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی هم دارد که در این زمینه‌ها کاملاً خودکفا و مستقل و درون‌زا نیستیم. مثل وابستگی ما به دلار و واردات که البته بخشی از آن در اقتصاد نوین جهانی اجتناب‌ناپذیر است. ولی از نظر سیاسی انقلابی رخ داده و هیأت حاکمه و نظام که بخشی از ملت بودند مثل نظام‌های گذشته تحمیلی نبودند که مثلاً به شکل کودتا سرکار آمده باشند بنابراین استقلال سیاسی بدست آمده و تثبیت‌تر شده است.

**شعار دوم انقلاب آزادی بود، وضعیت امروز در این حوزه چطور است؟**

در سیستم شاهنشاهی انتخابات معنی نداشت. مطبوعات یک خط واحد سانسور شده را ابلاغ می‌کردند. انقلاب که شد احزاب و نیروهای اجتماعی خودشان را به خصوص در سال‌های آغازین انقلاب نشان دادند و حتی در دهه ۶۰ که این‌ها زیر سؤال رفت ولی امروز هنوز آثار جسارت و جرأتی را که ملت در انقلاب پیدا کردند به قوت خود باقی است و انتقادشان را به هر شکلی بتوانند بیان می‌کنند. گرچه آزادی پس از بیان محدود است اما به هر حال انتقاد در کوچه و بازار و تاکسی و اتوبوس بیان می‌شود و می‌شنویم. به خصوص در دوره‌های انتخاباتی که فضا بازتر می‌شود انتقاد از وضع موجود بیشتر به گوش می‌رسد. متأسفانه نظام حقوقی که بعد از انقلاب برقرار شد شکل مناسبی نداشت. آقای خلخالی در کتاب خاطراتش



❑ شما به طور خلاصه میزان تحقق شعارهای اصلی انقلاب را اشاره کردید. فکر می‌کنید امروز نظر عموم مردم از کارگر گرفته تا دانشجو و کارمند و همینطور در سطح نخبگان درباره دستاوردهای انقلاب چیست و اگر بخواهد آنچه را در گذشته وعده داده شده با امروز مقایسه کنیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم؟ البته تجلی آن را هم زیاد می‌شنویم مثلاً بین مردم کوچه و بازار گفته می‌شود «باز هم به آن روزها...»

البته این مقایسه که یک مقایسه عامیانه است و نوعی مغالطه است. به این دلیل که به قول علما دو امر مع الفارق را باهم بررسی می‌کنیم. دو وضعیتی که با هم مقایسه می‌کنیم در برابر هم نیستند بلکه در امتداد هم هستند. مثلاً امروز ما در بحث عدالت اجتماعی و اقتصادی نابسامانی داریم که روندی بود که از زمان شاه شروع شده بود. شاه به نام مبارزه با فئودالیسم شیوه تولید سنتی کشاورزی را به هم زد. روستاییان با از دست دادن شغل خود روانه شهرهای بزرگ شدند. انقلاب ما متأسفانه یک انقلاب همه جانبه نشد که بتواند برای تمام مسائل به خصوص اجتماعی و اقتصادی راه حل پیدا کند. بنابراین بسیاری از روندهای گذشته که قبل از انقلاب پیاده می‌شد باز هم ادامه یافت و حتی تشدید و وخیم‌تر شد. مثل مهاجرت روستاییان به شهرهای بزرگ و حاشیه‌نشینی. یا مثلاً فرار مغزها که خاطر همست پیش از انقلاب هم بود و امروز هم بیشتر شده. قبل از انقلاب صف طولانی جلو سفارت آمریکا بود و امروز سفارت‌خانه‌های دیگر. امروز طبقه حاکم هنوز همان طبقه حاکم گذشته است فقط رنگ فرهنگی عوض کرده، رفتارها و مناسبات همان است و طبقات دست نخورده است تازه بدتر هم شده است. چون در گذشته تبلیغات نظام حاکم مصرف‌گرایانه یا مدرنیستی بود، واکنش آن ساده‌زیستی و مردم‌گرایی بود، اما امروز تبلیغات رسمی استضعاف‌پناه است و واکنش تجمل‌گرایانه شده و لوکس‌گرایی افتخار شده است ولو اینکه تظاهر مذهبی هم روی آن باشد. شما گشتی در خیابان‌ها بنزید واقعیت مشخص می‌شود. حتی این مدل رفتاری به عنوان مبارزه با فرهنگ حاکم قلمداد می‌شود. مقایسه وضعیت امروز با نظام گذشته مغالطه است. در ماهواره می‌شنویم بقایای رژیم گذشته از حقوق

نام جمعیت آزادی و دفاع از حقوق بشر توسط مهندس بازرگان و اطرافیان ایشان ایجاد شد و اتفاقاً ساختمان آن هم کنار ما با عنوان «یاد» به یاد ۱۱ معلمی بود که آنجا فعالیت می‌کردند. دکتر شریعتی هم پس از آزادی از زندان در نامه‌ای به دکتر حاج سیدجوادی در مورد آزادی بیان نوشتند که تو چون از حقوق بشر دفاع می‌کنی حجت ما شدی.

دولت در دوران جدید یعنی پس از صفویه دو رکن اساسی داشت. ارتش که نهاد دولت را می‌ساخت و روحانیت که بر اساس مدل ساسانی در کنار سلطنت دو پایه قدرت می‌شدند. بعد از انقلاب در بهمن ۵۷ نهاد دولت به طور کل با رژیم پهلوی سقوط کرد و دولت پاشید. حتی مؤسسات عرفی جدید مثل دانشگاه و ارتش هم تهدید شدند و تا مرز انحلال رفتند. در نظام قضایی به نظام عرفی قدیم برگرفته از فقه سنتی بازگشتیم. اینجا هم بحثی مطرح شد که فقه سنتی باشد و فقه پویا. چون در خود انقلاب تفکر نواندیشی دینی دست بالا را داشت تبعاً نیاز به نظامی بود که اجتهاد روی آن صورت گرفته باشد. اما چون انقلاب به سرعت پیروز شد این کار فکری توسط مجتهدین و نواندیشان قبلاً انجام نشده بود. بنابراین در مجلس خبرگان که جای مجلس مؤسسان ایجاد شد بیشتر روحانیون سنتی که از نواحی دور آمده بودند اکثریت را بدست آوردند و تفکر اسلام فقه‌گرا و سنتی دست بالا را پیدا کرد و نواندیشان دینی از نظر سیاسی و فکری به حاشیه رفتند به خصوص در دهه شصت. در نتیجه اولین جایی که تهدید شد حوزه قضایی و حقوقی بود که از نظر سیاسی شامل حقوق شهروندی و حقوق اساسی و آزادی می‌شد. از این رو بحث آزادی سرمشق اصلی بقیه مبارزات ملی پس از انقلاب تبدیل شد. البته در دهه ۷۰ در زمان اصلاحات گشایش‌هایی پیش آمد و آزادی بیان بیشتر شد اگرچه با یک عقب نشینی ۸ ساله هنوز هم ادامه دارد ولی جهت جامعه و نظام به سمتی است که آزادی تحقق پیدا کند.

#### ❑ و بحث عدالت اجتماعی...

می‌شود گفت خراب‌ترین بخش قضیه همین عدالت اجتماعی است. هر چند که ما جزو روشنفکران هستیم و برای این طیف مسائلی مثل آزادی و حقوق بشر از نظر کار فکری و فرهنگی و سیاسی مهمتر است و می‌خواهند که در محیطی آزاد و امن فعالیت کنند اما ذهن توده مردم درگیر عدالت اجتماعی است. در ایران امروز نظام معیشتی دچار بحران است و اختلافات طبقاتی بارز است و اصلاً معلوم نیست اسم نظام اقتصادی ما چیست! یعنی حتی در قواعد یک نظام سرمایه‌داری ضابطه‌مند بورژوا لیبرال غربی نمی‌گنجد. سیستم اقتصادی ناهنجار و افسار گسیخته برگرفته از بورژوازی دلالی و رانتی که به صورت نیمه دولتی نیمه مافیایی اداره می‌شود. نشانه‌های آن هم اختلاس‌ها و عدم درستکاری است که در زمینه مالی و بانکی می‌بینیم. اوضاع صنعت هم که معلوم است آنچه هم که صنعت نامیده می‌شود مونتاژ است و بقیه سیستم هم که وارداتی و بنجول فروشی و در اوج بی‌ضابطگی و در بحث تجاری هم می‌بینیم دلالی آنقدر زیاد شده که حتی بخش‌هایی از دولت هم درگیر آن است و استناد می‌کنم به صحبت‌های اخیر رییس جمهور که از فساد صحبت کردند. در نهایت انقلاب به آنچه مردم حکومت عدل علی می‌گفتند و قرار بود جمهوری اسلامی تجلی آن باشد و عدالت اجتماعی برپا کند، کمتر رسیده است.

وقتی بیان می‌شود باید به آرمان‌ها بازگردیم منظور دهه ۶۰ است؟ اتفاقاً بدترین دوره تاریخ سده ایران است. چون جنگ را داشتیم به عنوان یک عارضه بیرونی. دچار عوارض داخلی انقلاب هم شدیم و نوعی جنگ داخلی داشتیم. اولین رئیس‌جمهور کنار گذاشته شد، جانشین رهبری کنار گذاشته شده و این وقایع بزرگ حاکی از یک اختلاف بود. در واقع دهه شصت از سیاه‌ترین دهه‌های تاریخ ایران بود. البته در زمان جنگ مدیریت اقتصادی نسبی هم شد و اقتصاد در جنگ اداره شد اما این نمی‌تواند یک رفرنس و یک مرجعیت دلگشا و چشم‌انداز مناسب برای نسل جوان باشد.

**❑ یعنی شکل و شمایل امروز روند اصلاحات ایران بر مبنای آرمان‌های ابتدایی را قابل توصیف نمی‌بینید؟**

امروز نه فقط اصلاحات بلکه اگر به عقب‌تر بازگردیم بنیان‌های فکری پدران تفکر انقلاب مثل شریعتی و طالقانی و مصدق هم برای تحول کافی نیست. چون دوران و پارادایم‌ها عوض شده این میراث هم باید به روز شود و باید با گفتمانی نو، چشم‌اندازی قابل توجه ارائه دهیم. آنهم با استفاده از تجربیات انقلابات بزرگ دنیا. مارکسیسم و لنینیسم، روزی علم بزرگ مبارزات بود که در چین و شوروی نظام‌های بزرگی درست کرده بود و دست آخر به این روز افتاد و نظام‌هایی هم که از دل آن به وجود آمد پر از اشکال بود و معلوم شد چه فجایعی از دل آن به وجود آمده و نقض غرضی بود نسبت به آن آرمان عدالت. در واقع تمام مکاتب و ایدئولوژی‌ها و نظام‌ها اگر می‌خواهند دچار شکست نشوند نیاز به تحول دارند.

**❑ اصلاحات درون انقلاب‌ها موضوع تازه‌ای نیست. به تعداد انقلاب‌های دنیا و حتی بیشتر سابقه اصلاحات داریم. شما اصلاحات پس از انقلاب اسلامی ایران را چطور ارزیابی کنید؟**

از نظر من به معنای واقعی کلمه انقلاب و اصلاحات یک ذات واحد دارند. اصلاحات یعنی تغییرات کمی که به تغییرات کیفی می‌انجامد و انقلاب می‌شود. اما خواست اصلی خواست مشروع تغییر و تحول است که در همه ملت‌ها وجود دارد اما وقتی رادیکالیزه می‌شود به انحراف کشیده می‌شود. مثل بهار عربی که در بعضی کشورها به

و آزادی می‌گویند و مثلاً می‌گویند فلان انتخابات درست نبوده، اینها گاهی فراموش می‌کنند که اصلاً در نظام پهلوی انتخاباتی وجود نداشت. من یادم نمی‌آید در جوانی اصلاً در انتخابات شرکت کرده باشم و در پارلمان چطور نماینده‌ای می‌رفت و چطور می‌آمد. امروز انتقاد می‌شود چرا روزنامه‌ها بسته می‌شوند، در گذشته اصلاً روزنامه‌های منتشر نمی‌شد جز تعدادی روزنامه سانسور شده رسمی مثل کیهان و اطلاعات و چند روزنامه حاشیه‌ای مثل نگین و فردوسی با دیدگاه‌های روشن‌تر.

**❑ صاحب‌نظران زیادی معتقدند تفکر ابتدایی انقلاب دارای ابعاد وسیع و جامع در حوزه‌های مختلف بود. در کنار بنیان‌های فکری، افراد موجه و سطح بالایی هم برای اجرا در صف انقلابیون حضور داشتند. اما هنوز زمان زیادی از تثبیت انقلاب نگذشته بود که به رسم همه انقلاب‌ها ریزش‌ها و حذف‌ها آغاز شد. تا چه اندازه این وضعیت سبب ایجاد خلاء فکری و اجرایی در متن انقلاب شد؟ آیا برای بازگرداندن این قطار به روی ریل نیاز به بازگشت به اصول اولیه چند دهه قبل داریم؟ یا به طور کل چیزی از نیروی انسانی و فکری تحول‌خواه باقی مانده است؟**

بله، به طور بالقوه ایران هم طبقه متوسط و هم نیروهای ذی‌صلاح و متخصص لازم را برای بازسازی و اصلاح دارد اما چون نظام به معنای نظم و هارمونی و توازن وجود ندارد در نتیجه استعدادها و ابتکارهای درخشان آغشته به مسائل متوسط و سطحی وارداتی و تقلیدی می‌شود. امکان بروز و ظهور این استعدادها محدود است. ایران قوی‌ترین کشور خاورمیانه از نظر نیروی انسانی و منابع طبیعی و انرژی است ولی مدیریت و برنامه‌ریزی و طرح توسعه مخدوش و نامناسب بوده است و طبیعی است ما در طول قرن‌ها در دیکتاتوری به سر بردیم و همین تمرین‌های محدود که داریم مربوط به دوره‌های شکافت است مثل مشروطه و نهضت ملی شدن نفت که دهخداها و مصدق‌ها آمدند و حتی انقلاب ۵۷ که بخش دیگری از این نخبان هم پس از انقلاب خودنمایی کردند و بنابراین برای اصلاح این وضعیت پتانسیل و ظرفیت وجود دارد.

**❑ این پتانسیل تحول‌خواهی و تغییر را در بند جنبش اصلاحات می‌بینید؟**

البته اگر منظور از اصلاحات آن جریان سیاسی باشد که امروز به عنوان اصلاح طلب فعال است باید بگویم که بسیاری از آنان خود مسئولین بخشی از انحرافات پیش آمده هستند که امروز به آرمان‌های اولیه بازگشت کردند و به دنبال اصلاح در ساختارهای معیوب هستند. این‌ها باید چند شرط را داشته باشند. اول بازبینی جدی نسبت به گذشته و پاسخ به این پرسش که چرا مسیر را منحرف رفتند و بازگشت به تفکر سنتی و بنیادگرایانه متصلب داشتند. دوم پاسخ به تناقضات نظری است که هنوز هم در عمل آنان را دچار تردید می‌کند. مثلاً اینکه می‌گویند ما باید به آرمان‌ها و عصر طلایی ابتدای انقلاب بازگشت کنیم. این کافی نیست چون همه مشکلات ما از همان زمان که فکر می‌کنند عصر طلایی است شروع شد.

البته عصر طلایی در تمدن اسلامی پیشینه تاریخی هم دارد که دوران هارون و مأمون عباسی است که از نظر طلایی بودن پر از اشکال بود. منتهی چون از نظر علمی و فرهنگی و ترجمه می‌گویند زمان تحول و دانش‌گرایی بود و فلاسفه به وجود آمدند از آن به عنوان عصر طلایی یاد می‌کنند. حالا

عقب‌تر برگشت مثل مصر و سوریه که به فاجعه انجامید. انقلاب یک نقشه از پیش تعیین شده و ترسیم شده نیست که در آن به طور مطمئن گام به گام به اهداف نزدیک شویم. یعنی ممکن است عقب‌گرد داشته باشیم. در رأس آن انقلاب کبیر فرانسه بود که دوره جنگ داخلی، ترور، حکومت وحشت و ترمیدور (شکست انقلاب) را داشتیم و در نهایت آمدن امپراطوری و هزار و یک فراز و نشیب تا بعد از دو قرن دموکراسی و جمهوری در فرانسه تثبیت شد و دستاوردهای انقلاب نمایان شد. بنابراین انقلاب‌ها می‌توانند با انحراف روبه‌رو شوند. برای اینکه دستاوردهای بلند مدت انقلاب ۵۷ را بررسی کنیم سه دهه و چهار دهه خیلی کم است. ما پس از انقلاب در کوتاه مدت همه چی دیدیم اما اینکه ۲۵۰۰ سال نظام شاهنشاهی به یک جمهوری تبدیل شود و بخواهیم دستاورد آن را ببینیم خیلی زود است. ما آرمان‌های تحقق یافته داشتیم اما آرمان‌هایی هم داشتیم که نه تنها تحقق نیافت بلکه عقب‌تر هم رفت و هیچ تضمینی هم وجود ندارد که هر حرکت تحول‌خواهانه که صورت می‌گیرد اوضاع بهتر شود مگر اینکه آگاهانه و بااحتیاط حرکت کنیم چون به قول شریعتی «انقلاب‌های زودرس» ممکن است به فاجعه تبدیل شوند. عاقلانه این است که امروز هر چه آنچه به عنوان کاستی و نارسایی و عقب‌گرد در انقلاب می‌بینیم در مسیر تجدیدنظر و تحول قرار دهیم و از دل این ضعف‌ها باید به دنبال اصلاح باشیم.

#### ❑ یعنی آنچه امروز برای انقلاب ایران اتفاق افتاده را طبیعی می‌دانید؟

بله، این مسیر به استناد تاریخ، مسیر طبیعی یک تحول عمیق به اسم انقلاب است و مسیر همه انقلاب‌ها این بوده، بنابراین یک استراتژی اصلاحی را به یک انقلاب دفعتی و ناگهانی ترجیح می‌دهیم. یعنی روند گام به گام اصلاحات هرچند خیلی کند بهتر است از جهش ناگهانی که ندانیم به کجا پرتاب می‌شویم. درسی که از انقلاب گرفتیم این بود که وقتی گفتیم گل بر گلوله پیروز است یعنی روند معنوی انقلاب بسیار مثبت‌تر و نتیجه بخش‌تر از زمانی بود که ما مثلاً بقایای رژیم گذشته را اعدام کردیم. در آن زمان میشل فوکو نامه نوشت به مهندس بازرگان و اعتراض کرد که وقتی انقلاب پیروز شده احتیاجی به تشکیل دادگاه‌هایی مشابه دادگاه هویدا نیست. بهتر بود هویدا می‌بود و هر شب برای پاس‌خگویی به افکار عمومی می‌آمد و می‌گفت در نظام پهلوی چه گذشته و ضعف‌ها چه بوده و تجربیاتش را می‌گفت. هدف از یک محاکمه تنبیه به معنای تنبه و آگاهی بخشی است نه انتقام‌گیری و خشونت. امروز به این نتیجه رسیدیم که انقلاب ما به این خشونت‌ها و بی‌رویه بودن‌های قضایی نیازی نداشت. این مسئله از دشمنان شروع شد و به دوستان هم رسید که انحرافی در مسیر انقلاب بود. اصلاحات ظاهری ما را به هیچ‌جا نمی‌رساند بلکه باید ساختاری و اساسی باشد. به خصوص در تفکر و روح و رفتار که تنها با تکیه بر نیروی جوان و سالم است که ممکن می‌شود نه نیروهای قدیمی و نه حتی از نسل ما.





ضرورت آسیب شناسی دوران پس از انقلاب

## آیا به اهداف انقلاب رسیده ایم؟

آزاد باشند و کسی به خاطر فهم و یا اظهار نظر سرکوب نگردد.

۲- ملت ایران در نظام پیشین شاهد یک تفاوت طبقاتی و فقدان عدالت اجتماعی بود. درآمدهای نفتی کشور در دست عده‌ای خاص و نزدیکان دربار می‌چرخید. روستاییان و طبقات محروم جامعه از نیازهای اولیه خود در رنج و گرفتاری بودند. لذا توده‌های محروم جامعه بیش از هر گروه دیگر به انقلاب پیوستند.

عدالت اجتماعی و مبارزه با فقر و محرومیت از تعالیم بنیادین قرآن و اسلام است. حساسیتی که امام علی (ع) نسبت به اموال عمومی و بیت المال و مبارزه با فقر داشتند، نسبت به مسایل دیگر در آن میزان نداشتند و سقوط خلیفه پیشین را در راستای حیف و میل اموال می‌دیدند و عدالت اجتماعی چیزی بود که در نظام شاهنشاهی غایب بود. در حکومت پهلوی چیزی به نام توزیع عادلانه ثروت مطرح نبود؛ در نتیجه منجر به فاصله زیاد درآمدها و طبقات گردید.

برای دستیابی به پرسش فوق باید نخست خواسته‌های مردم را در راه تحقق نظامی که جایگزین نظام شاهنشاهی و روشن است نظامی که جایگزین نظام شاهنشاهی و سلطنتی شد، جمهوری اسلامی بود و در یک فرآیندوم فراگیر، نود و هشت درصد مردم به آن رای مثبت دادند؛ چرا؟

۱- ملت ایران در رژیم گذشته و یارژیم‌های پیشین ایران شاهد نظام استبدادی و تک صدایی و تک فرمانی بود. تمام تصمیم‌ها به خواسته یک نفر بازمی‌گشت و آن شخص اول مملکت بود. غالب نمایندگان مجلس شورای ملی و نمایندگان مجلس سنا جهتی برخلاف جهتگیری شخص شاه نداشتند و با جرات و جسارت اظهارنظری برخلاف نظر شخص اعلی حضرت نمی‌کردند. در دهه پنجاه این استبداد به نحو چشمگیری و به خاطر افزایش درآمدهای نفتی فراگیر گشته بود و مملکت در راستای حزب واحد و برساخته از شخص شاه حرکت می‌کرد. طبیعی بود که رشد سرطانی استبداد بیماری سیاسی نظام را بدخیم سازد و آتشی در لایه‌های زیرین جامعه نهفته گردد و به یک انقلاب فراگیر منجر شود؛ لذا یکی از شعارهای فراگیر، جدی و کوبنده ملت ایران در دوران انقلاب آزادی بود. مراد از آزادی همانطور که امام خمینی در مصاحبه‌های خود تصریح داشتند، یعنی مردم و گروه‌ها و احزاب و متفکران، حتی کمونیست‌ها در اظهار نظر و عقیده



محمدتقی  
فاضل میبیدی

نماییم تا سال گذشته انقلاب را آسیب‌شناسی نمایند، شاید بهتر بتوانیم به پاسخ ذکر شده دست پیدا کنیم. این که هر سال در ایام دهه فجر به شعارهای تکراری بسنده کنیم و چند نفر را در مدح وضع موجود دعوت نماییم و ناقدان و صاحب نظران را از صحنه تحلیل دور بداریم و به تجلیل اکتفا کنیم، نمی‌توانیم نسبت به روند ۳۷ سال گذشته تحلیل درست داشته باشیم. وضع کنونی ما با مشکلات اساسی مواجه است؛ یکی بیماری اقتصادی و تورم لاعلاج، دوم بی‌ثباتی در سیاست خارجی و از همه بدتر بحران خاورمیانه و رشد گروه‌های افراطی. طبیعی است برای عبور از این مشکلات به یک انسجام و وحدت ملی نیاز داریم و این وحدت ملی میسر نمی‌شود جز اینکه به شعارهای نخست انقلاب بازگردیم و جامعه را از تک صدایی درآوریم و آزادی‌های مدنی و سیاسی را گسترش دهیم. کسانی که در دوران انقلاب حضور داشتند، نیک به یاد دارند که مهمترین عامل پیروزی در برابر استبداد و رژیم تک صدایی شاه، وحدت ملی و انسجام همه اقشار و گروه‌ها بود و از همه مهمتر، اعتمادی که مردم به رهبران نهضت داشتند. دغدغه امثال آیت الله طالقانی، آیت الله منتظری، شهید بهشتی، مهندس بازرگان و شهید مطهری و در رأس آن امام این بود که جامعه آینده اسلامی در بستر آزادی‌های فکری و سیاسی قرار بگیرد و هر کس بتواند عقیده خود را اظهار نماید و حاکمیت از آن مردم باشد و سهولت و رحمانیتی که پیامبر اسلام منادی آن بوده است، مسلمانان از ناحیه حاکمان دینی لمس نمایند. این که می‌گوییم باید هر سال در سالروز انقلاب، نسبت به سال پیش آسیب‌شناسی شود و به جای تجلیل، تحلیل صورت گیرد، برای این است که بنگریم تا چه حد فرهنگ جامعه را استبداد زدایی کرده ایم، مداحی و تملق را فرو نهاده ایم، عدالت اجتماعی را تحقق بخشیده ایم، آزادی‌های به حق و مشروع مردم را نهادینه ساخته ایم و ثروت جامعه و درآمدهای ملی را بالا برده و در یک اصول و اسلوب صحیح اقتصادی به جریان انداخته ایم و به ناقدان و مخالفان فکری بها بخشیده ایم. این‌ها پرسش‌هایی است که باید به آن پرداخت و برای این که اصل انقلاب و نظام آسیب نبیند باید هرسال نسبت به سال پیش وضع موجود را از هر جهت نقادی نماییم تا بنگریم که آیا به اهداف انقلاب نزدیک گشته ایم یا فاصله گرفته ایم.

حضرت علی (ع) می‌فرماید: «أَضْرَبُ بَطْرَفَكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنْ النَّاسِ فَهَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيرًا يَكَابِدُ فَقْرًا أَوْ غَنِيًّا يَدُلُّ نِعْمَةَ اللَّهِ كَفْرًا...». به هر کجا نگاه بیندازی و مردم را بنگری آیا جز فقر که فقیران را رنج می‌دهد و یا ثروتمندی که نعمت‌های خدا را به کفر بدل می‌کند چیزی می‌بینی؟ (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹). یعنی فاصله طبقاتی به گونه‌ای است که یا فقیر در رنج فقر به سر می‌برد و یا ثروتمندی که به دنبال اسراف و اتراف است. فلذا حضرت فریاد برمی‌آورد: «أَيُّنَ أَحْيَارِكُمْ وَ صُلْحَاؤُكُمْ وَ أَيُّنَ أَحْرَارِكُمْ وَ سُمَحَاؤُكُمْ»: کجایند آزادگان، نیک خواهان و بردباران شما. جامعه‌ای که به فقیر و غنی تقسیم شده باشد و خیرخواهان و نیک‌مردان در آنجا غایب باشند نتیجه آن انفجار اجتماعی است هر چند شعارهای مذهبی در آن جامعه قوی باشد. بنابراین از عواملی که منجر به انقلاب ۱۳۵۷ شد، فقدان عدالت اجتماعی بود. مردم ایران برای تحقق آزادی و عدالت اجتماعی شعار جمهوری اسلامی سردادند تا با تشکیل چنین نظامی به اهداف فوق دست یابند.

۳- این که از شعارهای محوری مردم «جمهوری اسلامی» بود و اسلام را در کنار جمهوریت گذاشتند و امام آن را تأیید کرد، یعنی آزادی و عدالت اجتماعی هنگامی تحقق می‌یابد که مردم مشارکت سیاسی و حق تعیین سرنوشت خویش را داشته باشند. جمهوریت در کنار اسلام از شعارهای محوری مردم در انقلاب بود و جمهوریت آن طور که در قانون اساسی آمده یعنی تکیه بر آرای مردم که همان مردم سالاری است و دموکراسی جز این معنایی ندارد. به تعبیر شهید مطهری درباره استبداد کلیسا: استبداد «در برابر دموکراسی» یعنی برای توده مردم در مقابل حکمران حقی قابل نشدند و تنها چیزی که برای مردم در مقابل حکمران قابل شدند وظیفه و تکلیف بود. در چند اصل قانون اساسی حق حاکمیت ملت، حقوق سیاسی ملت، آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، حقوق اقلیت‌ها، حقوق زنان، حقوق دموکراتیک، شفافیت سیاسی و عدالت اجتماعی به صراحت ذکر شده است. تمام این‌ها به این جهت در قانون اساسی آمده تا قدرت سیاسی و اقتصادی جامعه در دست یک فرد یا عده‌ای معدود متمرکز نگردد و درخت حنظل استبداد دگربار در میان ملت نروید. علت این که مرحوم آیت الله طالقانی در تحقق شوراها پای می‌فشردند و این اصل را در قرآن می‌جستند و آن را در قانون اساسی جا انداختند این بود که اصل مشارکت سیاسی مردم را در مبارزه با استبداد جا بیندازند. استدلال مرحوم طالقانی همیشه به این روایت حضرت علی (ع) بود که می‌فرماید: «من استبد به رأیه هلك»: هر کس به رأی خود استبداد ورزد هلاک می‌شود و استبداد را همپای هلاکت می‌دانست. کسانی که الان می‌گویند مردم فقط برای دین انقلاب کردند، باید دین را معنا کنند. اگر منظور از دین فقط نماز، روزه، حج و سایر فروع است سخت در اشتباهند؛ اگر منظور از دین علاوه بر این‌ها، عدالت اجتماعی، آزادی سیاسی و نفی استبداد باشد، درست است؛ مردم به خاطر تحقق این شعارها قیام کردند و تمام این وعده‌ها در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های امام و سایر بزرگان و علما موجود است. در سالگرد انقلاب اسلامی شایسته است مروری بر اهداف انقلاب و خواسته‌های مردم و آرمانی که امام و بزرگان انقلاب در سخنان خود مطرح می‌کردند، داشته باشیم و بنگریم که آیا پس از ۳۷ سال تأسیس نظام جمهوری اسلامی، تا چه میزان به آن اهداف دست یافته ایم؟ اگر در هر سالی از صاحب نظران و ناقدان و کارشناسان دعوت



## چه شد که برمکیان جملگی از میان رفتند؟

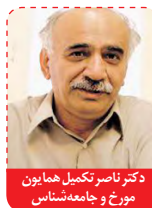
خوشبختانه ملت ایران هنوز با روشن بینی کامل در مسیر اصلاحات و سازندگی و برپایی نظام مردم سالار امید بسته‌اند و در تعهد ملی و تدبیر پا می‌فشارند. نمونه‌های بسیاری در تاریخ جهان اسلام و ایران دیده شده که نخستین رزمندگان پیاخاسته با دگرگونی‌ها پس از مدتی از صحنه بیرون افتادند، کشته و تبعید شدند و اموالشان به غارت رفت و به آنها تهمت‌های ناروا زده شد. یک فقره آن شرکت ایرانیان پاکدل و هوادار نظام علوی در فروریختن خلافت بنی‌امیه و روی کار آمدن عباسیان بر پایه اتحاد سراسری مردم در سراسر ایران به ویژه خراسان بود. اما پس از چندی حمایت خلفایی ناشایست و استبدادمنش با از میان برداشتن نیروهای همراه گذشته کار را به آنجا رساند که مورخان و ادیبان زمان باشکفتی تمام نوشتند که چه شد «که برمکیان جملگی از میان رفتند؟»

امید است یاد روزهای پرشکوه انقلاب و به یاد حماسه‌های میهنی به عشق همه آرزوهای ملی بار دیگر هماهنگی‌ها و همگامی‌ها و یگانگی‌های صدر انقلاب پدید آید و اندیشه‌های گوناگون حضور سازنده خود را در پهنه سیاست ملی فضیلت‌مند به نمایش درآورند و آنچه را که مردم می‌خواستند و برای رسیدن به آن به پاخواستند، تحقق پیدا کند. دریغ است ایران که ویران شود.

انقلاب‌ها و دگرگونی‌های بنیادین همواره آرمان‌خواهان را برای رسیدن به اهداف برجسته و چشمگیر فرا می‌خوانند اما در عمل در تمام زمینه‌ها توفیق حاصل نمی‌شود. گاه پاره‌ای از اهداف انقلاب، شکوهمندی خود را نشان می‌دهد و گاه در فراگرد عمل وقایعی حادث می‌شود که نه تنها در مسیر اهداف انقلاب قرار ندارد

بلکه جلوه‌های شوم (ضدانقلاب) پیدا می‌کنند به طوری که انقلابیون سابق همچنان سودای اهداف روزهای نخست انقلاب را در سر می‌پروراندند. در انقلاب ایران که بر پایه پژوهش‌های اکثر مورخان و جامعه‌شناسان یکی از مردمی‌ترین و درخشان‌ترین انقلاب‌ها بر پایه اخلاق و فرهنگ و انسانیت شناخته شده، امرهای دردناک یاد شده بیش و کم در آن مشاهده می‌شود. سه اصل بنیادین انقلابیون یعنی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی در تمام مراحل انقلاب تبلور داشت. اما در فرآیند تحقق آرمان‌های خود البته با نقصان روبه‌رو شد. چشمگیرتر از همه حوادث، پررنگ شدن نقش برخی از نیروهای خودسر بر کلیت انقلاب بود.

در این مسیر پاره‌ای از قشرهای اجتماعی به دور از محتوای انقلاب به درون آن راه یافتند و جریان آرمانی که مردم ساختند را به سوی کشاندند که هویت انقلاب بیش و کم مخدوش شد و بخش‌هایی از انقلابیون از سازندگی میهن خود محروم شدند و گروهی ترک وطن کردند و گروهی بی‌تفاوت زندگی را به سر بردند. گویی نظام پدید آمده (نهاد) سد سدیدتی در برابر تحول شد. سفتی و سختی نهاد، نهضت و اصالت انقلاب را به ایستایی نسبی کشاند. بدیهی است وقتی جامعه مردم سالاری خود را از دست دهد و انقلابیون که با ایده و اندیشه (وحدت کلمه) انقلاب را پدید آورده بودند از پهنه تلاش‌های سازندگی و ابتکار رانده شدند. در این شرایط پراکندگی افزون‌تر شد. استمرار این گسست‌ها و دوری از وحدت، یگانگی و آرمان‌خواهی، آرمان‌ها را به ضد خود مبدل کرد.



دکتر ناصر تکمیل‌همایون  
مورخ و جامعه‌شناس

حسین شاه حسینی در گفتگو با پیام ابراهیم عنوان کرد:

## منافع ملی در گرو عدالت اجتماعی است و عدالت اجتماعی مقدمه رفاه اجتماعی

طی سال‌های گذشته بخصوص هشت سال زمامداری دولت محمود احمدی نژاد وضعیت کشور از نظر فرهنگی با نابسامانی‌هایی در ابعاد مختلف خاصه در زمینه اخلاقی مواجه بوده است. حال برای پاسخ به این پرسش که چه باید کرد تا دوباره به جایگاه اصلی فرهنگ ایرانی و اخلاق اسلامی در کشور برگردیم و اینکه مسئولان در این زمینه چه راهکارهایی را باید مد نظر قرار دهند، به سراغ «حسین شاه حسینی» از پیشسکسوتان عرصه سیاست و همچنین عضو کابینه دولت موقت رفته ایم که در خلال گفتگویی در پی می‌خوانید:

در گرو عدالت اجتماعی است و عدالت اجتماعی مقدمه رفاه اجتماعی است می‌رود. و اگر ما بخش اول که همان رفاه مردم است را از طریق اخلاق، انسانیت، رفاقت، دوستی و راست گفتن توانستیم تامین بکنیم، البته توفیق پیدا می‌کنیم.

**برای رفع این معضلات فرهنگی و همچنین بازبانی اعتماد در جامعه چه باید کرد؟**

شما قبل از شش هفت ماه، بلکه یکسال قبل از پیروزی انقلاب، مردم چنان آماده شده بودند که همه نسبت به یکدیگر همکاری داشتند و همه به هم اعتماد داشتند و همه از هم می‌پرسیدند کجا برویم آموزش ببینیم، چکار بکنیم. آن روزی که در خیابان‌های تهران، ماشین‌های در حال حرکت می‌گفتند که دوست شما خون می‌خواهد، دوست شما غذا می‌خواهد، یا اینکه نفت ندارند، لباس ندارند، در مدرسه دانش آموز کفش پایش نیست. یا اینکه می‌گفتند فلان خانه همگی اعضای آن را گرفته‌اند و در توقیف هستند. به فلان خانه تجاوز شده و اثاثیه آنرا غارت کرده‌اند. جامعه به حرکت می‌افتاد چون می‌دید راست گفته‌اند و می‌دیدند آنهایی که راست گفته‌اند فداکاری در راه منافع ملی مردم می‌کنند. برای دسته‌ای یا فردی و در نهایت برای جامعه انجام می‌دهند و در گفتار خود صادق هستند به نحوی که عمل می‌کنند.

**در آن برهه از زمان این حد از صداقت و اعتماد از چه منبعی ناشی می‌شد؟**

در آن روزها آنچنان توفیق پیدا کردیم که توانستیم با اتحاد، اتفاق و صمیمیت و دوستی مان

**حلقه مفقوده جامعه امروز ایران برای رسیدن به رشد و تعالی چیست؟**

در مجموع، انسان‌ها هستند که می‌توانند دارای خلق خوش باشند و در برابر ناملایمات و درباره شکل رفتار زشت یا رفتار صحیح، اظهار نظر کنند. در قرآن کریم آیات و در سوره‌هایی داریم که بطور صریح خداوند می‌فرماید که همه مردم دچار اشتباهاتی هستند و همه به نوعی غرور و خودخواهی دارند، مگر آنهایی که تقوا را پیشه کنند. از طرفی عنوان می‌شود که متقین و پرهیزکاران می‌توانند توفیق پیدا کنند. در غیر این صورت دیگران، دچار خسران خواهند شد. بعد در مقابل اینکه می‌گوید پرهیزکاران چه کسانی هستند، صفات بسیار زیادی را می‌شمارد. از جمله، صداقت که در رأس آنها قرار دارد. صداقت، دوستی، مردم‌داری، شرافت، اصالت، گذشت، علاوه بر این دارا بودن یک هدف خداگونه و جدا از خودپرستی و منافع مادی، دارایی خود را بر منافع ملی سایرین ترجیح ندهد و برای مردم حقوقی قائل باشد.

**با این اوصاف چرا شرایط جامعه به سمت بی‌صداقتی رفته است؟**  
انسان در شرایطی قرار می‌گیرد که خودبخود غرور ناشی از حیات زندگی در او مؤثر واقع می‌شود و احتمال دارد که صفات عالی‌ای که خداوند در انسان گذاشته است خدای نکرده دچار فراموشی قرار بگیرد. در عین حال قوایی که هست چون صداقت، درستی، شجاعت، صراحت، فهم، درک، شعور، علاوه بر اینها و بالاتر از همه منافع مردم را بر منفعت خود رجحان وضعیت دادن و دور از خودپرستی و خودخواهی بخوهد زندگی را ادامه دهد و مردم را صاحبان اصلی بشناسد، این صفات را وقتی بخوایم بر شمریم، خودبخود توانسته ایم انسان نسبتاً خوبی باشیم و اگر نتوانستیم فرهنگ کامل ارزشمند را در جامعه پیاده کنیم خدای نکرده نقصانی پیدا شده و توفیق پیدا نمی‌کنیم. در راس تمام این مسائل صداقت و راستی است. اگر ما صداقت و راستی در کار جامعه خود داشته باشیم و منافع مردم را بر منافع شخصی خودمان رجحان دهیم، می‌توانیم بگوئیم که جامعه مان را دوست داریم و دینی را که به جامعه داریم ادا کردیم. مردم باید به حقوق هم احترام گذارند. مجموعه این حق‌ها که عبارت است از الفاظ زیبایی که دارای محتوا باشند. آنوقت می‌توانیم یک فرهنگ سالم و صادقی داشته باشیم. در یک فرهنگ سالم و صادق، منافع ملی مستتر است. منافع ملی

من پیت نفت آوردند و گذاشتند و هر روز به دلایل مسائل مذهبی که من داشتم، کسانی می آمدند پشت در خانه می ایستادند که از زن و بچه من سؤال کنند که گرسنگی نمانند. در این شرایط موفق شدیم. ولی رسیدیم به جایی که نسبت به یکدیگر کینه، بخل، عداوت، خصومت و ندیدن ها را آوردیم و قبول کردیم. و واقعیت های زندگی را در زیر پوشش گذاشتیم و همان طور که می بینیم هر شب از دزدیها، تعدیات، تجاوزات، عدم اجرای صحیح قانون توسط افکار عمومی ذکر می شود.

### اما مسؤولین سالیان سال است در دولت های مختلف برای رفع این مشکلات شعارهای خوبی می دهند!

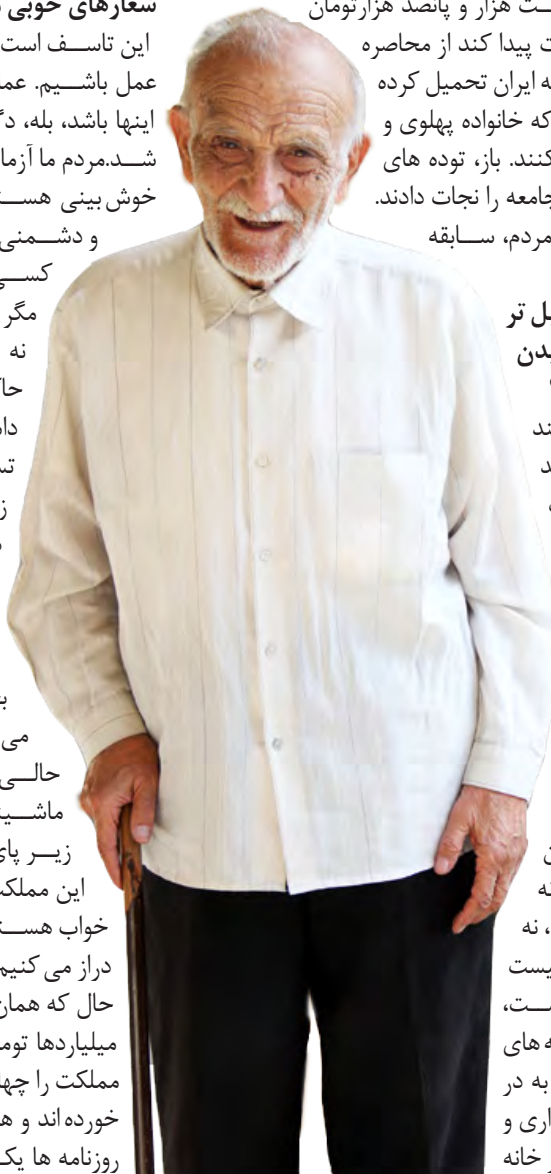
این تاسف است. با شعار دیگر نمی شود. باید با عمل باشیم. عمل توأم با صداقت و ایمان. اگر اینها باشد، بله، دگرگونی در جامعه پیدا خواهد شد. مردم ما آزمایش می کنند. مردم ما مردم خوش بینی هستند و مردم واقع بینی هستند و دشمنی با مملکت ندارند. دشمنی با کسی ندارند. به همه اعتقاد دارند مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. نه حالا بلکه سال هاست به آنچه حاکمیت گفته است اعتقاد داشته اند و آمدند و به هر شکل تسلیم شدند. ولی از نظر هزینه زندگی به جایی رسیدند که مال خودشان را از آنها بگیرند و این دسته به آن دسته بدهد. که این خودبخود ایجاد کینه می کند، موجب بخل می شود. وقتی جامعه می بیند که یک طبقه مرفه در حالی زندگی می کنند که آنچنان ماشینهایی با چنان سیستم هایی زیر پای آنها است و بعضی دیگر در این مملکت با تمام این حرفها کارتون خواب هستند و هنوز دستمان را به مردم دراز می کنیم. می گوئیم به ما بدید. در عین حال که همان صفحه روزنامه می نویسد که میلیاردها تومان به اندازه بودجه سه سال مملکت را چهار یا پنج یا هفتاد نفر برده اند و خورده اند و هیچ خبری از آن نیست. گاهی روزنامه ها یک نشانی می دهند. و در نتیجه

در سطح جهان فریاد زنیم که این حرکت، حرکت مردمی بود، چون راست گفتیم. ما در ملی شدن صنعت نفت که به رهبری شادروان دکتر محمد مصدق برگزار شد، روزی که دکتر مصدق فریاد زد ما در محاصره اقتصادی هستیم و شرق و غرب نمی گذارند که ملت ایران کوچکترین منفعتی را پیدا کند و رفاه و آسایش داشته باشد و مایه حیاتی ایران که در آن دوران ملت ایران به آن بستگی داشته که حتی یک پیت نفت از ما نخرند و بیایند در بنادر کشتیهای ما را برابند و آخرین باری که یک کشتی نفت به دولت زاپن می فروشیم آنرا در تنگه هرمز توقیف بکنند و ما را محاصره کنند. مصدق فریاد می زند که آقا به من قرضه ملی بدهید. جامعه به حرکت می افتد. مردم به حرکت می افتند. ولی عوامل وابسته به استعمار که در حاشیه حرکت کرده اند. شروع به تحریک کردن می کنند. ولی آنهایی که در قالب منافع ملی مردم حاضر بودند هستی خود را بدهند شروع به حمایت کردن می کنند و توانستند با یک رفراندوم عملی، از یک تومان تا سه هزار و دویست هزار و پانصد هزار تومان

به حساب بریزند و جامعه نجات پیدا کند از محاصره اقتصادی که دولت های خارجی به ایران تحمیل کرده بودند. ولی در همانجا می بینیم که خانواده پهلوی و قدرتمندان جامعه، کمکی نمی کنند. باز، توده های مردم آمدند و کمک کردند و جامعه را نجات دادند. اتحاد، اتفاق و حفظ منافع ملی مردم، سابقه تاریخی در ایران دارد.

### برمیگردم به سؤال قبل تر امروز چه باید کرد برای رسیدن به این حد از کمال در جامعه؟

هر موقع که به مردم راست گفتند و صادقانه قدم برداشتند، توانستند توفیق پیدا کنند. قبل از انقلاب همه با هم همکاری کردند و در انقلاب موفق شدند و توانستند حرکتی در دنیا بوجود بیاورند که شرق و غرب گفتند در حاکمیت جهان، زلزله رخ داده است. همه با هم دوست، همه با هم رفیق، مزیتتی را بر هم قائل نبودند. رفاقت می کردند دوستی می کردند. خود من مورد تعقیب قرار گرفتم. شبانه بدون اینکه بدانم، نه انگلیس، نه روسیه، نه امریکا بدانند نه کمونیست نه مارکسیست و نه سوسیالیست، انسانیت مطلق مبتنی بر اندیشه های واقعی اسلام، بر مبنای معنویت به در خانه من، نان آوردند. خودم فراری و زن و بچه من محصور، اما به در خانه





دیگر چه؟ آنها هم در شرایطی که قیمت همه چیز بالا می‌رود. ملتی در رفاه است که حداقل شکم نصف بعلاوه یک آنها آن گرسنه نباشد و بقیه هم در حد نرمال زندگی کنند. این مردم توفیق دارند و در مقابل دشمن می‌ایستند. ولی مملکتی که برای نیازهای اولیه اش گندم، جو، ذرت، ارزن، دارو، لوازم مربوط به تولید دارو کم داشته باشد. اخلاقیات، که اصل مطلب است. اعتقاد مردم به حاکمیت، اصل مطلب است. اینها مخدوش شود، خدای ناکرده ربه نقصان و شکست خواهد رفت. که آنها به ضرر آحاد ملت ایران تمام خواهد شد. من تشخیص ناقص خود را بر مبنای تجربیات خود از هفتاد سال از هشتاد هفت سال در جریان بوده ام و دیده ام که کشورها از نظر اقتصاد چنانچه توأم با اخلاقیات باشد، توفیق پیدا کرده اند آنها می‌توانند به حیثشان دائماً ادامه دهند. آنها می‌توانند که از نظر اقتصاد و از نظر اخلاق دچار ضعف بوده اند. نتوانسته اند اقتصاد خوبی هم داشته باشند. و فقط در کار فرهنگشان رفاقت، دوستی، صمیمیت حکم می‌کرد. نه صلاحیت و نه دقت و نه فهم، نه شجاعت، نه رسالت، نه وطن دوستی، نه حتی واقعیت گرایی، آمدند و در رأس قرار گرفتند خودبخود توفیق پیدا نمی‌کنند و از این جهت هم معصیت کرده اند و هم باعث شکست مردم شده اند. نتیجه ای را که من می‌توانم از گفتارم بگیرم، مایه اول آن، صداقت در گفتار و رفتار و در عمل است که می‌توانیم دارای اخلاقیات خوبی باشیم و آن وقت در کلاس صداقت اثر می‌گذارد و اگر هر دو توأم باشد ما موفق خواهیم شد و خواهیم گفت که انقلاب ما پایدار خواهد بود و به امید آن روز که این انقلاب بر مبنای دو اصل صداقت در گفتار و عمل در کردار و حمایت از صالحین و خدمتگزاران مملکت در اسرع وقت و کار را به کاردان دادن که آنها تجربیاتی دارند و کار به آنها واگذار شود. تا اقتصاد ما هم رونقی پیدا کند. که آن رونق اقتصاد در قالب اخلاقیات که می‌تواند در جهان، ما را صاحب نام و نشانی بهتر از اینها بکند. تا به اینجا من می‌توانستم مطلب داشته باشم. البته وسیع است ولی زبان من قاصر است.

عدم اجرای صحیح قانون و مبارزه با فساد در اسرع وقت به صورت واقعی و اعتقادی بر مبنای قانون این عوارض را دارد. که به این روز خواهیم افتاد. یک روزی پیش از انقلاب برای نفت صف می کشیدیم که آزادی را بدست بیاوریم. آزادی اندیشه، آزادی فکر، آزادی بیان، آزادی فلان بعد از تمام مسائل، بعد از سی و شش سال الان رسیدیم به اینجا که به ما سهمیه می دهند. یک روز کم می کنند یک روز زیاد میکنند. تاریخ این را می نویسد.

### ❑ شما چه توصیه ای دارید برای گذر از این بحران فرهنگی اجتماعی میان مردم و حاکمیت؟

دولت برای رفع بحران صداقت، وظایفی دارد مثل سرعت عمل در اجرای قانون، عدالت کامل، به مردم راست گفتن و راست عمل کردن و واقعاً مردم را صاحبان اصلی مملکت دانستن، شرط حقیقت زندگی است ولی با تجربه مختصری که دارم، باید به چنین برنامه ای عمل شود. اگر عمل شود موفق خواهیم شد. حدود یک سال و نیم از روی کار آمدن دولت یازدهم گذشته، اما هنوز تغییر محسوسی مشاهده نمی شود، دولت قبلی هم هشت سال فریاد زد متجاوزین به اموال مردم را من می آورم و ارائه می دهم. هنوز از اسم اینها، هیچ خبری نیست. میلیاردها را هشت سال است که صورت آنها را دارند. چطور می شود پرونده ای هشت سال و پرونده های دیگری هفت سال شش سال همینطور در گفت و شنود و در گفتار بماند. مگر می شود. هشت ماه از آن گذشت، پنج سال دیگر آن هم تمام خواهد شد. آیا باید باز هم کنار صف برویم و بگویم بیائید اسم بنویسید که آنها می که الف هستند امروز و آنها می که ب هستند فردا و پس فردا و یک تومانش را از این بگیریم و پنج ریال دیگر آن را به او بدهیم.

❑ چه عواملی باعث تشدید این بحران اجتماعی خواهد شد؟ شما بررسی بفرمایید. چیزی و عناصری را که وقتی دولت شروع می کند حقوق گرفتن، این جمعیت ما اگر زیاد شده است، جمعیت دست دارد، پا دارد، تر دارد، برنامه دارد. که کار بکند و بتواند مملکت خود را اداره کند. ۲۰٪ به کارمندان دولت اضافه شده است. آیا ۲۰٪ هم به اقتصاد مملکت اضافه شده است؟ یا ۴۰٪ کم شده است؟! خوب خودبخود، این ورشکستگی می آورد. فکر اساسی با امروز و فردا و پس فردا نه. صداقت، درست، ایمان، اعتقاد در مجمع آنچه که خدا و رسول گفته است و رعایت حقوق مردم در اسرع وقت می تواند برای یک جامعه سالم بر مبنای فرهنگ صداقت و درست و خوش رفتاری، اعمال قانون در هر شرایطی به ما قانون مداری را بقبولانید و ما هم از آن طریق موفق شویم.

### ❑ در انتها باز هم این سوال را تکرار می کنم که برای عملی شدن شعارهای دولت چه باید کرد؟

شعار و وعده بزرگان مملکت مستلزم عمل است، وگرنه کتابها خیلی زیباتر اینها را نوشته است. در تمام امورات وفای به عهد و قوا در صدر قرار دارد. آنها هم عمل صحیح که مستلزم خدمتگزاری است. خدمتگزاری. در این مسیر تجربه و علاوه بر این احقاق حق و اعتقاد به ملیت و مردم و اسلامیت داشته باشیم. در غیر این صورت امکان ندارد! خوب امسال را هم با همین هدفمندی یارانه ها می گذرانیم، سال



## شاه کارهای شاه

پشت صحنه دیکتاتور، به روایت حامیانش

این گزارش برگرفته از خاطرات وابستگان به رژیم پهلوی مانند: تاج الملوک مادر محمدرضا شاه، فرح دیباهمسر شاه، علی شهبازی (محافظ مخصوص شاه)، ارتشید حسن طوفانیان (آجودان مخصوص شاه و مسئول خریدهای نظامی)، منصور رفیع زاده (رییس شعبه ساواک در آمریکا)، علینقی عالیخانی (وزیر اقتصاد)، عبدالمجید مجیدی (رییس سازمان برنامه و بودجه)، و... تدوین شده است. کتب فوق اغلب توسط بنیاد شفاهی تاریخ ایران در خارج کشور تهیه و منتشر گردیده و سپس ترجمه و در ایران منتشر شده است.

با چنین مسائلی روبرو بوده است که در گذشته بر آنها سرپوش گذاشته می شد و کسی از آن مطلع نبود. اما پس از سقوط آن رژیم و مطرح شدن مسائل این تضادها برملا شده و موجب روشن شدن برخی گوشه های تاریک تاریخ گذشته شد. مادرشاه تاج الملوک در ابتدای بازگویی خاطرات خود این مسأله را آشکارا ابراز کرده است:

مادرشاه: «مادر بی سوادش (مادر فرح) هم برداشته یک جلد کتاب خاطرات نوشته و هر چه از دهانش درآمد به خانواده ما گفته است. من شنیدم که این کتاب را رضا قطبی

قبل از ورود به اصل مطلب یادآوری چند نکته ضروری است:

### ۱- کشف حقیقت

هریک از این خاطرات هر کدام بخش هایی از وقایع گذشته را روشن می کند. طبیعی است هر کس از زاویه دید خود به پیرامون نگریسته است. بنابراین طبیعی است در برخی نقاط با یکدیگر در تضاد باشد.

همین مسأله موجب شده است نقاط مبهم بیشتری از تاریخ گذشته روشن شود. پس از مطرح شدن مسائل از جانب برخی، افراد مرتبط با موضوع طرح شده به واکنش افتادند و به گفتن برخی دیگر از حقایق مبادرت کردند. به عنوان نمونه همان گونه که در بسیاری خانواده ها تضادهایی میان خانواده عروس و داماد وجود دارد، خانواده پهلوی هم



مهدی غنی

چند نفر از ایرانیان را به او معرفی کند و من یکی از منتخبین بودم... دانشجویان آن چنان اطراف او را گرفته بودند که من با پاشنه‌های هفت سانتی به زحمت او را می‌دیدم. در این موقع آقای تفضلی، وابسته فرهنگی دست مرا گرفت و گفت: خواهش می‌کنم جلوتر بیایید... چند دقیقه بعد با او دست دادم و گفتم: «فرح دیبا، مدرسه معماری» و ایشان پرسیدند: «چند وقت است که در این شهر هستید؟» و من در پاسخ گفتم: «دو سال». تفضلی فوراً اضافه کرد: «این دختر خانم خیلی درس خوان است و شاگرد اول کلاس خود شده و زبان فرانسه را هم خوب صحبت می‌کند». (منبع ۱ - ص ۷۳-۷۲).

این آشنایی که برنامه‌ریزی شده بود، مقدمه مراحل بعدی شد:

فرح: «پادشاه از من دعوت کرد که یک روز بعد از ظهر برای گفتگو در کنار استخر به کاخ بروم. بنابراین لباس شنای خود را همراه بردم و با هم شنا کردیم. امروز که به این لحظات فکر می‌کنم خداوند را شکر گزارم که حضور ذهن و سادگی در رفتار را به من ارزانی داشت و توانستم آن روز بعد از ظهر، با وجود دلهره‌ای که احساس می‌کردم، ساعتی دلپذیر بگذرانم». (منبع ۱ - ص ۸۱)

و سرانجام این دیدارها به خواستگاری انجامید. اما ورود این دختر جوان که گرایش‌های سیاسی کم‌رنگی هم داشت، به دربار کسی که خود را وارث قرن‌ها نظام شاهنشاهی معرفی می‌کرد آسان نبود. فرح از آن دوران چنین یاد می‌کند:

فرح: «شاه دست مرا در دست خود گرفت و در حالی که در چشمان من می‌نگریست گفت: «حاضری با من ازدواج کنی؟» من فوراً جواب مثبت دادم زیرا که مطلقاً جای تردید نبود. من او را دوست داشتم و آماده زندگی با او بودم. در آن هنگام به خوبی متوجه نبودم که این جواب مثبت چه معنایی دارد و همسری با او منجر به قبول چه مسئولیت‌های سنگینی خواهد شد». (منبع ۱ - ص ۸۲)

«...چندی بعد پادشاه به من گفت که می‌خواهد مرا به اعضای خانواده سلطنتی و قبل از همه تاج‌الملوک ملکه مادر معرفی

برایش نوشته و منظورش این بوده که فرح و خانواده‌دییبا را وجیه‌الملکه و محبوب‌القلوب کند و برعکس ما را نزد مردم خوار و بدنام سازد. حالا که اینطور است من با شهامت از شما می‌خواهم خاطرات مرا چاپ و در اختیار همه بگذارید تا مردم هم خاطرات فریده دیبا را بخوانند و هم حرف‌های مرا بشنوند و ببینند کدامیک از ماها درست و راست می‌گوئیم». (منبع ۷ - ص ۴۷۸)

مادرشاه: «وقتی یک شاگرد خیاط بی‌سواد به خودش اجازه بدهد کتاب خاطرات بنویسد و هر چه دلش می‌خواهد به خانواده ما (پهلوی) ببیند! من هم حق دارم حقایق را بگویم. امیدوارم نوه‌های عزیزم از این صراحت لهجه من ناراحت نشوند و بدانند که من همیشه به خاطر آنها خون جگر خورده‌ام و در برابر اعمال زشت خانواده دیبا و علی‌الخصوص مادرشان (فرح) سکوت کرده‌ام». (منبع ۷ - ص ۴۷۹)

## ۲- عدم سانسور

در گذشته به دلیل وجود نظام بسته و استبدادی، سیستم کنترلی مشخصی بر همه افراد حاکم بود. همه سیستم‌ها و حاکمیت‌ها خطر مزمزهایی اعلام شده و نشده را برای خود تعیین می‌کنند که افراد حق عبور از آنها رانداشته باشند. در رژیم گذشته هم گفتن بسیاری حقایق ممنوع بود. اما پس از فروپاشی که این کنترل مرکزی از میان رفت، بطور طبیعی تشخیص مصلحت‌ها و باید و نباید‌ها برای همه جنبه فردی پیدا کرد. لذا گفتن بسیاری مسائل منعی نداشت. هر کس خود تشخیص داد که چه مسائلی را بگوید و چه حقایقی را پنهان کند. ملکه مادر به زبانی ساده این واقعیت را بیان کرده است. او علت اکراه خودش را از بیان خاطرات چنین توصیف می‌کند:

مادرشاه: «...خوب است بعد از این مرا به حال خودم راحت بگذارید و بروید سراغ دیگران! من درست نمی‌دانم چه چیز را بگویم و چه چیز را نگویم. می‌ترسم بعد بیایند بگویند چرا این حرف‌ها را گفتید! حالا یک چیزی بوده و گذشته...» (منبع ۷ - ص ۳۸۹).

## آخرین ازدواج رسمی

محمدرضا شاه سه ازدواج رسمی داشت: فوزیه شاهزاده مصری، ثریا اسفندیاری، فرح دیبا. دو ازدواج اولیه به دلایلی از جمله دخالت‌های خواهر و مادرشاه به طلاق انجامید و سرانجام فرح توانست ولیعهد شاه را به دنیا آورده و تا پایان عمر در کنار وی بماند. اما ورود این عروس جوان که شاهزاده و خان‌زاده نبود به دربار شکل گرفته پهلوی هم با واکنش‌ها و مشکلات چندی روبرو شد. نگاه مادرشاه به این ازدواج قابل تأمل است:

مادرشاه: «محمدرضا با فرح ازدواج کرد به واسطه پاندازی اردشیر زاهدی. این اردشیر زاهدی از آن نخاله‌های روزگار بود. کارش چه بود؟ همین که دور و بر محمدرضا بچرخد و در تهیه اسباب‌لهو و لعب و عیش و عشرت برای محمدرضا با علم و دولو رقابت کند. فرح را او پیدا کرد و به محمدرضا معرفی کرد». (منبع ۷ - ص ۳۶۵)

فرح: در همین بهار سال ۱۳۳۹ بود که فرصتی دست داد تا من به دیدار پادشاه نائل شوم. پادشاه برای دیدار رسمی و گفتگو با ژنرال دوگل به پاریس آمده بود و چنان که معمول است سفارت ایران بر آن بود که

کند... اولین ملاقات با زنی که به مقامی تاریخی رسیده و کسی جرأت مخالفت با او را نداشت، مرا نگران می‌کرد. این ملاقات، حتی اگر به زبان آورده نمی‌شد، نوعی آزمون به شمار می‌رفت. پادشاه از تنشی که میان مادر و خواهرانش با ملکه ثریا وجود داشت رنج برده بود، بنابراین برای خوشبختی ما، ایجاد روابط دوستانه مابین خانواده پادشاه و من، ضروری به نظر می‌رسید». (منبع ۱- ص ۸۴)

فرح: «قرار بر این شد که نامزدی من با محمدرضا پهلوی پادشاه ایران در ۳۰ آبان ۱۳۳۸ یعنی یک ماه پس از تاریخ تصمیم به ازدواجمان اعلام شود. در خلال این مدت قرار شد که من برای تهیه لباس‌هایی که شایسته موقعیت آینده‌ام باشد، به پاریس بازگردم». (منبع ۱- ص ۸۹)

### مشکلات یک زندگی شاهانه

ازدواج سرگرفت و فرح این شانس را پیدا کرد که پسری به دنیا آورد که ولیعهدشاه لقب گرفت و خاندان پهلوی را از ابتر بودن نجات داد. همین امر یکی از دلایل بقای این ازدواج ناهمگون شد. گرچه او نیز همچون دو همسر دیگرشاه با خانواده وی تضاد داشت، اما آنها مجبور بودند او را تحمل کنند. اما زندگی شاهانه تبعاتی داشت که علیرغم نمود بیرونی، برای هیچ زنی خوشایند نبود. یکی از این مسائل مشکل شاه در روابط با خواهر و برادر و نیز دخترش شهناز بود. همچنین روابط شاه با سایر زنان و عیاشی‌های او که اطرافیان نیز در آن دخیل بودند برای همسرش خوشایند نبود. در این زمینه حسین فردوست در خاطرات دوران بازداشتش مسائلی به تفصیل گفته است. اما ما این مسائل را از زبان سایر نزدیکان شاه بشنویم:

مادرشاه: «لاگفته نگذارم که محمدرضا در برابر دختران موطلابی تسلیم محض بود. یک بار که در جوانی با هواپیمای آلمانی مسافرت می‌کرد عاشق میهمانداران موطلابی هواپیمایی لوفت‌هانزا شده بود. این شرکت‌های هواپیمایی زیباترین دخترها را میهماندار خودشان می‌کنند و همین مسئله مدت‌ها موجب بدبختی محمدرضا شده بود و پول‌های زیادی را صرف میهمانداران لوفت‌هانزا می‌کرد و یک قسمت از دربار مسئول دعوت و پذیرایی از این میهمانداران بود... خلاصه محمدرضا و فرح با هم توافق کردند که به خاطر مصالح مملکت از هم طلاق نگیرند ولی من بعد با هم کاری نداشته باشند و فقط دوست باشند و بس! محمدرضا با این تصمیم آزادی خودش را به دست آورد و فرح هم کار خودش را می‌کرد». (ص ۳۶۴)

شهبازی (محافظ مخصوص شاه): «وقتی که علم وارد دربار شد و تیمسار ارتشبد هدایت را از گردونه خارج کرد و به شاه نزدیک شد، شروع به سرگرم کردن شاه در خارج از کاخ کرد تا اینکه وزیر دربار شد. در وزارت دربار تشکیلاتی ویژه برای سرگرمی شاه درست کرده بود که اعضای آن سازمان عبارت بودند از خود علم، افسانه رام، سیروس پرتوی، امیر متقی، ابوالفتح آتابای، کامبیز آتابای، هرمز قریب، سلیمانی (او اهل بیرجند و از نزدیکان اسدالله علم

بود که به پشتیبانی او نماینده مردم بیرجند در مجلس شد. سپس از این شغل استعفا داد و وارد دار و دسته اعلم در دربار گردید و بساط عیاشی و شهوت‌رانی برای محمدرضا مهیا می‌کرد. عده زیادی در این باند فساد فعالیت می‌کردند، از جمله سیروس پرتوی که از اسرائیل خانم‌های زیبا می‌آورد که اینها در واقع جاسوسه‌هایی بودند؛ افسانه اویسی که در تهران فعالیت می‌کرد؛ امیر متقی که دانشگاه شیراز را داشت؛ کامبیز آتابای از انگلیس خانم می‌آورد؛ محمود خوانساری در سطح اروپا فعالیت می‌کرد و مصطفی نامدار که در اتریش سفیر بود و از آنجا خانم می‌فرستاد؛ حسین دانشور و خانم دولو و... هم بودند. اما سلیمانی وظیفه‌اش این بود که اینها را با هم هماهنگ کند. محل‌هایی که اسدالله اعلم برای عیاشی‌های شاه در نظر گرفته بود اینها بودند: منزل خودش، منزل ابوالفتح محوی در فرمانیه، کاخ شهوند، کاخ فرح آباد، خجیر، باغ ارم شیراز، منزل اعلم در بیرجند، جزیره کیش، باغ ملک‌آباد مشهد. به باند اعلم باید کسانی چون ایادی و دکتر رام و محمود منصف و هرمز قریب و خسرو اکمل را نیز افزود». (منبع ۳- ص ۸۰)

شهبازی: «کارشان این بود که خانم‌های شوهردار و دختران بخت‌برگشته و یا همسران و دختران کسانی را که می‌خواستند مقامی بگیرند، برای شاه بیاورند. عده‌ای مأموریت داشتند که در خارج از کشور در هنگام مسافرت برای او قبلا همه چیز را آماده کنند». (منبع ۳- ص ۸۲)

شهبازی: «میر قاسمی بیست و پنج دختر خواننده و رقاصه و هشت نوازنده که آنها هم زن هستند با خود آورده که عرب‌ها را سرگرم کنند... امیر قاسمی به اتاق من آمد و بعد از مقدمه‌چینی گفت: طبق دستور، قرار است چهار خانم در اتاق شیخ برنامه اجرا کنند. شما یک مأمور که قدیمی و دهانش قرص و محکم باشد در جلوی اتاق بگذارید. گفتم: اسامی آنها را بدهید. ضمناً دهان همه مأمورین من قرص است. بعداً من با صحنه‌هایی مواجه شدم که از شرح دادن آنها

می بردم ولی نمی توانستم لحظه‌ای آزادانه و بی دغدغه، چنان که در سن موریتز ممکن بود، همانند دیگران باشم». (منبع ۱- ص ۱۸۴) فرح: «بعدها برای تعطیلات نوروز به جای دریای خزر به جزیره کیش در خلیج فارس می رفتیم... نخست خانه‌ای برای سکونت ما ساخته شد. سپس میهمان‌خانه، کازینو، یک بازار جدید و ویلاهای دیگر. این ساختمان‌ها به سبک معماری مدرن اما با حفظ روحیه محلی ساخته شده بودند». (منبع ۱- ص ۱۸۳)

رفیع زاده: «همه هزینه‌های ساخت و ساز در جزیره کیش میلیون‌ها میلیون دلار که باید صرف رفاه مردم مستضعف ایران، که قادر به برآورده ساختن نیازهای اساسی معیشت خود نبودند می‌شد از خزانه دولت تأمین گردید. با این وجود عجیب‌ترین مسئله این بود که پرواز بین تهران و کیش رایگان بود و هر شب افراد ثروتمند، از جمله اعضای خانواده سلطنتی برای تفریح شبانه و قماربازی با هواپیما عازم جزیره می‌شدند» شاه عامدانه زمان افتتاح قمارخانه کیش را با یکی از ایام سوگواری مردم ایران مصادف نمود تا احساسات آنها را جریحه دار و اعتقادات آنها را لجن‌مال نماید. البته اهانت‌های او به این جا ختم نشد». (منبع ۲- ص ۲۷۰)

رفیع زاده: «شایع بود که رابطه شاه با دخترش تیره است و این مکالمه، که من بعداً آن را شنیدم، این شایعه را بسیار تقویت می‌کرد. در این مکالمه، شاه مؤدبانه می‌پرسد: «حالت چطور؟ سرما خوردگیت بهتره؟» شهناز جواب می‌دهد: «چرا به من تلفن می‌کنی، مرد که حرام‌زاده؟ تنه‌ایم بگذار. تو یک قاتل». از من چه می‌خواهی؟» - «مثل این که الان حالت خوب نیست، بعداً به تو زنگ می‌زنم».

- «دیگر به من تلفن نکن. به اندازه کافی برابرم در دسر درست نکرده‌ای؟ بیشتر از این چه می‌خواهی؟ من در این کشور آزاد نیستم. هرکاری می‌خواهم بکنم نمی‌توانم، انگار که در زندانم! دست از سرم بردار. برو با همان... و منحرفین جنسی خوش بگذاران».

مأمورین اداره شنود از زبان و نحوه حرف زدن شهناز با پدرش بهت زده شده بودند



شرم دارم. با خود فکر می‌کردم که یک عده از خدا بی‌خبر در شغل‌های حساس و با اختیارات فراوان دست به چه کارهایی که نمی‌زنند... یک‌بار دیگر هم در کاخ رامسر با امیرقاسمی برخورد کردم. در آنجا او برای محمدرضا مهمان آورده بود که یکی از آنها جزو همان دخترهایی بود که در اصفهان دیده بودم. به این ترتیب، با این کارها پای امیرقاسمی به گروه اسدالله علم باز شد و او بعد از مدتی آجودان شخصی محمدرضا گردید». (منبع ۳- ص ۸۳)

شهبازی: (افراد برای پارتی بازی) «... مثلاً متوسل به آقای دولو می‌شدند، که خیلی با محمدرضا صمیمیت داشت یا متوسل به زن و دختر خود می‌شدند. از همه قرمساق‌تر همین آقای عباس قره‌باغی بود که من به او می‌گفتم عباس پیشکل! خیلی امثال عباس پیشکل (!) بودند که درجه‌هایشان را زنانشان یا دخترانشان از محمدرضا، گدایی می‌کردند... اسدالله علم هم قرمساق بود و واسطه آشنایی محمدرضا با دختران و زنان رجال و امرای ارتش می‌شد». (منبع ۷- ص ۳۶۱)

فرح: «وزیر دربار، اسدالله علم، معتقد بود که پادشاه باید در مناطق مختلف مملکت سکونت گاه‌هایی داشته باشد و روزهایی را در آن مناطق بگذراند و از نزدیک و بطور مستمر از تاسیسات دولتی بازدید به عمل آورد... من با هرگونه مالکیت در خارج از مرزهای ایران مخالف بودم. همین‌طور با گذراندن تعطیلات در خارج از مملکت... تنها استثنایی که می‌پذیرفتم اقامت پانزده روزه‌ای در سن موریتز بود. بدیهی است که من از اسکی کردن در کوهستان‌های ایران لذت بسیار

نماد مقاومت و مقابله با نهاد موجود شود. تا آنجا که به دروغ شایع شد مرگ نویسنده کار ساواک بوده است» (منبع ۱- ص ۱۴۵)

### شاه کارهای فرهنگی

در کنار فعالیت‌های فرهنگی فرح، شاه هم شاهکارهای فرهنگی از خود بروز می‌داد. از جمله دخالت او در فضای فرهنگی و اجتماعی آن دوران بود:

فرح: «و (محمدرضا) معتقد بود که پیشرفت اقتصادی ایران هنوز به حدی نرسیده که بتواند جوایگوی آزادی کامل در جامعه به سبک غربی باشد: «مملکت هنوز نیازمند یک دهه ثبات است. اما مایلم پسر من به نوعی دیگر سلطنت کند» او امیدوار بود کشوری برای فرزندش به جای گذارد که آمدگی کامل برای دموکراسی داشته باشد» (منبع ۱- ص ۲۲۶)

مادرشاه: «بن عباس مسعودی اول‌ها یک بچه‌ای بود که سیدضیاء (طباطبایی) پیدا کرده بود و خیلی او را دوست داشت. مثل ناصرالدین شاه که ملیجک داشت. سیدضیاء هم چندین ملیجک داشت. از جمله یکی هم همین عباس مسعودی بود. آن موقع دستگاه استخبارات خوبی در ایران نبود. اما سیدضیاء فهمیده بود که عباس مسعودی اطلاعات و اخبار مربوط به انگلیسی‌ها و ملاقات‌های او را به روس‌ها می‌داده است» (منبع ۷- ص ۳۷۸)

مادرشاه: «بعد رضا عباس مسعودی را می‌خواهد و به او می‌گوید تو آدم با استعداد و باهوش و ذکاوتی هستی، اما وطنخواه نیستی! آدم وطنخواه نمی‌رود برای خارجی‌ها روزنامه در بی‌ورد و افکار بالشویکی را تبلیغ کند. مسعودی می‌گوید قربانت گردم پول ندارم. اگر پول داشتتم خودم یک روزنامه آبرومند در می‌آوردم صد پله بهتر از روزنامه اطلاعات سفارت روس! شاید شما ندانید که پول تأسیس روزنامه کیهان را هم پسر من داد و مصباح‌زاده با پول محمدرضا روزنامه‌دار شد (!) اما بعد همین روزنامه‌ها مطالب و حرف‌های مخالفان پهلوی را چاپ کردند!» (منبع ۷- ص ۳۷۹)

رفیع زاده: «بسیاری از منابع من، به دلایل

و طبیعتاً نمی‌دانستند چگونه محتوای نوار مذکور را به تیمسار نصیری گزارش بدهند» (منبع ۲- ص ۱۸۱)

مادرشاه: «شرف یک موقعی رفته بود به مصر و در آنجا با یک شوهر تاکسی مصری آشنا شد و او را آورد به تهران و ما هم مساعدت کردیم و به کمک مجلس شورای ملی برایش ملیت ایرانی تصویب کردیم و او را پروبال دادیم و حتی رئیس هواپیمایی مملکت شد و حسابی بار خودش را بست و تا می‌توانست دزدید و خودش را چاق کرد! بعدش چکار کرد؟ بدون اینکه اشرف را طلاق بدهد رفت مصر و دیگر هم نیامد» (منبع ۷- ص ۴۵۶)

منصور رفیع زاده: «شاه، علیرضا (برادرش) را خطری برای قدرت خود محسوب می‌کرد و نهایتاً همان معامله‌ای را با او کرد که با افراد دیگری که بر سر راهش قرار می‌گرفتند می‌کرد: علیرضا را به قتل رساند...» (منبع ۲- ص ۱۸۰)

### شکاف فرهنگی

اما پیوند شاه با فرح نتایج و پیامدهای دیگری هم در آن سیستم بسته به بار آورد. فرح که با دنیای جدید آشنا شده بود، می‌خواست رفرم‌هایی در فضای بسته آن روز ایجاد کند. امری که جناح‌های امنیتی مثل ساواک با آن موافق نبود و منجر به شکاف‌هایی در درون حاکمیت می‌شد:

فرح: «یلی امیرارجمند، از دوستان قدیم من، پس از پایان تحصیلاتش در رشته کتابداری، از آمریکا بازگشت. طی چند ملاقات فکر تهیه مواد خواندنی برای کودکان ایران مطرح شد... ما به این فکر افتادیم که با وارد کردن کتاب در زندگی روزانه بچه‌ها خواهیم توانست افق فرهنگی وسیع‌تری برای آنها فراهم کنیم...»

بدین ترتیب سازمان پرورش فکری کودکان و نوجوانان تأسیس شد و برای فراهم آوردن امکانات به تکاپو افتادیم. برای این کار نیاز به پول فراوان داشتیم... در زمینه فکری و فنی از تخصص دو کارشناس جوان آمریکایی نیز بهره فراوان بردیم. یکی از این دو بنام «دان» که اکنون در کالیفرنیا زندگی می‌کند...» (منبع ۱- ص ۱۴۳-۱۴۲)

فرح: «بعضی از نویسندگان دارای عقاید سیاسی‌ای بودند که با افکار ما نزدیکی نداشت و در این کتابها ابراز می‌کردند. اما من همیشه از آن آگاهی نداشتم. این کار برای من فرصتی بود تا در مملکتی که برخی از ایدئولوژی‌ها مانند کمونیسم، مطرود بود با تجربه دموکراسی آشنا شوم. نویسندگانی که احتمالاً به گروه‌های چپ وابسته بودند، متونی شیوا و فصیح به ما عرضه می‌کردند که فی‌المثل حکایت از شیر بدجنسی می‌کرد که پزندگان کوچک با شجاعت و همیاری از دست او خلاص می‌شوند» (منبع ۱- ص ۱۴۴-۱۴۵)

فرح: «بن مشکل در مورد کتابی به نام «ماهی سیاه کوچولو» که پیامی روشن و صریح داشت به وجود آمد... سازمان پرورش فکری کودکان و نوجوانان در انتشار این کتاب تردید داشت چرا که نمی‌توانست پشتیبان پیام این کتاب باشد. اما بعد موافقت خود را اعلام داشت و کتاب به بازار آمد. تردید سازمان در چاپ کتاب به گوش مردم رسیده بود و همین موجب شد که ماهی سیاه کوچولو

مادرشاه: «یک روز محمدرضا که خیلی ناراحت بود به من گفت: مادر جان! مرده شور این سلطنت را ببرد که من شاه و فرمانده کل قوا هستم و بدون اطلاع من هواپیماهای ما را برده‌اند ویتنام. آن موقع جنگ ویتنام بود و آمریکایی‌ها که از قدیم در ایران نیروی نظامی داشتند هر وقت احتیاج پیدا می‌کردند از پایگاه‌های ایران و امکانات ایران با صلاحدید خود استفاده می‌کردند و حتی اگر احتیاج داشتند از هواپیماها و یدکی‌های ما استفاده می‌کردند برای پشتیبانی از نیروهای خودشان در ویتنام. حالا بماند که چقدر سوخت مجانی می‌زدند و اصلاً کل بنزین هواپیماها و سوخت کشتی‌هایشان را از ایران می‌بردند... همین آقای ارتشبد نعمت‌الله نصیری که ما به او می‌گفتیم نعمت‌خرگردن! و یک گردن کلفتی مثل خر داشت (!) می‌آمد خدمت محمدرضا و گاهی من هم در این ملاقات‌ها بودم، می‌گفت آمریکایی‌ها فلان پرونده و فلان پرونده و فلان اطلاعات را خواسته‌اند. محمدرضا می‌گفت بدهید». (منبع ۷- ص ۳۸۷)

محمدرضاشاه: «دیدیم که چطور بعد از رفتن پدرم مدتی مدید کارها در ظاهر بدست یک عده ایرانی ولی در عمل قسمتی بدست سفارت انگلستان و قسمت دیگر بدست سفارت روس انجام می‌گرفت، و بطوری که در کتاب مأموریت برای وطنم شرح داده ام صبح مستشار سفارت انگلستان با یک لیست انتخاباتی به سراغ مراجع مربوطه می‌آمد و عصر همان روز کاردار سفارت روس با لیست دیگری می‌آمد. حتی هنوز هم ما احساس می‌کنیم که سیاست‌های خارجی که می‌بینند در ایران نفوذ ندارند فکر می‌کنند که شاید بتوانند با به راه انداختن احزابی ساخته و پرداخته دست خود و از راه ایجاد تشتت و تفرقه، و باصطلاح سیاستمدارانی را به راه بیندازند و سرخ را بکشند و یا احیاناً در پارلمان ایران نفوذ بکنند. متأسفانه من بیست سال تمام از دوران سلطنت خودم با چنین مجلس‌هایی سرو کار داشتم و همیشه می‌دیدم که در آنها در برابر هر اقدام اصلاحی که متضمن نفع اکثریت ملت بود ولی به نحوی از انحاء به منافع اقلیت حاکمه لطمه

مالی سعی می‌کردند الطاف شاه را به خود جلب کنند. آنها برای روزنامه‌های دانشگاه خود مقالات پرآب و تابی در مورد ایران می‌نوشتند و مقالات چاپ شده را برای من می‌فرستادند... شاه نیز غافل از این که بسیاری از این روزنامه‌های دانشگاهی تیراژهای بسیار پایین (در حدود دویست نسخه) دارند پاداش چشمگیری را به نشانه قدردانی از خدمات نویسنده مقاله برای او در نظر می‌گرفت...». (منبع ۲- ص ۱۴۳)

شعبان جعفری: «سید عباسی و موحد، این دو تا رفتن المپیک مونیخ کشتی بگیرن، بعد بیچاره‌ها مریض شدن و نتونستن کشتی بگیرن. گفتن: ما نمیتونیم شرکت کنیم. این حجت اومد تهران رفت به اعلیحضرت گفت که: قربان اینا تمرد کردن، نیومدن. دو تا دروغم روش گذاشت. اعلیحضرت، خدا بیامرز اعلیحضرتو، گفت: توبیخشون کنین! و بعد یه سال از کشتی محرومشون کرد. خب ببین اونوقت اینا کجا بودن؟ تو دانشگاه تحصیل میکردن و عضو ورزشکارای دانشگاه بودن دیگه. دانشگاهیام وقتی فهمیدن همشون فحش میدادن به شاه، یهو تمام دانشگاه همه فحش میدادن. حالا کی برای شاه دشمن درست کرد؟ آخه موضوع اینجوری میشد که مردم با شاه مخالف میشدن! خب یکی نبود به اعلیحضرت بگه: قربان چیکار داری به کار اینا، ولشون کن. چقدر حرف اینو و اونو همینجوری گوش میکنی! این یکی. یکی ام خدا رحمت کنه اعلیحضرت! تو اصلاً به کار کشتی چیکار داری؟ تو مملکت و سیاست آرو بچرخون!، کشتی رو بذار برای خودشون. بگو خودتون میدونین! هان؟ والا... خدایا مرزه شاه رو، شاه نباید تو ورزش دخالت میکرد. شاه مملکت که نمیشد اصلاً اونجوری فی المجلس جواب بده و دستور یه کاری رو بده! به همه کارا کار داشت که اینجوری میشد دیگه».

### خارجی‌ها تکلیف تعیین می‌کردند

شاه که ملت خود را لایق آزادی نمی‌دید و آنها را مانند طفل صغیر و عقب‌مانده و خود را قیم آنها می‌دانست و در همه کارها شخصاً دخالت می‌کرد، در مقابل بیگانگان رفتاری کاملاً معکوس داشت. در آن حوزه او دست قدرت‌های خارجی را در امور مملکت چنان باز گذاشته بود که برای خود او هم حقوقی قائل نبودند:

مادرشاه: «یک پدر سوخته دیگری بود به نام «شاپورچی» که با پروری به محمدرضا می‌گفت من قبل از اینکه تبعه ایران باشم نوکر ملکه انگلستان هستم! ما از امثال این آدمها که جاسوس و نوکر آشکار و یا پنهان انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها بودند دوروبرمان زیاد داشتیم» محمدرضا می‌گفت چه فایده‌ای بر اخراج آنها مترتب است؟ اینها را اخراج کنم ده‌ها نفر دیگر را اطرافم قرار می‌دهند. بگذارید اینها باشند تا خیال دولت‌های خارجی از حسن انجام امور در ایران راحت باشد» آمریکا برای دادن کمک‌های اقتصادی شرط می‌گذاشت که باید فلان شخص بشود رئیس سازمان برنامه و بودجه، اصلاً خدمت شما عرض کنم که این سازمان برنامه و بودجه در ایران وجود نداشت و آمریکایی‌ها آن را درست کردند. مثلاً ارتش ایران احتیاج به توپ و تانک داشت می‌گفتند می‌دهم به شرط آنکه فلان کس بشود رئیس ستاد ارتش». (منبع ۷- ص ۳۸۳)

منبع ۱- ص ۱۵۰)

رفیع زاده: «در سال ۱۹۷۱، شاه تصمیم گرفت دو هزار و پانصدمین سالگرد استقرار نظام پادشاهی در ایران را جشن بگیرد... در این جشن‌ها همه تمدن‌ها، جز تمدن ایران یا مردمش معرفی شدند و شاه با این غفلت، وقیحانه به مردم ایران توهین کرد. این امر از جمله عوامل دیگری بود که در سقوط او تأثیر داشت... تایم اضافه نمود: «تأمین اجناس و اشیای این مراسم بازرگانان پاریسی را (که تهیه همه چیز را به عهده داشتند) یک سال تمام مشغول کرد. پروازهای دو بار در ماه هواپیما و ستون کامیون‌ها (با راننده‌های کمکی) کلیه اقلام مورد نظر را از پاریس به صحرا حمل نمودند». یکی از خلبانان ایرانی به من گفت: «من با هواپیمای ۷۰۷ خود به اندازه یک سال پرواز فرش و کریستال و مشروب و سنگ مرمر برای حمام‌ها حمل و

نقل کرده‌ام». (منبع ۲- ص ۲۳۰-۲۲۹)

رفیع زاده: «در این مراسم، وقتی ایرانیان افتخار پیشخدمتی کردن را هم نداشتند و در عوض پیشخدمت‌های زن و مرد از فرانسه وارد شدند، پس مسلماً آنها از افتخار زندانی شدن برخوردار بودند». (منبع ۲- ص ۲۳۴)

فرح: «در نظر او [محمدرضا] هدف اصلی از برگزاری جشن‌های شاهنشاهی ایران، گردآوری ملت بر گرد محور هویت ملی و غرور باز یافته بعد از دو قرن فقر و خفت بود. انتظار او از این جشن که جنبه‌های نمادین داشت، آن بود که هر یک از ایرانیان محرومیت‌های کم‌اهمیت روزانه را فراموش کرده به این مطلب بیانید که «از کجا آمده ایم و به کجا می‌رویم». (منبع ۱- ص ۲۰۸)

فرح: «هنگامی که ریاست کمیته برگزاری به من پیشنهاد شد، یک سال به آغاز جشن‌ها (اواسط مهرماه ۱۳۵۰) مانده بود. اگر این مسئولیت را پذیرفتم به خاطر آن بود که با نظرات همسرم کاملاً موافق بودم... اما اطلاعاتی که بعداً به من رسید، حس ایرانیت مرا جریحه‌دار کرد. زیرا آگاه شدم که قبلاً با تعدادی از معتبرترین مؤسسات خارجی برای برگزاری جشن‌ها تماس گرفته شده است، در حالی که می‌توانستیم در بعضی زمینه‌ها از



می‌زد سدی از مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها پدید می‌آمد که آن اقدام را خنثی و بی‌اثر می‌کرد». (منبع شماره ۸- ص ۱۰۴-۱۰۶)

### جشن حاکم منهای ملت

روابط و مناسباتی که شاه پیرامون خود چیده بود، به جای اینکه خیرخواه او باشند و او را به اشتباهات و ضعف‌ها و لغزش‌های خود آگاه کنند، بر غرور او می‌افزودند. این چنین بود که هر چه زمان بیشتری می‌گذشت شاه به جای آنکه چشمش بر واقعیات و از جمله ناراضی‌های مردم و وضعیت اسفناک آنها باز شده و در رفتار خود تجدیدنظر کند، دچار بلندپروازی‌های بیهوده می‌شد. برگزاری جشن‌های پرطمطراق و هزینه بر تاج‌گذاری و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله از جمله نتایج آن وضعیت بود، بی‌آنکه به انعکاس آن در ذهن مردم توجه شود:

فرح: «علیرغم یک ربع قرن سلطنت، همسر همواره مراسم تاجگذاری خود را به تعویق انداخته بود... رضاشاه... تاجگذاری خود را در پنجم فروردین ماه ۱۳۰۵ برگزار کرده بود. مراسم در کاخ گلستان انجام گرفته بود و طی همین مراسم همسر آینده من که در آن زمان هفت سال داشت، رسماً به مقام ولیعهدی نائل شده بود... بدینسان همسر ۴۱ سال بعد از پدر، همان مراسم رسمی و حتی تعیین رضا به مقام ولیعهدی را تکرار می‌کرد. رضا نیز به سن هفت سالگی رسیده بود». (منبع ۱- ص ۱۴۹)

فرح: «هرچند که انواع سنگ‌های قیمتی در خزانه بانک مرکزی وجود داشت، اما لازم بود جواهر سازی تعیین شود تا در زمانی کوتاه تاج را بسازد. بدیهی است مایل بودم تاج من نیز به همان سبک تاج همسر ساخته شود. نخستین طرح‌های ارائه شده را نپسندیدم و سرانجام طرحی را پسندیدم که در آن نقوش ایرانی و ظرافت زنانه به بهترین وجهی تلفیق شده بود. طراح برای انتخاب سنگ‌ها شخصاً به تهران آمد و چون خروج جواهرات از مملکت ممنوع بود، در سفر دیگری متخصصین کارگاهش را نیز به همراه خود به تهران آورد.»



سوءظن خود را نسبت به استانداری که مانع گذاشتن نام پادشاه بر یک حمام عمومی شده بود، ابراز کند. استاندار بیچاره گرفتاری‌هایی پیدا کرده بود». (منبع ۱- ص ۲۲۹)

فرح: «خواستار بودم فهرستی از همه ساختمان‌ها و مکان‌هایی که به نام ما خوانده می‌شد، تهیه کنند تا بتوان از تعداد آنها کاست. در همه روستاها نیز تقاضا زیاد بود زیرا نام پادشاه را برای گرفتن امتیازات و کمک‌های مالی به کار می‌گرفتند. چگونه ممکن بود خیابانی با نام پهلوی آسفالت نشده باشد؟ همسرم برای تغییر افکار مردم نیاز به زمان داشت زیرا در این جنگ با تصاویر نیز با سرسختی عده‌ای از مأمورین ساواک روبرو بودیم». (منبع ۱- ص ۳۳۰)

#### تأسیس ساواک

مادرشاه: «لبته شما می‌دانید که ساواک را خود آمریکایی‌ها درست کرده بودند ... محمدرضا خصوصی به من گفت همین رئیس ساواک و معاون او و مدیران ارشد همه‌شان با آمریکایی‌ها ارتباط دارند. ... بعضی وقتها هم می‌آمدند قدرت نمایی می‌کردند. مثلا در حالی که ما نمی‌دانستیم محمدرضا بیماری معده دارد، سفیر کبیر انگلیس می‌آمد و پیشنهاد می‌کرد اعلیحضرت برای معاینه پزشکی و معالجه به لندن بروند!». (منبع ۷- ص ۳۸۸)

رفیع زاده: بعد از کمک سیا برای تأسیس ساواک در سال ۱۹۵۷، این دو سازمان تا اواخر دهه ۱۹۶۰ روابط خوبی با هم داشتند تا اینکه شاه تصمیم گرفت برای پنهان نگه داشتن حقایق ایران از آمریکایی‌ها، روابط ساواک با سیا را قطع نماید. او به مقامات ایرانی دستور داد فعالیت‌های سیا و مستشاران آمریکایی در ایران را تحت نظر قرار دهند و مؤدبانه به اطلاع آمریکایی‌ها برسانند که من بعد آنها فقط از طریق بالاترین رده‌های دو سازمان به اطلاعات دسترسی خواهند داشت. (منبع ۲- ص ۳۰۲-۳۰۱)

#### ساواک قدرت افسارگسیخته

منصور رفیع‌زاده در خاطرات خود از وقایعی شگفت یاد می‌کند که حاکی از استبداد مطلقه شاهنشاهی است. او از جمله به معلمی آذری

وجود ایرانیان استفاده کنیم، در حقیقت همه این قراردادها مرا آزرده خاطر کرده بود...

نگران شدم، زیرا با آشنایی که به روحیه روزنامه‌نویسان داشتم، مطمئن بودم از این فرصت برای انتقاد استفاده خواهند کرد و این موضوع نتایج سودمند حاصله از این جشن‌ها را، در داخل و خارج، تحت الشعاع قرار خواهد داد». (منبع ۱- ص ۲۱۰-۲۰۹)

فرح: «سوج انتقاد علیه هزینه‌های تجملی از غرب آغاز شد و روزنامه‌نویسان از هیچ‌گونه گزافه‌گویی در این زمینه دریغ نمی‌کردند. این چگونه سلطنتی است که لباسش را «لان‌ون» تهیه می‌کند و غذایش را ماکسیم در حالی که مردمش هنوز نیازمند نان و مدرسه‌اند؟ این تصویر با همه زیاده‌روی‌ها و مردم‌فریبی‌هایی که در عرضه آن به چشم می‌خورد، طبیعتاً مورد استفاده مخالفین ایرانی رژیم قرار گرفت و تا حد زیادی هدف واقعی برگزاری جشن‌های تحت جمشید را دگرگون کرد». (منبع ۱- ص ۲۱۰)

فرح: «ما یادآوری این واقعیت‌ها دیگر سودی نداشت و تا پایان جشن‌ها این جنبه منفی در همه مطبوعات جهان بر احساسات مثبت اکثر ایرانیان غیر از بعضی از روشنفکران و مخالفان سرسخت سلطنت در این زمینه، غلبه داشت. من از حس غرور و قدردانی‌ای صحبت می‌کنم که نمی‌توان بر آن ارزش مادی گذاشت». (منبع ۱- ص ۲۱۱)

فرح: «برای تهیه هدایایی برای مدعوین، کمیته تصمیم گرفت قالی‌هایی که بر روی آنها چهره روسای دول بافته شده به هنرمندان آذربایجانی سفارش شود. علاوه بر این قرار شد به هر یک از میهمانان یک نسخه از لوحه کوروش کبیر که بر روی استوانه‌ای سفالین نقش شده و آن را در بابل کشف کرده‌اند و در حال حاضر در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، هدیه شود». (منبع ۱- ص ۲۱۳)

#### فضای پلیسی

اما نتیجه اقدامات شاهانه تشدید ناراضی عمومی و گسترش مبارزات آزادیخواهانه بود. در مقابل دستگاه سرکوب رژیم به جای پرداختن به ریشه‌ها و علل مخالفت‌ها به ایجاد خفقان و سرکوب و قلع و قمع منتقدین و مخالفین اقدام می‌کرد. ساواک هیچ نگاه مستقلى حتى از جانب کارگزاران رژیم را بر نمی‌تافت:

فرح: «مأمورین بعضی اوقات بیش از حد لزوم سخت می‌گرفتند و این امری است که در اکثر کشورهای در حال توسعه که هر کس مایل است از قدرت محدود خود بیشترین استفاده را بکند، روی می‌دهد... بطور مثال، وقتی برای افتتاح یک گالری نقاشی می‌رفتم، مأمورین ساواک آنچنان دردسری ایجاد می‌کردند که فردای آن روز بیشتر درباره عمل آنها صحبت می‌شد تا افتتاح گالری». (منبع ۱- ص ۲۲۷)

فرح: «یک روز صبح استاندار یکی از ولایات به من تلفن کرد: - علیاحضرت، ساکنین یکی از دهکده‌های ما می‌خواهند حمام عمومی کوچکی را افتتاح کنند و مایلند نام پادشاه را بر آن نهند. به نظر من این کار درستی نیست... من نمی‌دانم استاندار چگونه این مسئله را حل و نام دیگری برای حمام پیشنهاد کرده بود. اما این مانع از آن نشد که چند هفته بعد گزارشی به دفتر همسرم رسید که در آن ساواک

اشاره می‌کند که علیه شاه در محیط‌های آموزشی سخن می‌گفته و توسط ساواک بازداشت می‌شود. شاه در واکنشی نسبت به خبر بازداشت او، دستور عجیبی صادر می‌کند: او باید خوراک باغ وحش شود:

رفیع‌زاده: «یک هفته بعد شاه و نزدیکانش به باغ‌وحش خصوصی او رفتند. تیمسار نصیری نیز حاضر بود. به محض آن که مرد زندانی را از اوین آوردند و چشم او به شاه افتاد فریاد زد: «خون‌آشام، مستبد، قصاب!» ... در حالی که مرد خشمگین همچنان به فحاشی‌های خود ادامه می‌داد. شاه به نگهبانان اشاره کرد و در یک چشم بر هم زدن آنها مرد را به داخل قفس شیرها پرتاب کردند. شیرهای گرسنه بلافاصله بر سر مرد فرود آمدند...» (منبع ۲- ص ۲۸۱-۲۸۰)

رفیع‌زاده: «در سال ۱۹۷۶ همسر رئیس امنیت داخلی، که دومین فرد قدرتمند ساواک محسوب می‌شد در حال خرید در فروشگاه جردن تهران بود و طبق معمول چند محافظ ساواک وی را همراهی می‌کردند. او در حالی که مشغول تماشای قسمت کفشهای فروشگاه بود متوجه شد که کیفیتش گم شده... دستور دادند در ورودی فروشگاه را قفل کنند و اجازه ورود و خروج به کسی ندهند... در همان حال، یک مهندس جوان و عروسش که خرید خود را تمام کرده بودند به سمت خروجی حرکت کردند. اما در آنجا محافظین ساواک با متوقف نمودن آنها توضیح دادند که چه اتفاقی افتاده است. مهندس جوان به اعتراض گفت: «اما ما که دزد نیستیم. خیلی عجله داریم، اگر به ما ظنن هستید ما را بازرسی کنید و اجازه دهید برویم...» در این لحظه نگهبان اسلحه خود را بیرون کشید و چندین گلوله به سر و سینه مرد جوان شلیک کرد. جوان درجا کشته شد. همسرش در حالی که جیغ می‌کشید بیهوش بر روی زمین افتاد. همسر رئیس امنیت، بدون آن که نگاهی به پایین بیندازد از کنار زن و مرد بر زمین افتاده گذشت و از فروشگاه چارلز جردن خارج شد. چند هفته بعد که در منزل تیمسار نصیری میهمان بودم، همسر تیمسار این موضوع را پیش کشید: «می‌دانی منصور، خیلی از مردم فکر می‌کنند من در آن روز خرید می‌کردم نه زن رئیس امنیت داخلی...» (منبع ۲- ص ۲۸۴-۲۸۲)

رفیع‌زاده: «هنگامی که بیرون رفتیم رو کردم به تیمسار و گفتم: «خانم شما حق دارد. حتی در نیویورک می‌گفتند زن شما در آن حادثه بوده. چرا کاری نمی‌کنید؟ مطمئناً شما می‌توانید جریان را با توضیحی به خاطر تأخیر درج مطلب در روزنامه‌ها به چاپ برسانید و همسرتان را تبرئه نمایید.» تیمسار جواب داد: «غیرممکن است» اعلیحضرت به من فرمودند: «نباید چنین اتفاقی می‌افتاد، اما حال که افتاده صدایش را در نیاور. به هیچ روزنامه‌ای اجازه‌ی درج آن را نده. یک مدتی محافظ مربوطه را در زندان نگاه‌دار، اما محاکمه‌ای در کار نباشد. محاکمه و مجازات او روحیه‌ی سایر نیروهای ساواک را تضعیف می‌نماید...» (منبع ۲- ص ۲۸۵)

رفیع‌زاده: «در این هنگام تیمسار (نصیری) صورت خود را با دستانش پوشاند. سپس دستانش را برداشت و با صدایی که انگار

از ته چاه درمی‌آمد ادامه داد: «می‌دانی هفته گذشته چند تا مرسدس بنز را درب و داغان کردیم؟ چند تا آتش‌سوزی در منطقه تجاری شهر راه انداختیم؟ چه تعداد آدم درجا کشته شدند؟ و هنوز کافی نیست! او (شاه) امروز به من گفت این کافی نیست. بیشتر بکشید! بیشتر آتش بزنید. من دیگر نمی‌توانم. من هم وجدان دارم. من هم فرزند دارم.» - «به خاطر خدا به من بگوئید دلیل این کارها چیست؟» «برای این که چنین نشان داده شود که این اعمال تروریستی است. برای این که به مردم قبولانده شود که دشمنانی وجود دارد و این که این دشمنان کمونیست هستند...» (منبع ۲- ص ۳۲۰)

### ساواک علیه ساواک

قدرت چشم صاحبانش را کور می‌کند. آنها در نمی‌یابند که با داغ و درفش نمی‌توان حکومت کرد. تجربه ساواک برای شاه بسیار درس آموز بود اما او متأسفانه اهل آموختن نبود. قابل توجه اینکه اولین مخالف جدی و مشکل آفرین شاه پس از تأسیس ساواک، اولین رئیس ساواک سپهبد تیموربختیار بود: رفیع‌زاده: «در ۱۶ مارس ۱۹۶۱، نیویورک تایمز گزارش داد: «تیمسار تیموربختیار، رئیس سازمان امنیتی ایران و مخالف جدی کمونیست‌ها، به سبب بیماری استعفا داد.» در واقع، تیمسار بختیار به عنوان یک تهدید جدی علیه امنیت شاه از کار برکنار شد.

او (تیموربختیار) به سیا گفته بود که به اعتقاد وی شاه یک مستبد بی‌کفایت است. تیمسار بختیار به سیا پیشنهاد نموده بود که برای سرنگونی شاه و تشکیل یک جمهوری در ایران از وی حمایت نمایند. در سیا در این مورد دو دستگی وجود داشت. آنهایی که طرفدار بختیار بودند به کندی گفته بودند که شکست شاه قریب الوقوع است؛ لذا بهتر است قبل از وقوع انقلاب و هرج و مرج از تیمسار بختیار حمایت نمایند. کندی تقریباً متقاعد شده بود که از بختیار حمایت کند، اما طرح بختیار به وسیله سایر مأمورین سیا که مخالف بختیار بودند نزد شاه فاش شد.» (منبع ۲- ص ۱۵۳-۱۵۲)

رفیع‌زاده: «در ماه ژوئن به تهران فراخوانده

موقتاً در همان شهر بسر می‌برد... او از من خواست که با سه تن از اطبای بسیار معروف فرانسوی، یعنی پروفیسور برنارد (Bernard)، پروفیسور میلیز (Milliez) و پروفیسور فلاندرن (Flandrin) ملاقات کنم. او به من گفت که رازی را که این آقایان می‌خواهند با شما در میان بگذارند، بسیار اهمیت دارد و نمی‌توان آنها را در سفارت ایران پذیرفت...

پزشکان به من گفتند که همسر من به یک بیماری خونی بنام والدنستروم (waldenstrom) مبتلا شده. یک بیماری وخیم اما قابل علاج و حتی بهبودی...

آگاهی از این رازی که سالها بر من پوشیده مانده بود، برانداوه و درماندگی من افزود: از سه سال پیش این اطباء همسر مرا معالجه می‌کردند و من به خواست خود پادشاه از این واقع غم‌انگیز بی‌اطلاع مانده بودم. این ملاقات نیز بدون اجازه و برخلاف نظر پادشاه انجام گرفته بود. (منبع ۱ - ص ۲۳۶-۲۳۵)

او پس از آگاهی از بیماری خود به آقای علم گفته بود: «از پزشکان خودت در پاریس دعوت کن به تهران بیایند.» این موضوع را آقای علم بعدها برای من تعریف کرد. بنظر می‌رسید که از طرف پادشاه و آقای علم ترتیبی داده شده بود که این خبر از یک دایره محدود خارج نشود زیرا از سال ۱۹۷۴ پادشاه عملاً به هیچ پزشک دیگری مراجعه نکرده بود. بنا بر این در آغاز فقط پنج نفر در جریان این موضوع بودند. (منبع ۱ - ص ۲۴۱)

**در آمد هنگفت، منهای مدیریت و درایت**  
شاه مثل بسیار قدرت‌مداران کوتاه‌بین گمان می‌کرد با پول و زور می‌توان جامعه را اداره کرد و با جوامع پیشرفته رقابت نمود. غافل از اینکه بدون مدیریت سالم و عاقل، درآمد زیاد خود بلای جان خواهد شد. فساد گسترده و تشدید نارضایتی و تورم افسارگسیخته و... سرانجام سقوط نتیجه این طرز تفکر منحط بود:

فرح: «هیچگاه وضع مملکت به اندازه سال ۱۳۵۳ امیدبخش نبود. تولید خام نفت ما از ۷۳ میلیون تن در سال ۱۳۴۲ به ۳۰۲ میلیون تن در سال ۱۳۵۳ رسیده بود و به این ترتیب ایران پس از آمریکا، روسیه و عربستان



شدم. در این سفر تیمسار پاکروان وظیفه جدیدی را به من محول نمود. طبق دستور پاکروان من باید طرفداران بختیار در سیا را ترغیب می‌کردم تا دست از حمایت از او بردارند. در این زمینه پاکروان با عصبانیت به من گفت: «سرنگونی شاه و جایگزینی او با بختیار بدترین کار ممکن می‌باشد. بختیار به مراتب از شاه مستبدتر است. به آنها بگو در حال حاضر شاه مناسب‌ترین فرد ممکن برای حکمرانی بر ایران می‌باشد.» سپس از پشت میز خود برخاست و با انگشت محکم بر روی محل ایران در نقشه‌ای که به دیوار دفترش آویخته بود زد. «ما این جا هستیم. به آنها بگو اگر به حمایت از بختیار ادامه دهند ما دیگر یک کشور مستقل باقی نخواهیم ماند، بلکه به صورت یک ایالت کوچک از اتحاد شوروی در خواهیم آمد.» (منبع ۲ - ص ۱۵۵)

بعد از این ماجرا شاه به تیمسار نصیری، که در سال ۱۹۶۵ به جای پاکروان به ریاست ساواک رسید، دستورات پیشین را مجدداً به ادارات دوم و سوم صادر نمود: «بختیار را در عراق پیدا کنید و به قتل برسانید.» (منبع ۲ - ص ۱۵۷)

### شاه بیمار بود

از شگفتی‌های حکومت پهلوی مسأله بیماری اوست. در حالی که قدرت‌های خارجی از بیماری صعب‌العلاج او مطلع بودند، ملت ایران که هیچ، نخبگان سیاسی و حتی همسر و خانواده وی نیز از بیماری او اطلاعی نداشتند. در حالی که عقل سیاسی حکم می‌کند که او این مسأله را حداقل با نخبگان حکومت خود در میان می‌گذاشت تا برای آینده رژیم به فکر چاره باشند. وقتی ملتی حق نداشته باشند از بیماری حاکم باخبر شوند، چه انتظاری دیگری می‌توان داشت:

فرح: «در بهار سال ۱۳۵۶ پروفیسور صفویان، رئیس دانشگاه ملی تهران از من وقت ملاقات خواست. من در آن زمان در پاریس بودم و او

سعودی، چهارمین کشور تولید کننده نفت بشمار می‌رفت». (منبع ۱- ص ۲۴۲)

فرح: «سرمایه‌گذاران و صاحبان صنایع از همه جا بسوی ایران سرازیر شده بودند. میهمانخانه‌های ما اطاق خالی نداشتند و حتی بعضی از مسافریں حاضر بودند شب را در حمام بسر برند. گفته می‌شد که از این پس دلار در جویهای پایتخت جریان دارد. نتیجه این وضع بالا رفتن قابل توجه قیمت‌ها و خصوصاً اجاره‌ها بود و بدینسان هنگامی که عده‌ای از ایرانیان ثروتمند می‌شدند، وضع زندگی عده‌ای دیگر از مردم در اثر پیشرفت اقتصادی مملکت رو به وخامت می‌رفت». (منبع ۱- ص ۲۴۳)

فرح: «از سال ۱۳۵۴ وضع روبه وخامت رفت و ما ناچار به تجدید نظر در پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه خود شدیم. دو عامل موجب تغییر این گرایش شد. از یک سو کشورهای مصرف کننده، یعنی کشورهای غربی و ژاپن میزان واردات نفتی خود را به نفع منابع انرژی ارزانتر محدود کردند و از سوی دیگر بر قیمت مواد صنعتی و غذایی وارداتی ایران از غرب، بخاطر تورم در آن کشورها، افزوده شد». (منبع ۱- ص ۲۵۴)

مجیدی: «عرض کنم که افزایش قیمت نفت در دسامبر ۱۹۷۳ / دی ۱۳۵۲، اگر اشتباه نکنم، دسامبر آن سال انجام شد. یعنی هشت، نه ماه پیش از شروع برنامه پنجم، قیمت نفت یک دفعه جهش کرد. البته اولین تغییر در فوریه سال ۱۹۷۱ [بهمن ۱۳۴۹] در آن جلسه معروف کنفرانس تهران بود. قبل از این که من بروم [به] سازمان برنامه، که قیمت نفت از هر بشکه یک دلار و هشتاد سنت شد دو دلار و بیست سنت، یعنی قیمت هر بشکه ۳۸ سنت بالا رفت و شد دو دلار و بیست سنت، آن در سال ۱۹۷۱ بود، اگر اشتباه نکنم. بله، ولی آن که یک دفعه جهش کرد و رفت به بیش از پنج دلار رسید، آن در دسامبر ۱۹۷۳ بود... وقتی درآمد نفت قرار بود بالا برود، ما وحشت‌مان می‌گرفت چون همیشه بیش از آن چه که عملاً درآمد اضافه شود، تعهدات اضافه می‌شد - یعنی پیش از این که حتی اعلام بشود که قیمت چیست، تعهدات و به حساب، اعتبارت لازم تقاضا شده بود. لذا ما همیشه درگیر این بودیم که چه جوری جواب تقاضاها را بدهیم...». (منبع ۵- ص ۱۴۰-۱۳۹)

مجیدی: «تعهداتی که ما را همیشه نگران می‌کرد و غافلگیر می‌کرد از این قبیل [بود]. چون اطلاع از این که درآمد نفت تا چه حدی و در چه تاریخی اضافه می‌شود، دست ما نبود. همان‌طور که قبلاً توضیح [دادم] ما فقط بعد از این که همه چیز علنی می‌شد، متوجه می‌شدیم که وضع از چه قرار است... لذا قبل از این که ما اصلاً مطلع بشویم که درآمد نفت دارد بالا می‌رود، مقدار زیادی تعهدات شده بود. مسئله خرید کنکور، مسئله خریدهای نظامی که تعهدات خیلی عمده‌ای بود... اینها همه یک اطلاعاتی بود و برنامه‌هایی بود که تصمیماتش گرفته شده بود. [بعداً] به ما ابلاغ می‌شد که باید برای همه اینها اعتبار بگذارید. حالا این در زمینه نظامی بود. در زمینه غیرنظامی هم همین‌طور [بود]». (منبع ۵- ص ۱۴۱)

... مثلاً آن جایی که صحبت از این می‌شد که بنادر کشتش ندارد، نمی‌دانم، دویست تا کشتی معطل شده، ما می‌رفتیم می‌گفتیم، «بابا جان، شما بایست به نسبتی جنس وارد بکنید که ظرفیت ورودی کالاها در مملکت اجازه می‌دهد. اگر شما در مجموع بیش از یک میلیون تن نمی‌توانید از بنادر جنوب وارد بکنید، بیشتر نخرید» - آن را هم کسی گوش نمی‌داد. باز می‌رفتند جنس سفارش می‌دادند». (منبع ۵- ص ۱۶۴)

عالیخانی: «به مجرد اینکه درآمد نفت بالا رفت مصرف داخلی هم بالا رفت و آن چیزهایی که صادر می‌کردیم، نه تنها دیگر بسیاری از آنها را نمی‌توانستیم صادر بکنیم. چه بسا که می‌بایست همانند آن را هم وارد بکنیم. پس افزایش درآمد نفت خودش به آن صورتی که توضیح دادم، یک ضربه‌ای بود به این توسعه صادرات غیرنفتی، از این گذشته، پاره‌ای از سیاستهایی که در دهه ۷۰ در پیش گرفته شد علیه بخش خصوصی بود... در دهه ۷۰ رفتار ما با بخش خصوصی چندان تعریف نداشت، یعنی قابل ایراد هم بود. چه برنامه فروش اجباری بخشی از سهام شرکتهای صنعتی به کارگران و بقیه کسان - این کار به عقیده من معنی نداشت و من هیچ وقت به آن اعتقاد نداشتم - و چه مبارزه با گرانفروشی، در حالی که گرانفروشی در کار نبود. تورم جهانی و سیاست نامناسب اقتصادی خود ایران، باعث تورم شدیدی در داخل کشور شده بود، ولی دولت حاضر نبود به کوتاهی‌های خود اذعان کند...». (منبع ۶- ص ۱۴۹-۱۴۸)

#### مشکل کشور

حکومتی که به قوانین رسمی خود متعهد نباشد، چگونه می‌تواند از مردمش توقع رعایت قانون داشته‌باشد؟ چنین حاکمانی تصور می‌کنند با مطیع کردن زیرمجموعه می‌توان مشکلات را از پیش پای برداشت: مجیدی: «گرفتاری ما این بود که نهادهای مملکت درست کار نمی‌کرد - بنیادها، حکومت مشروطه، درست کار نمی‌کرد یعنی مجلس یک مجلس واقعی که طبق قانون اساسی عمل بکند نبود. دادگستری‌مان یک دادگستری‌ای که آن‌طور که - به اصطلاح



قانون اساسی - مستقلاً و با قدرت عمل بکنند نبود. دولت مان که قوه مجریه بود آن طوری که باید و شاید، قدرت اجرایی نداشت. توجه می‌کنید؟...» (منبع ۵- ص ۱۷۵)

محمدرضا شاه: «بدبختی است از نظراین متنفذین توسل به هرگونه وسیله‌ای برای حفظ موقعیت و نفوذ خود در مرکز مقننه کشور مشروع و مجاز بود. در نتیجه همواره انتخابات با انواع تقلب‌ها و سوء استفاده‌ها و تهدیدها و تطمیع‌هایی همراه بود که نه فقط در جریان انتخابات انجام می‌گرفت، بلکه حتی امر قرائت آرا را نیز شامل می‌شد. بخصوص آخرین انتخاباتی که قبل از قیام ملی مرداد ۱۳۳۲ انجام یافت گذشته از انواع تهدید و تطمیع و تقلب، با چنان صحنه‌های فجیعی از قتل و کشتار و بی‌نظمی توأم بود که حتی تصور آن دشوار است.»

«در همه این انتخابات، توده‌های عظیم کشاورزان و کارگران آلت فعلی بیش نبودند. آراء آنها یا به عبارت بهتر آرائی به نام آنها، دسته دسته به صندوق‌ها ریخته می‌شد در حالی که باصطلاح معروف روح خود آنها از ماهیت آن خبر نداشت.» (منبع شماره ۸- ص ۱۰۴)

غرور و سقوط

اوج کورشدن شاه و اطرافیانش را در رفتارهای سال‌های آخر وی می‌توان دید. وقتی آنها دیگر برای مردم هیچ ارزشی و حرمتی قائل نبودند و هرکاری که می‌خواستند انجام می‌دادند، سقوطشان رقم خورد. نام کتاب خاطرات پارسونز آخرین سفیر انگلیس در ایران «غرور و سقوط» است. عنوان این کتاب به خوبی رمز سقوط شاه را نشان می‌دهد. جشن هنرشیراز نماد رابطه غرور و سقوط شاه است:

رفیع زاده: «در کتاب «غرور و سقوط» نوشته آنتونی پارسونز (آخرین سفیر انگلیس در ایران) یکی از این وقایع شرح داده شده است: گروه تئاتر در خیابان اصلی و مرکز خرید شیراز فروشگاه‌ها را برای نمایشهای خود اجاره نموده بود. نیمی از نمایشهای این گروه در داخل مغازه و نیم دیگر در پیاده رو بیرون مغازه انجام می‌شد. در یک صحنه که در پیاده رو اجرا می‌شد، مردی (لخت یا بدون شلوار درست به خاطر ندارم) لباسهای زنی را پاره می‌کرد و به او تجاوز می‌نمود (تجاوز واقعی بدون تظاهر و صحنه سازی). تأثیر این صحنه‌های عجیب و مضمنزکننده بر مردم خوب شیراز به سختی قابل تصور است. این نمایشهای شنیع، توفان اعتراض مردم را که به مطبوعات و تلویزیون نیز کشیده می‌شد برمی‌انگیخت. به خاطر می‌آورم که این مسئله را به شاه متذکر شدم و اضافه نمودم اگر همین نمایش در خیابان اصلی «منچستر» اجرا می‌شد، هنرپیشه‌ها و بانیان این جریان همه به دردسر می‌افتادند. شاه با بی‌خیالی خندید.» (منبع ۲- ص ۲۷۱)

### آخرین سیاست امریکا

فرح: «هنری کیسینجر (Henry Kissinger) که ایران را خوب می‌شناخت به پیشرفتهای حاصله در طول ده سال آخر با نظری تحسین‌آمیز می‌نگریست. اما کارتر حقوق بشر و آزادی ملت‌ها را از جمله شعارهای اصلی مبارزات انتخاباتی خود قرار داده بود، بدون آنکه وضع اقتصادی و فرهنگی کشورها را در نظر بگیرد.» (منبع ۱- ص ۲۶۲)

فرح: «در مهرماه همان سال، ما برای یک بازدید رسمی عازم آمریکا

شدیم... پلیس از گازاشک‌آور استفاده کرد و این گاز تا نزدیکی جایگاه پیش آمد و بدینسان بینندگان تلویزیون در سراسر جهان شاهد صحنه غیرقابل تصویری بودند که در آن رئیس جمهوری آمریکا و پادشاه ایران در حال سرفه کردن و پاک کردن چشمانشان، به نطق خود ادامه می‌دادند.

سپس به اطلاق پذیرایی رفتیم. رئیس جمهوری و همسرش از ما خواستند که این حادثه ناگوار را فراموش کنیم. واقعاً هم ناراحت بودند. اما من با خود گفتم که در زمان ریاست جمهوری نیکسون، هرگز به تظاهر کنندگان اجازه نمی‌دادند تا این اندازه به ما نزدیک شوند.» (منبع ۱- ص ۲۶۳-۲۶۲)

### به سوی سرنگونی

فرح: «خبگان سیاسی و فرهنگی مملکت تقاضای ملاقات مرا کردند و من به امید این که کمکی برای همسرم باشم، آنها را پذیرفتم. دانشگاهیان، رهبران سیاسی سابق، جامعه‌شناسان، روحانیون روزنامه‌نگاران، یکی پس از دیگری به دفتر من می‌آمدند... در طول این ملاقات‌ها، یک وزیر سابق، با تلخی و ترس و نوعی خشونت از من ایراد گرفت که با تبدیل شیراز از مکانی فرهنگی به مکان فسق و فجور، به خشم روحانیون کمک کرده‌ام. من در جواب گفتم: «آقای وزیر، آیا این تنها کاری است که در طول بیست سال

اخیر انجام داده‌ام؟» (منبع ۱- ص ۲۷۱-۲۷)

فرح: «برای نخستین بار تظاهرکنندگان خواستار رفتن شاه و بازگشت خمینی شدند. نظر به این که از مردم خواسته شده بود که فردای آن روز، دیگر بار به خیابانها بیایند، دولت جدید همان شب تصمیم گرفت حکومت نظامی را در یازده شهر و از جمله تهران، برقرار کند و تیمسار اویسی به فرمانداری نظامی تهران منصوب شد... این احتمال وجود داشت که مردم در خیابانها به تظاهرات غیرقانونی بپردازند، بدون آنکه از حضور سربازان تیمسار اویسی که به سخت‌گیری شهرت داشت، آگاه باشند... این خبر در واقع از صبح زود روز جمعه پخش شد در حالیکه صدها نفر تظاهرکننده در حرکت بودند و عده‌ای که شب را در خیابان بسر برده بودند، نمی‌توانستند از خبر برقراری حکومت نظامی مطلع باشند. اگر هم این گروهها از این خبر آگاه بودند، آیا به خانه‌های خود باز می‌گشتند؟ شاید معدودی از آنها خیابانها را ترک می‌کردند و در نتیجه از خطر مصون می‌مانند. این جمعه ۱۷ شهریور و بقول انقلابیون این جمعه سیاه، روز شومی در تاریخ میهن ما باقی ماند. ارتش که در میدان ژاله در انتظار تظاهرکنندگان بود، دستورهای دقیقی از تیمسار اویسی دریافت کرده بود. هر دو گروه مسلح بودند و برخورد میان دو جناح غیرقابل احتراز بود. تیراندازان فلسطینی که با لباس میدل در میان مردم و یا بر فراز بامها در کمین بودند، بسوی سربازان شلیک کردند و آنها نیز ناگزیر پاسخ دادند. در این برخوردها ۱۲۱ نفر از میان تظاهرکنندگان و ۷۰ نفر از سربازان کشته شدند.» (منبع ۱- ص ۲۷۴-۲۷۵)

فرح: «باید با مردم گفتگو کرد، راه‌حل دیگری وجود ندارد. اما گویی همه ما ایرانیان دیوانه شده‌ایم، تب کرده‌ایم و هذیان می‌گوییم. از صبح تا شام با تلفن صحبت می‌کنم، اطلاعات بدست می‌آورم و اطلاعات خود را به دیگران منتقل می‌نمایم و با هم نقشه می‌کشیم...» (منبع ۱- ص ۲۷۷)

طوفانیان: «صلاً تو میدان ژاله سربازها کسی را نکشتند فلسطینی‌ها کشتند، فلسطینی‌ها کشتند. آمریکائی‌ها خوب می‌دانستند که این‌ها کجا دارند تروریست تربیت می‌کنند. با تروریست که نمی‌شود *civilized* و *constitutional* رفتار کرد... تانک چیفتن نباید انداخت تو شهر. تانک چیفتن را بدون مهمات می‌خواهید چکار کنید؟ غلط بود دیگر. هر چه هم من به شاه می‌گفتم قبول نمی‌کرد شاه. شاه خیال می‌کرد، خیلی قصه دارم با شاه. شاه را بد توصیه به او می‌کردند.» (منبع ۴- ص ۷۷)

#### هویدا بازداشت می‌شود

قدرت مروت ندارد. این مسأله در طول تاریخ بارها ثابت شده‌است. قدرت حتی نزدیکترین یاران خود را قربانی می‌کند تا بماند. شاه آخرین ترفندش برای بقای رژیم، قربانی کسانی بود که در بقای این رژیم کوشیده بودند:

فرح: «این تصمیم در جلسه‌ای که با حضور چند تن از وزیران و مقامات ارتشی گرفته شد. همه آنها با توقیف هویدا موافق بودند

و پادشاه بالاخره با این اجماع نظر موافقت کرد. اندکی بعد به من گفت آن کسی که در طول جلسه بوسیله تلفن با او تماس گرفته، تیمسار مقدم رئیس سازمان امنیت بود که به پادشاه گفته بود: «توقیف هویدا از نان شب هم واجب‌تر است... امروز، مرگ وحشتناک امیرعباس هویدا توسط جمهوری اسلامی، در نظرم یک فاجعه است، اما در آن زمان هیچ کس نمی‌توانست تصور کند که بازداشت هویدا که با هدفی کاملاً سیاسی و در یک محیط متشنج انجام گرفته بود، به این ترتیب پایان پذیرد.» (منبع ۱- ص ۲۸۰)

فرح: «آیت‌الله خمینی از اقامتگاه خود در نوفل‌لوشاتو، نطق‌های آتشین ضبط شده خود را به ایران می‌فرستاد و این نوارها در سراسر کشور پخش می‌گردید. از آن پس هزاران هزار نفر در کانونهای خانوادگی خود به سخنان این مرد متعصب که فرمان به نابودی همه چیز تا استقرار نظام جدید اسلامی می‌داد، همچون آیه‌های آسمانی گوش می‌دادند. در طول شب‌هایی که از سوی آیت‌الله تعیین شده بود، دقیقاً سر ساعت هشت شب، مردم بروی بامها می‌رفتند و بطور دسته جمعی فریاد برمی‌آوردند: «الله‌اکبر» (منبع ۱- ص ۲۸۲)

شاه از ایران رفت

فرح: «در همان زمان بعضی از شخصیت‌ها، خصوصاً سفرای آمریکا و انگلیس، پادشاه را به ترک موقت ایران، بمدتی کوتاه، تشویق می‌کردند و معتقد بودند که رفتن او به آرام شدن کشور کمک خواهد کرد. آقای بختیار نیز همین عقیده را داشت. این خبر به سرعت در همه جا پخش شد. خصوصاً در میان امرای ارتش که پادشاه فرماندهی آن را به عهده داشت. افسران و سربازان ما که از وضع مملکت به ستوه آمده و از چند ماه پیش شاهد فرار عده قابل توجهی از بلند پایگان کشور بودند، حضور پادشاه را در ایران لازم می‌دانستند. تیمسار عباس قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش بطور خصوصی به من گفت: «اگر پادشاه ایران را ترک کند، ارتش از هم پاشیده خواهد شد...»

شخصاً فکر نمی‌کردم عزیمت پادشاه راه‌حلی برای از میان بردن کینه‌ای باشد که ناآگاهانه

که از سرسرای خانه می‌گذشتم، این جمله بگوشم رسید: «انقلاب پیروز شد، کاخ استبداد فرو ریخت.» به مدت چند لحظه فکر کردم که ما موفق شده‌ایم، چرا که در نظر من ما مظهر «خیر» بودیم و آنها مظهر «شر»، اما متأسفانه آنها پیروز شده و آخرین دولتی را که همسر من منصوب کرده بود، سرنگون کرده بودند.» (منبع ۱- ص ۲۹۸)

فرح: «هنری کیسینجر و دیوید راکفلر موفق شده بودند رئیس‌جمهوری مجمع‌الجزایر باهاماس را برای اقامت موقت ما در جزیره پارادایس (Paradise Island) راضی کنند و خانه‌ای برای زندگی ما تهیه نمایند. روز دهم فروردین ماه ۱۳۵۸ ما بسوی ناسائو (Nassau) پایتخت باهاماس پرواز کردیم... دو ماه و ده روزی که در جزیره باهاماس گذرانیدیم، از جمله تاریک‌ترین روزهای زندگی من بشمار می‌رود.» (منبع ۱- ص ۳۰۳)

فرح: «سه هفته قبل از اتمام اجازه اقامت ما، مقامات باهاماس ما را مطلع کردند که رواید ما را تمدید نخواهند کرد. به کجا می‌توانستیم برویم؟ دولت‌ها، یکی پس از دیگری به ما پاسخ منفی می‌دادند. فقط انورالسادات بود که یک بار دیگر با شهادت دعوت خود را تأکید نمود... مکزیک با وساطت هنری کیسینجر، عاقبت با رفتن ما به آن کشور موافقت کرد.» (منبع ۱- ص ۳۱۰)

فرح: «هی ترسم آمریکا همسر من را تحویل مقامات ایرانی بدهد و یا با تشکیل یک دادگاه بین‌المللی موافقت کند... من لحظه‌ای آرام ندارم. بخود می‌گویم اگر آمریکا را ترک کنیم و آنها گروگانها را بکشند، خواهند نوشت: «اگر نرفته بودند، این اتفاق نمی‌افتاد. اما اگر بمانیم ممکن است دادگاه بین‌المللی تشکیل دهند...» (منبع ۱- ص ۳۳۳)

این داستان دادگاه بین‌المللی خون را در رگهای من منجمد می‌کند. احساس می‌کنم چون محکومی در دالان مرگ هستم. اگر پادشاه قرار است محاکمه شود، همه این رؤسای دول که در طول سالها از خدمت او به ایران تمجید کرده‌اند، چه خواهند گفت؟...»

### گور آمد و بهرام گرفت

سرانجام به قول قرآن که اگر در برج‌های



در دل مردم راه یافته بود، اما همسر من به این نتیجه رسیده بود که اگر این پیشنهاد موجب جلوگیری از خونریزی شود، باید آن را پذیرفت.» (منبع ۱- ص ۲۸۵)

رفیع زاده: «آنها ترتیبی دادند که فیلمبرداران بتوانند چند صحنه از سربازی را که به دست و پای شاه افتاده و تلاش می‌کرد پاهای شاه را ببوسد فیلمبرداری کنند. شاه نیز در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، مانع از این کار شد و او را از زمین بلند کرد. حامیان وفادار او حتی این شایعه را پخش کردند که او مقداری از خاک ایران را با خود برداشته و مدام به آن نگاه می‌کرد. هنگامی که آنها از فراز مرز ایران و ترکیه عبور کردند شاه با گریه خاک را بوسید و آن را در جیبش قرار داد... مصر، به عنوان یک کشور اسلامی، برای وجهه او خوب و سادات نیز دوستش بود...» (منبع ۲- ص ۳۹۱)

رفیع زاده: «بعد از مدتی، برخی از نزدیکان شاه نزد من آمدند و پرسیدند که چرا به دیدن شاه نرفته‌ام. صادقانه به آنها گفتم: «نمی‌خواهم ایشان را در حال درد و رنج کشیدن ببینم» هنگامی که وارد اتاق شاه شدم تعظیم کردم و مؤدب منتظر ماندم. شاه به من اشاره کرد و من هم کنار تخت او رفتم. شاه به قدری تغییر کرده بود که به زحمت می‌شد او را شناخت. علی‌رغم میل باطنی خود، شروع به گریه کردم. با دیدن اشکهای من شاه نیز به گریه افتاد. بعد از مدتی که هر دو به حالت اولیه خود برگشتیم. شاه تعارف کرد تا بنشینم.» (منبع ۲- ص ۳۹۸)

رفیع زاده: «شاه پرسید: «خبر تازه‌ای از ایران داری؟ دلم خیلی برای سه تیمسار می‌سوزد، رؤسای ساواک وحشیانه کشته شدند.» «با اجازه ملوکانه اعلیحضرت، من قبلاً در مورد این موضوع با دکتر بقایی صحبت کرده‌ام. اما به اعتقاد او این تیمسارها نمی‌توانند آیت‌الله خمینی را سرنگون نمایند و حتی اگر یکی از آنها بتواند این کار را بکند قدرت را در اختیار ولیعهد قرار نمی‌دهد. بلکه عنوان شاه را بر روی خودش می‌گذارد.» شاه به آرامی گفت: «سی سال دکتر بقایی نظرات خوبی به من ارائه داد و من هرگز به آنها گوش ندادم. مشاوران من از او خوششان نمی‌آمد و او را نزد من بد جلوه می‌دادند. حال برای تعمق در مورد نصایح او خیلی دیر شده.» (منبع ۲- ص ۴۰۰-۳۹۹)

### انقلاب پیروز شد

فرح: «روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پادشاه و همه ایرانیان همراه ما در اقامتگاهمان در مراکش، به اخبار رادیو تهران گوش می‌دادیم. هنگامی

خاکسپاری مادر بزرگش امتناع کرده است ... سرانجام فرح پهلوی مبلغ پنج هزار دلار از پاریس برای غلامرضا فرستاد و از او خواست تا این پنج هزار دلار را صرف مراسم دفن تاج‌الملوک کند اما متأسفانه غلامرضا پهلوی که آلوده به مواد مخدر است و از نظر خست و پول‌پرستی شهره خاص و عام می‌باشد پول هدایی فرح را به جیب زد و صرف اعتیاد خود نمود!

سرانجام جنازه همسر قدرتمند رضا شاه و مادر محمدرضا شاه پهلوی با کمک شهرداری نیویورک و در ضمن خاکسپاری افراد معتاد ولگرد و بی‌خانمان و جنازه‌های فاقد هویتی که هر روز و شب در گوشه و کنار بندر نیویورک کشف می‌گردند، بدون هیچگونه مراسمی در گور دسته جمعی و بی‌نام و نشان مخصوص این افراد به خاک سپرده شد (منبع ۷- ص ۴۸۴).

#### منابع:

منبع شماره ۱: کهن دیارا، خاطرات فرح دیبا، نشر فرزاد،  
منبع شماره ۲: خاطرات منصور رفیع زاده، رئیس شعبه ساواک در آمریکا، انتشارات اهل قلم، ۱۳۷۶، ترجمه اصغر گرشاسبی  
رفیع زاده به صورت مادام العمر رئیس ساواک آمریکا بود. به قول خودش در دوران سه رئیس ساواک و هفت سفیر او بر سرپست خود باقی ماند، بطوری که خیلی‌ها علت ماندگاری او را عضویت وی در سیا می‌دانستند.  
منبع شماره ۳: محافظ شاه، خاطرات علی شهبازی، انتشارات اهل قلم، ۱۳۷۷  
علی شهبازی قدیمی ترین محافظ شاه و عضو گارد شاهنشاهی بود.  
منبع شماره ۴: خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، انتشارات زیبا، ۱۳۸۱  
منبع شماره ۵: خاطرات عبدالمجید مجیدی، انتشارات گام نو، ۱۳۸۱  
منبع شماره ۶: خاطرات دکتر علینقی عالیخانی، نشر آبی، ۱۳۸۱  
منبع شماره ۷: ملکه پهلوی، خاطرات تاج الملوک (مادر شاه)، نشر به آفرین، ۱۳۸۰  
منبع شماره ۸: انقلاب سفید، محمدرضا پهلوی، کتابخانه سلطنتی، ۱۳۴۵

سربه فلک کشیده هم باشید مرگ به سراغتان می‌آید، شاه نیز در شرایط بسیار بدی سال‌های پایانی عمر را گذراند:

فرح: «طی نخستین سفرم به مسکو و لنینگراد، در آغاز سالهای چهل از مکان‌های تاریخی مخصوصاً کاخ‌های تزارها، بازدید کردم و به یاد دارم که این فکر به ذهنم خطور کرد که «اگر روزی ما از ایران رانده شویم آیا اطلاق‌های خواب ما را مانند این کاخ‌ها به تماشا خواهند گذاشت؟... روس‌ها گویی از نشان دادن کاخ‌های نیکلای دوم و حتی محل اعدام درباریان او لذت می‌برند». (منبع ۱- ص ۱۹۲)

فرح: «قامت ما در لاک‌لاند، بدلیل وضع جسمانی پادشاه و نیز بخاطر تمایل کاخ سفید به خروج هر چه زودتر ما از آمریکا، نمی‌توانست دوام پیدا کند، ولی به کجا می‌توانستیم برویم؟ وزارت خارجه آمریکا به ما اطلاع داد که حتی دولت آفریقای جنوبی که قبلاً با رفتن ما موافقت کرده بود، تغییر عقیده داده است. واقعا اهانت‌آمیز بود. احساس می‌کردم که ما در نظر همه مردم دنیا از جمله «مطرودین» بشمار می‌آییم، حتی در کشوری مانند آفریقای جنوبی که هنوز از سیاست «آپارتاید» پیروی می‌کرد و من هرگز مایل نبودم به آنجا قدم بگذارم...». (منبع ۱- ص ۳۴۱)

فرح: «۲۸ آذر ده روزی است که حال پادشاه خوب نیست. تصمیم گرفته‌اند طحال او را بردارند. اما کی و کجا؟ من خیلی نگرانم. امید من به ناامیدی مبدل می‌شود». (منبع ۱- ص ۳۴۲)

فرح: «مراسم تشییع جنازه در پنجم مرداد ماه ۱۳۵۹ یعنی دو روز پس از درگذشت پادشاه انجام گرفت. پیکر او به کاخ عابدین منتقل شده بود. در آغاز مراسم سرود شاهنشاهی نواخته شد... می‌دانید که در کشورهای مسلمان رسم بر آن است که زنان در پی تابوت حرکت نکنند، اما من در این مورد پافشاری کردم و رئیس جمهوری مصر به ما مورین گفت: «ما به میل فرح رفتار خواهیم کرد.» (منبع ۱- ص ۳۷۷)

اما دردناک‌تر از مرگ محمدرضا، سرانجام خفتبارمادروی تاج‌الملوک است. وی که خود را ملکه مادر می‌دانست در دیار غرب با وضعیتی خفت‌بار به دیار باقی شتافت. در حالی که اطرافیان و مدعیان شاهنشاهی حتی از خاکسپاری جنازه‌اش ابا کردند:

«پس از مرگ ملکه مقتدر پهلوی» جنازه او که در بیمارستان مرکزی نیویورک تک و تنها و در نهایت غریبی مرده و در روز مرگ هیچ کس بالای سر او نبود هفته‌ها روی زمین ماند و کسی برای دفن او اقدامی نکرد. پس از مرگ وی هیچ یک از بازماندگانش حاضر به پرداخت مخارج بیمارستان و مخارج کفن و دفن او نشدند و جنازه ملکه قدرتمند ایران برای نزدیک به دو ماه در بیمارستان، بلا تکلیف باقی ماند! ما که برای مدت چند ماه جهت ضبط نوارهای مصاحبه در اطراف او بودیم از این برخورد غیرانسانی با ملکه تاج‌الملوک شگفت‌زده شدیم، بویژه آنکه متوجه شدیم حتی رضا پهلوی نوه ارشد بانو تاج‌الملوک که وارث ثروت عظیم چندین میلیارد دلاری پدرش می‌باشد از پرداخت چند هزار دلار جهت انجام مراسم





مروری بر دفاعیات زندانیان سیاسی  
در بیدادگاه های شاه

## دفاع به نفع خلق!



امیرحسین مصلی

می کنند و در این راه مقدس جان می سپارند، اکنون خادمین وطن در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم می شوند و از بین می روند. تنها کسی که «از این محاکمه» استفاده می کند، دکتر محمد مصدق است و بس. این هم خواست خداست. چه از این خوبتر که من در راه ایران عزیز زجر بکشم؟ و چه از این بالاتر که من در دنیا مظلوم معرفی شوم؟» در آن لحظات تاسف بار دکتر مصدق که جملات خود را با گریه و تأثر شدید بیان می کرد با ذکر این موضوع که سیدالشهدا علیه السلام فرموده: «وقتی انسان برای مرگ آفریده شده، با شمشیر به مرگ برسد، ارزنده تر است.» افزود: «و چه افتخاری از این بالاتر که با رأی این دادگاه از بین بروم؟»

دکتر مصدق با این توضیح که «این جانب نمی خواهم عرض کنم که عواید نفت خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی مملکت و بالا بردن سطح زندگی مردم نمی کند، بلکه می خواهم این را عرض کنم که عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی و استقلال ما از بین نرود؛ یعنی مملکت را با عواید نفت معامله نکنیم.» در باب اتهام اصلی دولت خویش که همانا ملی کردن صنعت نفت بود چنین نتیجه گرفت: «برای ما چه فایده ای متصور است از اینکه از عواید نفت چیزی به ما برسد و آن را هم نتوانیم به میل و اراده خود مصرف نماییم؟ من به کرات گفته ام که یک خانه خراب که مالک بتواند از حق مالکیت

با سپری شدن بیش از سه دهه از تاریخ به وقوع پیوستن پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ماه سال ۵۷ به رهبری حضرت امام خمینی (ره) که از آن به عنوان آخرین انقلاب کلاسیک قرن بیستم یاد می شود، می توان تحلیل های متفاوتی از چرایی وقوع و بروز این رخداد تاریخی ارائه کرد زیرا که سرعت تحولات حرکت عظیم مردم ایران علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی خاصه در منطقه ای که رئیس جمهور وقت آمریکا به عنوان یگانه متحد کشورهای نفت خیز و البته دیکتاتوری خاورمیانه از آن به عنوان جزیره ثبات یاد می کرد آن هم تنها چند ماه قبل از سقوط حکومت فاسد و وابسته محمدرضا شاه پهلوی، هنوز که هنوز است بسیاری از تحلیلگران را به شگفتی وا می دارد تا این سوال را مطرح کنند که در دوران سرازیر شدن پول های هنگفت نفتی به سیستم حاکمیت شاهنشاهی چطور انقلاب سال ۵۷ شمسی توسط مردم ایران بخصوص قشر مستضعف جامعه رقم خورد؟ در این میان برای واکاوی این موضوع بازخوانی دفاعیات مبارزان محبوس سیاسی در بیدادگاه های رژیم ستم شاهی که فارغ از عقیده و مرام با روش های مختلف ضد سیاست های دستگاه موجود فعالیت می کردند، که البته امروزه برخی از آن روش ها توسط خود انقلابیون نفی می شود، بی گمان می تواند سند متقنی جهت تحلیل دلایل فوران به یکباره آتش چنین عصبانی از دل خاکستر مدفون زیر خاک دیکتاتوری پهلوی دوم باشد.

### گناه مصدق چه بود؟

با آنکه روند انقلاب اسلامی ایران از سال ۴۲ و با رهبری امام راحل آغاز شد اما عدم مشروعیت سلطنت محمدرضا شاه پهلوی در نزد مردم پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد علیه دولت مردمی دکتر محمد مصدق قوت گرفت. نخست وزیر محبوب در میان طبقات مختلف جامعه پس از دستگیری طی آخرین دفاعیاتش در دادگاه نظامی با قلبی آکنده از درد خطاب به رئیس دادگاه گفت: «در هر کجا افسران در راه آزادی و استقلال کشور خود جهاد

خود استفاده کند، به از قصوری است که در آن سکنی کنند، ولی نتوانند در خانه دخل و تصرفی بنمایند.»

نخست وزیر مردمی در ادامه این بیدادگاه با اشاره به اینکه «تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراتوری‌های جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین‌المللی درافکنده‌ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مال، خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت، بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را در نوردم» به کنایه می‌گوید: «من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تزییقات، از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی می‌دانم که سرنوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر خاورمیانه درصدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند.»

در انتها نیز مصدق پیامی برای مردم داشت بدین شرح: «چون از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان خواهیم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم به کار برده‌ام، خاموش خواهند کرد و دیگر جز این لحظه نمی‌توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم؛ از مردم رشید و عزیز ایران مرد و زن تودیع می‌کنم و تأکید می‌نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته‌اند، از هیچ حادثه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آنها خواهد بود.» دکتر محمد مصدق پس از حکم دادگاه با گذراندن سه سال حبس تا آخر عمر در خانه پدری اش در روستای احمد آباد تحت نظر بود.

### هشدار بازرگان خطاب به دادگاه

یکی از طولانی‌ترین محاکمه‌های مبارزان پیش از انقلاب دادگاه‌های اعضای نهضت آزادی بود که در سال‌های پس از کودتا پایبند به قانون اساسی مشروطه به فعالیت‌های اصلاحی در حوزه فرهنگ و سیاست می‌پرداخت، جالب است که بدانید آیت‌الله طالقانی یکی از بنیانگزاران این گروه بخاطر عدم به رسمیت شناختن این محاکمات از بلند شدن در جلسات دادگاه امتناع می‌ورزید، اما در جلسه شصت و یکم دادگاه اعضای نهضت آزادی در ۳۰ خرداد ۱۳۴۳ دادستان در اقدامی عجیب به نام نهضت آزادی هم چنین خرده می‌گیرد: «خود کلمه «نهضت آزادی ایران» جرم است، زیرا نهضت یعنی جنبش و آزادی، ضد بندگی. یعنی جنبش برای آزاد کردن ایران. آفتاب آمد دلیل آفتاب. ایران آزاد است، نباید جنبشی برای آزاد کردن آن باشد.» فردای آن روز، سرهنگ غفاری، وکیل مهدی بازرگان، یدالله سبحانی و ابوالفضل حکیمی پاسخ دادستان را چنین داد که: «اگر نهضت آزادی جرم است، آزاد زنان و آزاد مردان شاه هم جرم است و حزب دموکرات و جمهوری خواه آمریکا هم جرم است، زیرا آمریکا هم جمهوری است و هم دموکراسی است.» بلاخره در جلسه هفتم تیر بود که بازرگان دفاعیات مشهورش را بیان کرد: «ما آخرین سنگر دفاع از سلطنت مشروطه و قانون اساسی هستیم.

بعد از این اگر دادگاهی تشکیل شود با جمعیتی سر و کار خواهد داشت که واقعا و علنا مخالف رژیم است.» پس از بازرگان، دکتر سبحانی نیز به دفاع آخر از خود برخاست و در جواب دادستان گفت: «اگر اسم نهضت آزادی جرم است، باید خیلی‌ها را محاکمه کنید، زیرا حزب استقلال درست کردند.» با آنکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی مهندس مهدی بازرگان توسط حضرت امام به عنوان نخست وزیر دولت موقت برگزیده شد اما با استعفای اعضای این کابینه در پی ماجرای گروگانگیری سفارت آمریکا و همچنین رد صلاحیت نامزدهای نهضت آزادی در دور دوم مجلس عملاً پس از چندی فعالیت‌های این طیف سیاسی غیرقانونی اعلام شد.

### روایت منتظری پسر از مظلومیت پدر

پس از تبعید حضرت امام خمینی (ره) به نجف، بی شک قشر روحانیت یکی از منسجم‌ترین و گسترده‌ترین شبکه‌های مبارزه علیه ظلم موجود را تشکیل داده بودند تا به وسیله منابع مساجد و تکایا صدای حق طلبی اسلام را به گوش مردم برسانند، در این بین بسیاری از روحانیون آزادی‌خواه به حبس‌های طولی مدت نیز محکوم شدند اما زیر بار شکنجه‌های بی وقفه سازمان مخوف ساواک جهت بازگشت از راهی که انتخاب کرده بودند سر خم نکردند.

آیت الله حسینعلی منتظری و فرزند شهیدشان محمد منتظری از جمله روحانیونی بودند که سالها از عمر خود را در زندان‌های رژیم شاه سپری کردند.

محمد منتظری در دفاعیات مکتوب خویش می‌نویسد: «در جلسه ای نبود که اینجانب تحت شکنجه‌های گوناگون قرار نگیرم و با زجرهای زیاد بر من وارد نسازند و یا به انواع و طرق مختلف تهدید نمایند و یا توهین‌ها و دشنام‌های بی حد و حساب از آنها سر نزنند.» و با توضیح درباره آوردن ناگهانی یک زندانی سیاسی دیگر «آیت الله عبدالرحیم ربانی شیرازی» به مکان بازجویی افزود: «بنده هم از جهت دستور اسلام و حق استادی که معظم له به گردن اینجانب داشتند خدمت ایشان سلام کردم که ناگهان سیل فحش و دشنام به طرف من سرازیر شد که چرا سلام



یکی از طولانی‌ترین محاکمه‌های مبارزان پیش از انقلاب دادگاه‌های اعضای نهضت آزادی بود که در سالهای پس از کودتا پایبند به قانون اساسی مشروطه به فعالیت‌های اصلاحی در حوزه فرهنگ و سیاست می‌پرداخت، جالب است که بدانید آیت‌الله طالقانی یکی از بنیانگزاران این گروه بخاطر عدم به رسمیت شناختن این محاکمات از بلند شدن در جلسات دادگاه امتناع می‌ورزید

که مهدی رضایی، پس از محکوم شدن به سه بار اعدام در دادگاه بدوی و تجدید نظر نظامی، تیرباران گردید.

### حرف های گلسرخی به نفع خلق

در اوایل دهه ۵۰ با لو رفتن جلسات گروهی از روشنفکران چپ که به سازمان فداییان خلق سمپادی داشتند عده ای از این افراد که بعضاً از نویسندگان و شعرای معاصر محسوب می شدند به جرم واهی تلاش برای گروگانگیری ولیعهد شاه محکوم به اعدام شدند! البته در انتها با درخواست عفو اکثر اعضای این گروه از درگاه شخص شاه نسبت به جرم ناکرده خویش تنها دو نام بودند که از فرصت به وجود آمده در این محاکمات استفاده کردند و دست به افشاگری علیه حکومت زدند، کرامت الله دانشیان و خسرو گلسرخی.

خسرو گلسرخی در دادگاهی که به یکی از جنجالی ترین محاکمات پیش از انقلاب لقب گرفته است دفاعیاتش را چنین آغاز کرد: «ان الحیاء عقیده و جهاد، سخمن را با گفته ای از مولاحسین شهید بزرگ خلق های خاورمیانه آغاز می کنم. من که یک مارکسیست-لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستیم و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم.» این شاعر چپگرا با متذکر شدن این موضوع که «من در این دادگاه برای جانم چانه نمی زنم و حتی برای عمرم» افزود: «من قطره ای ناچیز از عظمت خلق های مبارز ایران هستم خلقی که مزدک ها و مازیارها و بابک ها، یعقوب لیث ها، ستارها و حیدر اوغلی ها، پسیان ها و میرزا کوچک ها، ارانی ها، روزه ها و وارطان ها داشته است. آری من برای جانم چانه نمی زنم چرا که فرزند خلق مبارز و دلاور هستم.»

گلسرخی با بیان تشابهات اسلام و سوسیالیسم بیان داشت: «هنگامی که مارکس می گوید: در یک جامعه طبقاتی ثروت در سویی انباشته می شود و فقر و گرسنگی و فلاکت در سویی دیگر در حالیکه مولد ثروت طبقه محروم است؛ و مولا علی می گوید: قصری برپا نمی شود مگر آن که هزاران نفر فقیر گردند، نزدیکی های بسیاری وجود دارد» و در ادامه نتیجه گرفت: «چنین است که می توان در این تاریخ از مولا علی به عنوان نخستین سوسیالیست جهان نام برد و نیز از سلمان پارسی ها و اباذر غفاری ها.»



کردی. بازجو چنان به طرف ایشان حمله کرد و به ایشان توپ رفت که بی سابقه بود، و با کمال بی ادبی گفتند: ای حمال... بعد فهمیدم که بر اثربازجویی های شبانه و آن شکنجه ها که نسبت به من وارد ساخته بودند، ناراحتی بر وجود ایشان مستولی شده بوده و به عنوان اعتراض، اعتصاب غذا فرموده بودند.»

شهید منتظری سپس بازجویی از پدرشان آیت الله منتظری در اتاق مجاور را با این مصداق نقل می کنند: «و آن روز هم از زجر و شکنجه بی بهره نبودیم.» فرزند آیت الله منتظری در ادامه با اشاره به این موضوع که «چنان از درد به خود می نالیدم و چنان پاهایم بسر شده بود و آنچنان چشمانم از کم خوابی و خستگی می سوخت که حد نداشت.» با قاطعیت تمام می گوید: «اما به شما عرض می کنم که اینجانب هیچ جرمی را مرتکب نشده و این اتهامات واهی و بی اساس می باشد و فقط به جرم دینداری بازداشت و این همه زجر و شکنجه های غیرانسانی را به من روا داشتند و سرانجام به پای میز محاکمه کشیده شده ام و چون خود را به هیچ وجه مجرم نمی دانم از خود دفاع نخواهم کرد.»

### دفاع رضایی از انفجار دفتر یک نشریه!

مهدی رضایی در دادگاهی که حکومت شاه در حضور خبرنگاران داخلی و خارجی راه انداخته بود ضمن توضیح دلایل انفجار دفتر نشریه مستهجن «این هفته» توسط سازمان و تأکید بر اینکه در آن دخالتی نداشته است، از اقدام خود برای انفجار بمب خفیف در پاسگاه راهنمایی سرچشمه که ناموفق بود، یاد کرد و ماهیت اینگونه عملیات را دفاع در برابر تهاجم رژیم شاه توصیف نمود. مهدی رضایی در دفاعیه که با قرائت آیه ای از قرآن کریم و استناد به نهج البلاغه آغاز شده بود با ذکر این مسئله که هدف، لقاءالله است، یعنی رسیدن به عالی ترین درجات کمال و صفات الهی، گفت: «هدف، فراهم آوردن چنان شرایطی است که همه انسان ها تحت آن شرایط به آخرین حد کمال و انسانیت برسند. هدف ما چیزی جز بهروزی خلق و در هم شکستن هرگونه روابط ظالمانه اجتماعی و اقتصادی و استوار ساختن تعالیم انقلابی اسلام در جامعه نیست» و در ادامه محاکمه نیز افزود: «من در این جا به اتهام عشق به خلق و پیکار در راه خلق محاکمه می شوم. هدف ما فراهم آوردن چنان شرایطی است که همه انسانها تحت آن شرایط به آخرین حد کمال و انسانیت برسند.» سرانجام در ۱۶ شهریور ماه ۱۳۵۱ در مطبوعات اعلام شد

گلسرخی با بیان تشابهات اسلام و سوسیالیسم بیان داشت: «هنگامی که مارکس می گوید: در یک جامعه طبقاتی ثروت در سویی انباشته می شود و فقر و گرسنگی و فلاکت در سویی دیگر در حالیکه مولد ثروت طبقه محروم است؛ و مولا علی می گوید: قصری برپا نمی شود مگر آن که هزاران نفر فقیر گردند، نزدیکی های بسیاری وجود دارد» و در ادامه نتیجه گرفت: «چنین است که می توان در این تاریخ از مولا علی به عنوان نخستین سوسیالیست جهان نام برد و نیز از سلمان پارسی ها و اباذر غفاری ها.»



خسرو گل سرخی با ذکر این مثال که «زندگی مولا حسین نمودار زندگی کنونی ماست که جان بر کف برای خلق‌های محروم میهن خود در این دادگاه محاکمه می‌شویم.» با نگاه خیره منحصر به فرد خویش خطاب به دستگاه فاسد شاه گفت: «او در اقلیت بود و یزید، بارگاه، قشون، حکومت و قدرت داشت. او ایستاد و شهید شد هر چند یزید گوشه‌ای از تاریخ را اشغال کرد ولی آن چه که در تداوم تاریخ تکرار شد راه مولا حسین و پایداری او بود، نه حکومت یزید. آن چه را خلق‌ها تکرار کردند و می‌کنند راه مولا حسین است. بدینگونه است که در یک جامعه مارکسیستی اسلام حقیقی بعنوان یک روبنا قابل توجیه است و ما نیز چنین اسلامی را اسلام حسینی و اسلام علی تایید می‌کنیم.»

گل سرخی سپس با اشاره به اتهام سیاسی در ایران که نیازمند اسناد و مدارک نیست خود را نمونه صادق اینگونه متهم سیاسی در ایران معرفی کرد به گونه‌ای افشاگرانه تاکید کرد: «در فروردین ماه چنان که در کیفرخواست آمده به اتهام تشکیل یک گروه کمونیستی توسط کسیکه حتی یک کتاب نخوانده است دستگیر می‌شوم. تحت شکنجه قرار می‌گیرم (یکی از اعضای ساواک فریاد می‌زند: دروغه) و خون ادرار می‌کنم بعد مرا به زندان دیگری منتقل می‌کنند آن‌گاه هفت ماه بعد دوباره تحت بازجویی قرار می‌گیرم که توطئه کرده‌ام. دو سال پیش حرف زدم و اینک به عنوان توطئه‌گر در این دادگاه محاکمه می‌شوم. اتهام سیاسی در ایران اینست که زندان‌های ایران پر است از جوانان و نوجوانانی که به اتهام اندیشیدن و فکر کردن و کتاب خواندن توقیف و شکنجه وزندانی می‌شوند. آقای رئیس دادگاه همین دادگاه‌های شما آن‌ها را محکوم به زندان می‌کند. آنان وقتی که به زندان می‌روند و برمی‌گردند دیگر کتاب را کنار می‌گذارند مسلسل بدست می‌گیرند.»

گل سرخی با متذکر شدن این مبحث که «باید به دنبال علل اساسی گشت معلول‌ها فقط ما را وادار به گلایه می‌کند چنین است که آن چه ما در اطراف خود می‌بینیم فقط گلایه است.» با شجاعت تمام گفت: «در ایران آنان را به خاطر داشتن فکر و اندیشیدن محاکمه می‌کنند چنانکه گفتم من از خلق جدا نیستم و نمونه صادق آن هستم این نوع برخورد با یک جوان، کسی که اندیشه می‌کند یادآور انگیز یسیون و تفتیش عقاید قرون وسطایی است.» این چهره فرهنگی با انتقاد به یک سازمان عریض بوروکراسی تحت عنوان فرهنگ و هنر که تنها یک

بخش آن فعال است و آن بخش سانسور است که بنام اداره نگارش خوانده می‌شود به مخاطبان این دادگاه یادآوری کرد: «هر کتابی قبل از انتشار به سانسور سپرده می‌شود درحالیکه در هیچ کجای دنیا چنین رسمی نیست و بدینگونه است که فرهنگ مومیایی شده که خاسته از روابط تولیدی بورژوازی کمپرادور در ایران است در جامعه مستقر گردیده است و کتاب و اندیشه مترقی و پویا را سانسور شدید خود خفه می‌کند» و در انتهای دفاعیاتش این سوال را مطرح کرد: «آیا با تمام این اعمالی که صورت می‌گیرد با تمام این خفقان می‌توان جلوی این اندیشه را گرفت؟» پس از اتمام دفاعیات رئیس دادگاه خطاب به خسرو گل سرخی گفت: «از شما خواهش می‌کنم از خودتان دفاع کنید. و گل سرخی در پاسخ گفت: «من دارم از خلق‌ام دفاع می‌کنم.» این مشاجره ادامه پیدا کرد و رئیس دادگاه بار دیگر تاکید کرد: «شما بعنوان آخرین دفاع از خودتون دفاع بکنید و چیزی هم از من نپرسید بعنوان آخرین دفاع اخطار شد که مطالبی آن چه که به نفع خودتان می‌دانید در مورد اتهام بفرمائید.» و گل سرخی با خشم و غرور باز هم گفت: «من به نفع خودم هیچی ندارم بگویم، من فقط به نفع خلقم حرف می‌زنم، اگر این آزادی وجود ندارد که من حرف بزنم می‌تونم بنشینم.» با این همه حکم اعدام دانشیان و گل سرخی هیچ تغییری نکرد و آنان را در بامداد ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ تیرباران کردند گل سرخی در قطعه ۳۳ بهشت زهرا ردیف ۸۴ شماره ۱۹ به خاک سپرده شد که محل دفن بسیاری از کسانی است که در مبارزه با حکومت پهلوی جان باخته‌اند.

باری؛ این نوشتار تنها گوشه‌ای از برگ‌های پرشمار دفاعیات زندانیان سیاسی پیش از انقلاب بود که با عقاید گاه درست بنابر ذات حق طلب آدمی و گاه غلط به دلیل عدم آگاهی، در راه آزادی خواهی و استقلال طلبی ملت ایران به مبارزه با دیکتاتوری شاه می‌پرداختند، بی شک با گذشت بیش از سه دهه از تاریخ انقلاب اسلامی می‌توان با تحلیل واقع بینانه‌ای نسبت به این اسناد تاریخی، عملکرد سیاسی و فرهنگی بسیاری از گروه‌های مخالف شاه و همچنین رژیم پهلوی را در راستای چرایی به وقوع پیوستن انقلاب اسلامی سال ۵۷ مورد تجزیه و تحلیل قرار داد تا چراغ راهی باشد برای آیندگان.

**مصدق پیامی برای مردم داشت بدین شرح: «چون از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان خواهیم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم به کار برده‌ام، خاموش خواهند کرد و دیگر جز این لحظه نمی‌توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم؛ از مردم رشید و عزیز ایران مرد و زن تودیع می‌کنم و تاکید می‌نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته‌اند، از هیچ حادثه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آنها خواهد بود.»**



## سخنرانی آیت الله طالقانی بر مزار مصدق

سعید محمدی

و وسائل نظامی و غیر نظامی در کمین ما نشسته اند»

مرحوم طالقانی ضمن اشاره به تجربه نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق، یکی از عوامل اصلی آن پیروزی را همدلی و همراستا بودن گروه‌های ملی و دینی در شروع حرکت می‌داند و عوامل شکست آنرا هم ناشی از گروه‌گرایی، سهم‌خواهی‌های افراد و جریان‌ات و غلبه نفسانیات و مهمتر از همه نفوذ دستگاه‌های جاسوسی کشورهای خارجی در صفوف مبارزان میدانند. او معتقد است که نهضت ملی پیش از آنکه با وقوع کودتای ۲۸ مرداد از بین برود از درون دچار فروپاشی و گروه‌گرایی و سهم‌خواهی شده بود و نیروی خارجی تنها زمانی توانست کودتا را به پیش برد که زمینه‌های داخلی آن آماده شده بود. خود او در این باره

سخنرانی مرحوم طالقانی در آرامگاه دکتر مصدق تنها به فاصله اندکی بعد از پیروزی انقلاب و استقرار دولت موقت بیان شده و شاید جزو آخرین سخنرانی‌های ایشان می‌باشد. یکی از ویژگی‌های این مراسم حضور پرشمار اکثر جریان‌ات سیاسی و اقشار مختلف مردم بود. حضوری که قلعه احمد آباد هرگز به خود ندیده بود و بعد از آن هم هیچگاه تکرار نشد.

لحن سخنان طالقانی در آن سخنرانی برخلاف بسیاری از انقلابیون آن دوران، چندان تند و آتشین نیست. هر چند خود او اصل انقلاب را قبول داشت. لحن او بیشتر تذکر و نه و انتقاد است. انتقاد از خطاها و اشتباهات دوران نهضت ملی شدن، البته کمی خستگی و صراحت لهجه و نوعی نگرانی نسبت به آینده انقلاب را هم میتوان در محتوای سخنرانی مشاهده کرد.

محور اصلی سخنان او هشدار نسبت به ایجاد انحراف در روند انقلاب بود: «من اعلام خطری پیش بینی میکنم همه ما در شرایط ۲۸ مرداد و حتی بدتر از آن هستیم دندان‌های آنها (عوامل استعمار و استبداد) تیزتر و عقده‌هاشان بیشتر شده است سراپا علیه ما خشمند با همه دسیسه‌ها

چنین می گوید: «پیش از ضربه خارجی، ضربه از درون خود خوردیم. همانطور که انواع میکروب ها پیرامون انسان موجود است ولی همین که بدن علیل شد و زخم و جراحتی پیش آمد از همانجا بیماری نفوذ پیدا میکند. در روحيات و افکار انسان هم به همین شکل است.»

همچنین در جای دیگری از سخنرانی میگوید: «عوامل استعمار و استبداد داخلی و جاسوسان، اطراف این قدرتها شروع به تفحص کردند و نقطه ضعف ها را یافتند. به فدائیان اسلام گفتند شما بودید که این نهضت را پیش بردید فدائیان می گفتند ما حکومت تامه اسلامی می خواهیم به آنها گفتند دکتر مصدق بی دین است یا به دین توجهی ندارد و خواسته های شما را نمی خواهد انجام دهد، آنها به دکتر مصدق می گفتند فدائیان اسلام جوانانی پرشور و تروریست هستند باید از آنها بپرهیزید. دوباره آمدند سراغ مرحوم آیت الله کاشانی باز از راه نفسانیات که این نهضت از آن توست دکتر مصدق چکاره است؟ تمام دنیا بدست توست و جاسوسانی را که ما از نزدیک میشناختیم دور آن پیرمرد را گرفتند و او را از مصدق جدا کردند.»

با نگاهی به نحوه نفوذ دستگاه های امنیتی - اطلاعاتی کشورهای خارجی در ایران درمی یابیم که نحوه دخالت و نفوذ آنها در ایران بیشتر از آنکه به صورت مداخله آشکار در تصمیم گیری ها و حضور فیزیکی باشد، همانند نقشی که بریتانیا در هند داشت، بیشتر به صورت غیر مستقیم و نامرئی بوده است. این نوع روش های مداخله دلائل متعدد جامعه شناسانه و تاریخی دارد که امکان طرح آن در این مجال فراهم نیست. حال با این فرض کمی ساده انگارانه خواهد بود اگر نفوذ سرویس های امنیتی بعد از انقلاب را خاتمه یافته تلقی نماییم. در این زمینه میتوان به نقش حزب توده که بیشتر حافظ منافع و سیاست های شوری در ایران بود اشاره نمود. یکی از تئوری ها و یا سناریوهایی که حزب توده در ایران بعد از انقلاب به جد دنبال میکرد تئوری «خیزش لنینی» است. در تعریف لنینی از انقلاب، کمونیست ها انقلاب نمی کنند. جهش یا انقلاب وقتی صورت می گیرد که اوضاع و احوال درونی جامعه و نابسامانی و نارضایتی به حدی برسد که نیروهای حاکم، دیگر نتوانند بر مردم حکمرانی کنند و مردم حاضر نباشند، یعنی نتوانند که دیگر حکم حاکم را بشنوند و اجرا کنند. در چنین شرایطی تغییر انقلابی رخ خواهد داد و حزب کمونیست باید آماده بوده باشد تا وارد صحنه شده و با یک خیزش رهبری انقلاب را در دست بگیرد.

موضوع بعدی که مرحوم طالقانی به آن اشاره میکند خصلت «زود خواستن» و «زیاد خواستن» است در این مورد هم ضمن اشاره به ملی شدن صنعت نفت در ایران می گوید: «نفت به روی استعمار بسته شد، اما همان کارگران و کارمندی که در دوره تسلط انگلیسی ها سربزیر بودند، تحریک شدند. پول نداشتیم اما حقوق شان داده می شد ولی هر روز بهانه ای داشتند که ما مسکن، تأمین بهداشت و چه و چه می خواهیم. آقا بگذارید قدری نفس بکشیم؟ در مقابل غول استعمار بگذارید ما حواسمان جمع باشد، این ملت از آن شماس است. نفت مال شماس است»

یکی از مشکلات اصلی جوامع انقلابی، افزایش سریع سقف مطالبات مردم و انتظار عملکرد سریع، قاطع و خلق الساعه از دولت مستقر بعد

از انقلاب می باشد. یکی از مسائلی که دولت موقت هم با آن درگیر بود لفظ عدم قاطعیت از طرف مردم و اکثریت انقلابیون بود. تعبیر مهندس بازرگان از دولت خود به «فولکوس واگن» در جواب کسانی بود که معتقد بودند دولت به اندازه کافی قاطع و انقلابی عمل نمیکند.

بر خلاف دیدگاه مرحوم مهندس بازرگان که معتقد به حرکت گام به گام بود، شماری از مارکسیست ها و از جمله لنین بعد از انقلاب اکتبر در روسیه معتقد بودند که پس از انقلاب، پیش از هر چیز باید توده های مردم را آرام کرد و به خواسته های آنها پاسخ مثبت داد و پس از محکم شدن پایه های حکومت میتوان در آنها تجدید نظر کرد. سیاست اقتصادی نپ (یک گام به پیش - دو گام به پس) همان سیاست تجدید نظر طلبی بود که لنین پس از اتمام دوره کمونیسم جنگی در روسیه پیاده نمود.

یکی دیگر از محورهای سخنرانی طالقانی اشاره به چپ روی هاست ایشان ضمن اشاره به دوران دکتر مصدق می گوید: با عده ای جوانان ناپخته آلت دستشان و شعار پشت سر شعار، چه شعاری مصدق را متهم کردند که طرفدار آمریکا و امپریالیسم است. او را متهم کردند که اهل سازش است. آیا این اتهامات به مصدق، به این شخصیتی که در تاریخ امتحان خود را داده و ۵۰-۶۰ سال در مبارزه بوده است، می چسبید؟ فراخور مصدق و نهضت ملی بود؟

ردپای این نوع عملکردها و انگ زنی ها را هم میتوان بوضوح در زمان استقرار دولت موقت مشاهده نمود. هر چند که برخی از افراد و جریاناتی که سوابق روشن مبارزات ملی در کارنامه خود داشتند هم به ورطه این نوع ادبیات که عمدتاً نشأت گرفته از تفکرات حزب توده بود غلتیدند. الفاظی نظیر جاده صاف کن امپریالیست، لیبرال، بورژوا و... در زمان استقرار دولت موقت سکه رایج روز بود و حزب توده بدان دامن میزد. با نتیجه گیری از آخرین هشدارهای آیت الله طالقانی در سخنرانی احمد آباد درمی یابیم که اکثر گفته های ایشان هیچگاه به درستی از طرف افراد و گروه های سیاسی مورد تأمل واقع نشد و اگر اینچنین می شد بدون شک وضعیت مملکت و گروه های سیاسی الان به گونه دیگری بود.

## مقدمه محوالموهوم و صحوالمعلوم

بقلم فاضلانه دانشمند گرامی آقای سید محمود طالقانی



آیت‌الله سید محمود طالقانی در مقدمه کتاب «محوالموهوم و صحوالمعلوم» تالیف سیداسدالله موسوی از فضیلهای برجسته شیعه ضمن بر شمردن پیشینه اجتماعی و سیاسی ایشان و همچنین‌طور فعالیت‌های مبارزاتی این عالم بزرگوار می‌نویسد: «نظر کلی مولف کتاب این است که انحطاط وضعیتی عمومی مسلمانان اثر پراکندگی است که قوای فکری و استعداد عقلی مسلمین مصروف تضعیف یکدیگر شده و در نتیجه آن، هم قوای اجتماعی و هم روح ایمان و عقیده را در آن ناتوان کرده و موجب تسلط بیگانگان شده، و چاره این انحطاط و زبونی آنستکه مسلمانان به کتاب و سنت جامعه برگردند و روح توحید در عقیده و قوارا تجدید و تقویت نمایند و آنچه از موارد اختلاف به کتاب و سنت جامعه تطبیق نمی‌نماید مطرود شود یا مسکوت بماند.»

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ  
وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا  
فَقُولُوا أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (آیه ۶۴ سوره آل عمران)

ای اهل کتاب برتر آئید و بگرائید به سوی یک سخنی که میان ما و شما یکسان است تا جز خدای را نپرستیم و به او هیچگونه شرک نیاوریم و کمتر از مقام خدائی بعضی بعض دیگر را ارباب نگیریم، پس اگر از این دعوت روی گردانند بگوئید: گواه باشید که همان مائیم تسلیم شونده.

این سرلوحه و نخستین دعوت پیمبران است، دیگر اصول اعتقادی و اخلاقی و شرایع و قوانین شعاع‌ها و دوائر این نقطه مرکزی اند. این انقلاب فکری و اجتماعی انبیاء است که از انقلاب و تحول درونی و باطنی بشر آغاز گردیده که همان برگشت جهت فکر است به سوی مبدا قدرت و حیات و هم آهنگ ساختن فطرت نالوده انسان با نظام جهان، پایداری پیمبران برای ایجاد چنین انقلابی بود که یکسره وضع باطن و ظاهر زندگی بشر واژگون را برگرداند و مستقیم به سوی حق دارد، بدینجهت در هیچ حال و هیچ جا از اعلام این راز رستگاری کوتاه نیامدند. قرآن نوح را در حال جدال با قوم سرسخت و جاهل و هنگام ساختن کشتی و بر فراز طوفان و ابراهیم را در میان غار و رصدخانه توحید و در حال کوفتن تبر بر پیکر بت‌ها و در درون شعله‌های آتش و بالای پایه‌های کعبه و زیر آفتاب سوزان، اسماعیل را در حال همکاری با پدرش و زیر کاد و اسحاق و یعقوب را در میان کسان و در بستر مرگ و حال احتضار و یوسف را در تاریکی زندان و بالای کرسی قدرت و موسی را در برابر فرعونیان و در بیابان تیه، و عیسی را با حواریون بیابان گرد پلاس پوش و بالای چوبه دار و خاتم پیمبران را در میان مکه و بالای کوه‌ها و در میان بیابان‌ها و میدان‌های جنگ، همه اینها و پیروان اینها را که پیشروان انقلاب فکری بشر بودند در حال اعلام این حقیقت و کوشش برای این انقلاب عقلی و فکری می‌نمایند. از همان وقتی که بشر استعداد درک این حقیقت را یافت و از محکومیت غریزه برتر آمد بذر آن را پیمبران افشانند ولی شاخه و برگ آن از نفوس چنانکه باید سر برنیورد تا در اجتماع و روابط زندگی افراد سایه افکند، در دعوت و شریعت اسلامی این حرکت و انقلاب از فکر و عقیده شروع شد و تا چندی بر همه جهات زندگی پرتو افکند. مقصود و هدف نهائی انقلاب اسلامی همین است که نور و نیروی کلمه توحید از نقطه اصلی و مرکزی فطرت و ضمیر بشری دایره‌های پدید آورد و اندک اندک این دایره‌های نورانی اخلاق و اعمال فردی آنگاه روابط زندگی و نظام اجتماعی را فراگیرد و همه را تبدیل به نیرو و حرکت گرداند و با قانون مقتدر تکامل و نظام جهان هم آهنگ سازد و -در این محیط جاذبه عمومی حق- افراد و اجتماع بشری را از خروج و سقوط نگه دارد. راز کلمه -قولوا لا اله الا الله- تفلحوا- در همین است که از اعتراف به زبان و تاثیر در وجدان این تحول فکری آغاز گردد آنگاه در خارج فکر تحقق یابد و از هر بند بندگی و قید عبودیت غیر حق برهاند، این همان رستن و رستگاری از بندهای شهوات و اوهام بشری است، محیط جاهلیت در اصطلاح دین، آن محیطی است که مردمش گرفتار بندهای شهوات و اوهام و بندگی

غیر حق باشند و محیط اسلام محیط رستگاری از اینهاست، بت‌های جاهلیت سایه‌های تاریکی از اوهام مغزها و اندیشه‌های تهی از نور ایمان بوده است چنانکه بندگی و تن دادن به اراده و قوانین و رسوم و عادات بشری صورت دیگری از جاهلیت و بت پرستی است، محیط توحید خلق را از اوهام به سوی نور ایمان و از ذلت قوانین و عادات بشری به سوی عز اسلام می‌رساند، چنانکه محیط شرک و جاهلیت از نور فطرت به سوی تاریکی شرک و اوهام پیش می‌برد: «الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات.»

بنابراین توحید تنها یک عقیده قلبی نیست که انسان را به سوی عبادت و معابد می‌کشاند و همین در کارهای عبادی بکار آید و تنها یک مسئله فلسفی و کلامی نیست که با دلیل و برهان اثبات شود و به همین جا متوقف گردد، بلکه حقیقتی است که باید در فکر و عقل و عمل تحولی پدید آرد و جهت زندگی و وضع اجتماعی را برگرداند و بنای دیگری بر اساس حاکمیت خداوندی که همه جهان ظهور اراده و حکومت مطلق اوست برپا دارد و انسان را از ضیق دنیا برهاند و چشم انداز فکرش را وسیع و شخصیتش را مستقل گرداند، شعار این حقیقت: -لا اله الا الله- است که جمله «لا اله الا الله» نفی هر اراده و پرستش و پناهندگی است و «الا الله» اثبات اینها است برای معبود به حق. در هم شکستن بت‌ها و کاخ‌های حکومت‌ها و قانون‌سازی‌های بشری و بلند کردن شمشیر و تبر ظهور جمله نخستین و بنای مساجد و صفوف عبادت و اجراء احکام خداوند ظهور جمله دوم است و شعار دیگر آن کلمه: «الله اکبر» است که در نماز با برداشتن دو دست که اشاره به پشت سر افکندن هر خاطره و هر اراده و هر عظمت غیر حق می‌باشد، هم آهنگ است، بانگ اذان و جمله‌های آن و تکرارش در مفاصل زندگی شبانه‌روزی اعلام همین انقلاب و تحول و فرمان رستاخیز است به شرط آنکه گوینده و شنونده سر آن را درک کند و برای انجام این فرمان برخیزد، چنانکه تاریخ نشان داد این بانگ، مردمی را برانگیخت و انقلابات و صفوف جهاد را ایجاد نمود ولی امروز که مفهوم این ندای آسمانی درک نمی‌شود و



نیست. (۱)

پس اصلاح اخلاق و عادات و در نتیجه اجتماع بشری را باید از مبدا برتر از انقلاب اجتماعی و تعالیم اخلاقی جستجو نمود.

اسلام - با نظری که به حکومت و نظام اجتماع و اقتصاد و اخلاق دارد و اهمیتی که به این‌ها می‌دهد - در آغاز دعوت اینها را مورد توجه مستقیم قرار نداد، این رسول گرامی با آن قدرت معنوی و نفوذ کلمه و صبر به آسانی می‌توانست تحریک احساسات قومی و ملی عرب را نماید و همه را زیر پرچم ملیت (ناسیونالیسم) گرد آورد و حکومتی تأسیس کند آنگاه اصلاحاتی نماید، می‌توانست با موعظه و تعالیم اخلاقی، مکتبی تأسیس نماید و مردمی را از جهت خلق اصلاح نماید ولی با راهنمایی وحی الهی میدید که اصلاح و حرکت بشر باید از مبدا عالی تری آغاز گردد که همان مبدا فکر و عقیده است، می‌دید تا بشر خود را مستقل و غیر مسئول می‌داند و در محیط تاریک غرائز و شهوات به سر می‌برد پیوسته برای خود بت‌هایی می‌تراشد و در برابر آنها خضوع می‌نماید، تا فکرش به سوی اراده مطلق برنگردد و به نور ایمان، محیط وسیع جهان را ننگرد و خود و آثار خود را جاویدان نبیند تعالیم اخلاق و پند و موعظه اثر ریشه داری برای او ندارد، با کلمه مختصر و پر معنای توحید، قیام و به مردمی که جز محیط ماده و چهار دیوار ظواهر طبیعت را نمی‌دیدند اعلام بقا نمود. با این قیام و اعلام استعدادهای انسانی، مردمی را برانگیخت و چشم آنها را گشود و اخلاق آنها را از پستی به عالیترین مقام انسانی بالا برد، چنانکه هر یک از آنها رمزی بودند از اینکه غیر از ماده و لذات جسدی، حقیقتی و وری قوای طبیعی جهان، قدرت قاهره وجود دارد و برتر از این زندگی فانی حیات جاودانی هست و نمونه‌های عالی فضائل خلقی از شجاعت و وفا و گذشت و عواطف از میان آنها برخاست که هیچ مکتب اخلاقی و تربیتی در تاریخ چنین نمونه‌هایی را نشان نداده، همان مردمی که پیش از این جز مال و بت‌های ساخته از آن چیزی در نظرشان ارزش نداشت ثروت‌ها و جواهرات با خاک و سنگ در پیش چشمشان یکسان گردید و جز برای خدا سر تعظیم فرود نمی‌آوردند. نه فقر آن‌ها را زبون می‌ساخت و

برای تنها عبادت بی روح گفته می‌شود آن اثر را نمی‌نمایاند، اگر دوباره مسلمانان تجدید حیات نمایند و این ندا را در دنیای شرک و ماده پرستی و ستمگری سر دهند می‌توانند نظامات واژگون بشری را براندازند و نظام نوین توحید در عبادت و فکر و قوا را برقرار سازند.

آیا برای نجات بشر در آن دوره جاهلیت بت تراشی و بت پرستی و در این جاهلیت به صورت تمدن ماده و شهوت پرستی چاره‌ای جز این تحول و تغییر جهت می‌توان یافت؟!

در زمان جاهلیت پیش از اسلام دنیا و محیط عرب گرفتار هر نوع هرج و مرج اخلاقی و اقتصادی و ظلم و خودسری بود، ملت‌ها در آخرین حد ذلت و پستی به سر می‌بردند، چنگال حکام و سودپرستان تا استخوان توده‌های بی پناه فرو رفته بود، استعدادهای و قوای بشری رو به فساد می‌رفت، در چنین دنیایی اگر مرد نیرومند خیراندیشی قیام می‌کرد تا حکومتی وسیع یا در یک گوشه ایجاد کند و به وسیله آن قوانینی تنظیم نماید و روش اقتصادی و اخلاقی موجود را تغییر دهد، آیا روی این هدف با تشکیل حزب و دسته و نام‌های جدید می‌توانست کاری از پیش برد، و به فرض آنکه برای چند روزی کاری از پیش می‌برد قابل دوام و بقا برای چندی یا همیشه بود؟ اینگونه اصلاحات سطحی و نامی نه آن روز می‌توانست درد و رنج بشر را درمان نماید نه امروز، امروز هم انقلابات و سیستم‌ها نتیجه فشار و رنج و احساسات مردم است. بدین جهت دوراندیشی و پیش بینی درست و عقلانی قانع کننده‌ای در میان نیست فقط جنبش احساسی و عکس العمل است و هیچ توجهی به این نیست که همه دردها و رنج‌ها و بیماری‌ها نتیجه طرز تفکر بشر است و تا آنگاه که انقلاب و تحولی در عقل و فکر پیش نیاید همه علاج‌ها سطحی و موقت است، نتیجه انقلاباتیکه از فکر و عقل شروع نشود از میان بردن طبقه یا فردیست و جایگزین نمودن فرد و طبقه دیگر و از میان بردن ستمگرانیست و جایگزین ساختن ستمگران تازه نفسی که با نام‌ها و عناوین دیگری به حقوق خلق بتازند.

اکنون فرض می‌نمائیم که مردمی متفکر و اصلاح طلب در دنیا پیدا شدند و تحت تاثیر تلقینات حکومت‌ها و مطالب مکرر اوضاع کنونی دنیا قرار نگرفتند و با فکر روشن و روح با صفا یا در نتیجه تجربیات پی در پی متوجه شدند که نظامات بشری معمولی نمی‌تواند این کابوس وحشت و انحطاط بشری را از میان بردارد و باید از راه اصلاح نفوس و تغییر در اخلاق و عادات عمومی مردم را هدایت نمود و به نشر کتاب‌های اخلاقی و بهداشتی و پند و موعظه پرداخت، آیا از این راه نور آمیدی می‌درخشد و موفقیت اعجاز‌آمیزی پیش بینی می‌شود؟ اگر از آینده خبر نداریم وضع کنونی و گذشته دنیا در پیش چشم همه است مواضع گویندگان و کتاب‌های اخلاقی و علمای اخلاق همه جا را پر کرده و در هر خانه‌ای کم و بیش دیده می‌شود ولی اثر و نتیجه آن تا چه اندازه است، می‌نگریم! چرا، زیرا که بشر مادی که سمت حرکت و توجهش به سوی ماده یعنی یگانه وسیله شهوت و لذات حیوانی است تا آنجا اخلاق را می‌پسندد که مقدمه و وسیله شهوت و لذات حیوانی است تا آنجا اخلاق را می‌پسندد که مقدمه و وسیله رسیدن به همان هدف و بتش گردد، زیرا سازمان درونی و نفسانی بشر آنقدر به هم پیچیده و مرموز است که برای انسانی مانند خود مستقیم داشتن و از میان بردن ریشه عادات و رذائل ممکن

نه رنج و مصیبت از پایشان در می آورد و نه ثروت و نعمت و پیروزی مغرورشان می کرد.

ایمان و توحید مانند خون در رگ و پیشان جاری بود و در آشکار و نهان بر نفوسشان حکومت می کرد، در زیر شعاع وحی و تربیت نبوت، اوهام و اخلاق جاهلیتشان ذوب گردید و نفوسشان در قالب نوین ایمان و فضیلت درآمد، پرتو نبوت ترازوی سنجش حق و عدل را به دست عقل فطری و بازوی عملشان داد، همان مردم پراکنده و کینه جو به صورت پیکر واحدی درآمدند که در میان خود بسی مهربان و متواضع شدند و در برابر دشمنان حق و عدل بسی محکم و استوار گردیدند. «اشداء علی الکفار رحماء بینهم»

اعضا و عناصر اولی این پیکر زنده آن مؤمنین به حقی بودند که در آغاز دعوت اسلام و در آن محیط تاریک و وحشت با نور بصیرت فطری خود حق را شناختند و به آن گرویدند، در آن روزهایی که نه آثار پیروزی احساس می شد و نه امید رسیدن به مال و مقامی در میان بود، در برابر خود جز صفوف کینه جو و متعصب قریش و عرب را نمی دیدند و از ایمان خود جز شکنجه و مرگ و دربدری بهره ای نمی بردند، این ها بودند که تربیت چندین ساله دوران بعثت و هجرت ریشه های جاهلیت را از قلوبشان کند و فکر و اخلاقشان برومند گردید، قدرت حرکت و پیشرفت را این ها پدید آوردند، طوفان تحول و انقلاب ایمانی از این ها برخاست و در دنیا پیشرفت تا مردم جهان را از بندگی بت ها و کسانی که خلق خدا را به بند بندگی خود کشیده بودند نجات دهند و زنجیرهای عادات و قوانین بشری که بندهایی بر مردم بود بگسلانند: «لیضع عنهم اصرهم و الاغلال اللتی کانت علیهم» این همه آثار و نتایج انقلاب فکری و توحیدی و روح مقتدر ایمانی این دسته مردم بود در پرتو آیات قرآن و تربیت رسالت، تا آنجا که اعمال و جهادها در پرتو این عقیده و فکر و موج آن بود به آسانی پیش می رفت و بر ملل دیگر سایه می افکند و جز کسانی که ضمیرشان تاریک و روحشان مرده و خودپرستی و حکومت ظالمانه بر مردم و غلبه غرائز حیوانی روح انسانیشان را مسخ کرده بود، دیگر مردم این دعوت را می پذیرفتند و به این نور هدایت می شدند زیرا آن را با فطرت و روح انسانی خود سازگار می دیدند و حقیقت این دعوت را درک می کردند و در پناه آن خود را از زندان فشار طبقات و حکام آزاد می کردند.

دسته دیگر نومسلمانان و اشراف و سران عرب بودند که پس از فتح مکه و نیرومندی اسلام از ترس شمشیر مجاهدین و طمع به بهره های اسلام گرویدند، اینها مردمی بودند که تربیت و روح اسلام در قلوبشان نفوذی نداشت و از زبانیشان تجاوز نکرد، در زیر پرده اسلام شرک و اوهام و اخلاق جاهلیت را با خود داشتند و معنای جهاد اسلامی را که برای رضای خدا و در راه اجرای حکم خدا و اثبات حکومت خدا است درست درک و تعقل نمی کردند: «قالت الاعراب اَمنّا قل لَمَ تَؤمِنُوا ولیکن قولوا اسلمنا و لَمّا یدخل الایمان فی قلوبهم».

در ثلث قرن اول عرب نو مسلمان متحرک به حرکت شدید اسلام و مقهور نبوت و دسته پیشروان و اولین بود بدین جهت روح توحید و قوانین اسلام حاکمیت داشت و آثار تربیت رسول اکرم در دل ها باقی بود - اگر آن دوره را دوره نورانی اسلام و نمونه تاریخی این انقلاب

فکری می دانیم نظر به اشخاص و مردمی که زمام خلافت را تا اوائل حکومت عثمان به دست گرفتند نیست چه اینها هر یک به نوبه خود لغزش ها و انحراف های مسلم داشتند که هیچ منصف و مطلع از تاریخ نمی تواند انکار نماید، تنها از این جهت است که در هیچ دوره ای پس از آن آنچنان روح توحید و احکام اسلام حاکم بر همه نبوده و عدل اسلامی اجرا نشده - امیرالمؤمنین علی در این دوره با آنکه بر کنار بود به زمامداران گوشزد می کرد: من تسلیمم تا آنجا که امور مسلمانان سامان یابد و حکم خدا اجرا گردد.

پس از این دوره که اشعه وحی و نبوت از دل ها و مسلمانان به حق از دنیا رخت برچیدند، عصبیت ها و آثار جاهلیت از زیر پرده پی درپی ظاهر شد و افراد آن سربرآوردند و کارها را بدست گرفتند، در حکومت عثمان این خطر اسلام کش ظاهرتر شد و در زمان معاویه یکسره روح و قوانین اسلامی از میان رفت و خلافت بصورت سلطنت استبدادی درآمد، پس از این سلاطین و زمامداران یکسره به عیش و نوش سرگرم شدند و بیت المال مسلمانان را وسیله کامرانی خود و اطرافیان خود قرار دادند و دین را وسیله حفظ قدرت خود ساختند و احکام حقوقی و سیاسی و اقتصادی اسلام که با مزاحشان سازگار نبود تعطیل کردند، حکومت الهی و قرآنی از میان رفت و علما سرگرم جدل در مسائل بی مغز کلامی و عرفانی شدند.

زمامداران برای انحراف افکار از جوهر دین این سرگرمی ها را تشویق می نمودند، دستجاتی از معتزلی و اشعری و قائلین بحدوث یا قدم کلام و جبر و تفویض و عینیت و غیریت صفات و چگونگی علم الهی در برابر هم صف بندی کردند در هر دوره ای دسته ای از طرف دستگاه های خلافت با پول و مقام تائید می شدند و دسته دیگر را کنار می زدند، این وضع بطور کلی در همه کشورهای اسلامی جریان داشت، در ایران بخصوص علل و عوامل دیگری در کار بود که توده مردم را از انقلاب عمیق فکری و توحیدی اسلام برکنار می داشت: زیرا بیشتر کسانی که حامل اسلام به ایران بودند روح تربیت اسلام را فاقد بودند و عصبیت قومی و خوی جنگجویی را همراه داشتند به این جهت عدل و مساوات قوانین اسلامی چنان که باید عملی نشد بلکه

اقتصادی و مادی «مارکس» بهم بافته شده. از نظر این فلسفه‌ای که جای دین، اذهان بیشتر طبقات حاکمه و سرمایه‌داران را گرفت، رحم و شرافت و حیا و عفت مفهومی ندارد، بلکه این معانی انسانی و وجدانی نماینده ضعف و ناتوانی است و اگر از این معانی اخلاقی نامی و به آن دعوتی هست همان در حدود کلیسا است اما در کاخ‌های سیاستمداران و در مراکز سرمایه‌داران و گرداننده‌های چرخ‌های اقتصاد هیچ نفوذی ندارد، این فلسفه -با اخلاقی که متکی به ایمان به خداوند و مسئولیت در برابر او و به معاد و نگرانی از عذاب باشد- یا اخلاقی که به معنای کمال نفس و هم‌آهنگی قوای درونی بشر باشد ضد و ناسازگار است، آن خلقتی که در اروپا و دورنمای آن دیده می‌شود همانقدر است که وسیله برای سود و جلب دیگران باشد به آن اندازه‌ای که گران فروش آزند. یا شهوت‌رانی فریبکار بخواهد مشتری جلب کند یا زنی را بفریبد، این معنای خلق که مورد ستایش مردمان سطحی است بیش از غرائز حیوانات درنده نیست که حیوانی ضعیف‌تر را بدرد و با بچه ناتوان خود در میان گذارد، نتیجه این فلسفه حیات که جای دین را گرفت جز جنگ و استعمار و استعباد و خوردن قوی ضعیف را با هر سلاخی (گرچه نظام ظاهری اخلاقی باشد) نیست. این تمدن که ترکیبی از محصول این فلسفه و علوم تجربی و اختراعات و صنایع حیرت‌انگیز با لوازم و آثار نیک و بدش است به سوی سرزمین‌های اسلامی روی آورد، در همان زمانی که عوامل گذشته تاریخی قوای روحی و جسمی مسلمانان را از کار و حرکت انداخته و دل‌ها از نور و نیروی توحید و ایمان، و مغزها از علوم سودمند و فکر صحیح، و دست‌ها از سرمایه‌های طبیعی تهی بود، ناچار مسلمانان در مسیر طوفان این تمدن قرار گرفتند و درهای کشورها را به روی آن گشودند و کلیدهای ثروت خود را بدست عمال مغرور آن دادند و از همه چیز آن کورکورانه تقلید کردند و سیاست و قانون و نظام و فرهنگ آن را پیروی کردند بدون آنکه به خود آیند و بیاندیشند که این تمدن به کجا می‌رود و هدف و مقصود نهاییش چیست؟! این بود اجمالی از سیر تاریخی و روحی انقلاب اسلامی در عموم سرزمین‌های اسلامی و ایران

ایرانیان از حقوق اسلامی بهره‌مند نشدند و برای کوتاه نمودن دست آنها از پست‌ها و سهم عادلانه بیت‌المال نام‌موالی را بر آن‌ها نهادند، ایرانی در برابر این فشار ناچار می‌کوشید تا ملیت که یگانه مرکز اتکانش بود نگهدارد، همراه قیامهایی که در گوشه و کنار می‌شد عوامل و سران این قیام‌ها آثار و عقاید قبل از اسلام را در فکر مردم زنده می‌داشتند و گاهی برنگ اسلام می‌آمیختند، دور بودن توده ایرانی از زبان قرآن و سنت و عدم تفاهم آن به حفظ رنگ‌های عقیده‌ای پیش از اسلام کمک می‌کرد. ایرانی با استعداد و هوش مخصوص به خود نمونه‌های عالی تربیت و عدل اسلامی ائمه هدی را که وارثین روحی و خوئی رسول اکرم بودند شناخت و به دامن و لاء آنان چنگ زد، سیاستمداران ایران اتکا به مقام معنوی و طهارت و فضیلت و مظلومیت ائمه طاهریین و علویان را وسیله مقاومت در برابر عرب و ترک قرار دادند و گاهی در محبت و ولاء اهل بیت راه غلو پیش گرفتند و دستگاه‌های قلندری و عرفان بافی و خانقاه-نشینی و شاعر پیشگی را پدید آوردند و در زیر پرده این عنوان‌های دینی منطق اساسی قرآن و ائمه هدی پوشیده شد و این عوامل و انفعال آن با عوامل ملی و مواریث پیش از اسلام یک نوع تضاد در روحیه ایرانی به خصوص ایجاد نمود که نتیجه اش رکود در حرکت فکری و ضعف و نفاق در اخلاق و نفسیات گردید.

حمله مغول و پس از آن جنگ‌ها و دستبندی‌های داخلی نیز ضربه‌های شدیدی بر همه شئون حیاتی ایران زد که روح امید و مجال تفکر در دین و وظیفه حیاتی را از میان برد.

از سوی دیگر آثار انقلاب و اصول قوانین عدل اسلامی و بذره‌های فکری علمای اسلام در اثر به هم آمیختن و نزدیک شدن شرق و غرب و جنگ‌های صلیبی به سوی سرزمین‌ها و نفوس مستعد اروپا رفت و حرکت‌های اجتماعی و تکان‌های فکری پدید آورد، همین که بذره‌های علمی رو به نمو گذارد و نظریه‌های علمی پدید آمد با فشار و استبداد دستگاه‌های دینی کلیسا- که متعبد به ظواهر کتب مقدس بود- روبرو گردید، اروپا برای نجات از کابوس استبداد دینی و سیاسی پایداری نمود و روز بروز دشمنی و فاصله میان علم و دین بیشتر شد تا آنکه در اثر انقلاب‌ها و پیشرفت علم دستگاه‌های دینی قرون وسطی را پشت سر گذارد، عکس‌العمل این دشمنی و فشارها آن شد که اصول و مطالب وابسته به دین از نظر علم و تجربه وهم و خرافه شناخته شد و تعالیم اساسی پیمبران بزرگ که انسان را به مبدا و حیات برتر از ماده متوجه می‌گرداند و روح مسئولیت و اطمینان و خلق عالی و استقلال در شخصیت می‌بخشد، از میان رفت.

از آنجا که پیشرفت وسائل زندگی مادی فکر انسانی را قانع نمی‌کند و بشر خود را نیازمند به فلسفه عمومی جهان و روابط و علل فاعلی و غائی آن می‌داند و پس از شکست دین در اروپا این خلا روحی پیش آمد، برای پر کردن آن فلسفه‌های ناقصی که منشا آن ادراکات حسی و تجربی و نماینده گوشه‌ای از واقعیت جهان است، پدید آمد -از آن جمله فلسفه تاریخی «هگل» است: که تاریخ را جز تضاد افکار و عادات و شکست ناصالح و بقای صالح نمی‌پندارد- و فلسفه «دارون» است که عالم حیات را بر پایه تنازع در بقا گذارده و از عالم حیات و موجودات زنده به عالم اجتماع و سیاست کشانده شده- و از امتزاج این دو نظریه فلسفه

چنانکه از مطالب کتاب و گفته شاگردان مکتب قرآنی مرحوم سید استفاده می شود این کتاب آخرین آثار قلمی ایشان است که در ضمن درس قرآن و خاطرات ذهنیش یادداشت نموده لذا بعضی از فصول نا تمام و پاره مطالب مکرر گشته.

نظر کلی و عمومی مؤلف کتاب این است که: انحطاط و ضعف عمومی مسلمانان اثر پراکندگی است که قوای فکری و استعداد عقلی مسلمین مصروف تضعیف یکدیگر شده و در نتیجه آن، هم قوای اجتماعی و هم روح ایمان و عقیده را در آنان ناتوان کرده و موجب تسلط بیگانگان شده و چاره این انحطاط و زبونی آن است که مسلمانان به کتاب و سنت جامعه برگردند و روح توحید در عقیده و قوا را تجدید و تقویت نمایند و آنچه از موارد اختلاف با کتاب و سنت جامعه تطبیق نمی نماید مطرود شود یا متروک و مسکوت بماند، چنانکه برادرانی اگر بر سر میراث پدر اختلاف داشته باشند و دشمن قوی و حيله گری در کمین نشسته و چشم به میراثشان دوخته تا در میان این اختلاف سرمایه میراثی آنان را بر باید و همه را محروم و تهی دست گرداند، در چنین وضعی آیا عقل و دین اجازه می دهد که این ها سرگرم اختلاف باشند؟ آیا نباید موارد اختلاف را مسکوت گذارند و به دفع دشمن مشترک پردازند؟ این مقصود و مطلب کلی کتاب است، اما قضاوت در مطالب و فصول کتاب بسته به آشنائی خواننده است به مبانی و اصول علمی اسلامی و سلیقه و طرز تفکری که دارد.

شایسته است که تاریخ زندگانی مرحوم علامه مؤلف و آثار قلمی اش را برادر ایمانی آقای غلامحسین نور محمدی (ناشر کتاب) بیان نماید، چه ایشان سال ها افتخار ملازمت و استفاده از درس قرآن و تعلیم متین و بیان آتشین آن مرحوم را داشته اند و خود نمونه ای است از یک مرد با ایمان و صریح و استوار در تقوا و عمل و از همتی که در نشر این کتاب نموده کلیه هزینه آن را تقبل و پرداخت نموده اند. خداوند به ایشان جزای خیر دهد و عملش در پیشگاه رسول اکرم و اولیاء طاهرین علیهم السلام مقبول افتد و برایش بهترین باقیات و صالحات باشد و روح معلم و مربیش از وی خوشنود گردد.

- در این سیر تاریخی و عوامل گوناگون منحرف کننده، قرآن که سند خدائی و حبل الله و کشتی نجات است و سنت و تاریخ زنده رسول اکرم و روش و تعالیم ائمه هدی علیه السلام بالای سر مسلمانان و علما و فقهایی که چشم به قرآن و سنت داشتند با اجتهاد زنده در میان بودند، ولی چون حاکمیت قرآن با مزاج خودسر زمامداران سازگار نبود مهجور ماند و از حد قرائت و تجوید و ذکر ثواب جلوتر نرفت و تفسیرها که بیشتر بافته ای از مطالب ادبی و عرفانی و بیان روایات صحیح و سقیم و اسرائیلیات بود به جای آنکه پرده از روی حقایق قرآن بردارد خود پرده ای برای فهم قرآن که عربی مبین و آسان -لقد یسرنا القرآن...- است گردید و چون نظرها به سوی آن مطالب برگشت اصول توحیدی و اجتماعی و اخلاقی قرآن از نظرها پوشیده ماند به خصوص برای ایرانیان که پرده زبان هم در میان است، قرآن که مبدا تحول و میزان اسلام است چون از نظرها و فکرها دور گردید سنت و نتیجه استنباط و اجتهاد فقها هم بیشتر متروک ماند و جز ابواب عبادت و طهارت مانند اینها از احکام فردی در میان کتاب های فقه دفن شد، فقها هم دسته ای مانند آثار فکریشان متروک و مهجور شدند، دسته ای هم با توجه یا بی توجه آلت و وسیله دست زمامداران مستبد گشتند.

در میان این انحراف ها و خواب آلودگی ها و تفرقه مسلمانان و بیداری و دام های دشمنان اسلام، مردان هشیار و غیوری که با روح قرآن آشتائی داشتند بپاخواستند تا مسلمانان را به سوی قرآن و سنت برگردانند و از سیل های مهیبی که از هر سو پیش می آید بهراسانند ولی اعلام های خطر و بانگ های بیداری آنان با اعصاب تخدیر شده و چشم های خواب آلود مسلمانان سازگار نبود، بدین جهت برای آنکه با این خواب خرگوشی خود را از هر اقدام و مسئولیتی آسوده سازند به تهمت و افترا و معارضه برخواستند و بلندگو و آلت دست دشمنانی شدند که در کیمن نشسته با صد چشم مراقب بودند تا هر بانگی که مسلمانان را بخواهد تکان دهد خاموش نمایند و هر دستی بخواهد به اعصاب سست آنان نیرو دهد، قطع نمایند، ولی بذرهایی که این مردان اصلاح و خیراندیش به حال مسلمانان افشاندند در نفوس مستعدی جای گرفت و رو به نمو گذارد و این تکان های یکنواخت که از هر گوشه کشورهای اسلامی شروع شد در روح مسلمانان حرکتی پدید آورد که آثار و ثمراتش روزه روز بیشتر احساس می شود.

مرحوم علامه بزرگ و مجاهد سید اسدالله میراسلامی خارقانی، مؤلف این کتاب در زمره همان مردان نیرومند و هشیار عالم اسلام بود، گرچه در اوانی که این مرد مجاهد یکسره فکر خود را متوجه قرآن نمود و کارهای معمول اجتماعی و سیاسی را کنار گذارد و به تالیف کتاب و تربیت شاگردانی پرداخت، اینجانب در حوزه علمیه قم سرگرم تحصیل بودم و جز هنگام مسافرت به تهران در مجالس روضه و گاهی در رفت و آمدهایی که با مرحوم پدرم - حجت الاسلام حاج سید ابوالحسن طالقانی - داشتند، محضر ایشان را درک نکردم ولی تالیفات این مرد و مبارزه هایی که در آن دوره اختناق و استبداد نموده و شاگردان با ایمان و محکمی که تربیت کرده مقام علمی و روح جهاد و هشیاریش را به خطرهای متوجه به عالم اسلام می شناساند.

## زندگی صحنه یکتای هنرمندی ماست هرکسی نغمه خود خواند و از صحنه رود صحنه پیوسته بجاست خرم آن نغمه که مردم بسیار ندید

باعرض تسلیت به مناسبت درگذشت همسر و مادر و یاری مهربان به همه آنان که عشق و محبت مرحوم طاهره رضایی قلی زاده (خراسانی) را درک کرده بودند. نکته‌ای درباره یار شفیق مان این بانوی فرهیخته باید گفت. او همچنان هنرمندی که حیات را خیلی خوب شناخته بود و نقش خود را در رابطه با مسئولیت‌هایش در اجتماع، خانواده، اقوام و یاران تا حد مقدور به اثبات رساند و توضیحاتی کسب نمود. همسر این بانوی گرمی هنگامی که از وی یاد می‌کرد، او را یاری همراه و همدل می‌نامید. با اینکه در انجام امور منزل و فرزندان اغلب همو بود که اداره امور خانگی را انجام می‌داد و به بانو کمک می‌کرد ولی در حضور فرزندان همیشه تاکید داشت که بار اصلی زندگی بر دوش مادر خانه است. از قول همسرش نقل می‌کنند که درباره همسرش می‌گفت: «چون در او علاقه و میل به رشد و ترقی را دیدم در این مسیر سعی کردم همراه او باشم و برای پیشرفتش در مسیر رشد و ترقی همیاری کنم.» این بانوی خیر با همه فرزندان، دوستان، یاران و اقوام با احترام و صمیمی رفتار می‌کرد و سعی داشت در همه جنبه‌های زندگی فعال باشد. او در مشهد و قم به تحصیل علوم دینی پرداخت. تحصیلات دانشگاهی را در اهواز و تهران گذراند. در همان زمان که در اهواز بود موسسه زینبیه را تاسیس نمود و با همکاری خیرین به رفع نیازمندان می‌پرداخت.

یکی دیگر از نغمه‌های هنری او این بود که پس از انقلاب، یارانی را به زینبیه اهواز دعوت می‌نمود تا از طریق بهره‌گیری از معلومات یاران و اندیشمندان به هدایت و آموزش دختران و بانوان می‌پرداخت. از جمله تلاش‌های او پس از انقلاب سفر به کپنهاگ جهت حضور در اجلاس زنان بود. در این سفر به همراه دیگر اعضای گروه، نمایشگاهی از تصاویر جنگ را در آنجا برپا نمود. خانم خراسانی هنگام شروع جنگ و پس از آن تا مدت‌ها در اهواز ماند و به کمک خیرین در جبهه‌های جنگ حضور می‌یافت و به رزمندگان کمک‌های مرمی می‌رساند و برای تقویت روحیه آنان همراه گروه به گفت‌وگو می‌نشست. سخنرانی مذهبی او مشتاقان زیادی داشت. این فرهنگ پارسی ۳۴ سال به عنوان دبیر و مشاور آموزش و پرورش خدمت نمود. او مشاوری توانا و همراز خانواده‌های دردمند بود و با برگزاری کارگاه‌های روانشناسی با آموزش مهارت‌های زندگی آنان را توانمند می‌ساخت. این بانوی عاشق با غلیان درونیش صادقانه خدمت می‌کرد. او در امر مدرسه‌سازی در کهکیلویه و بویراحمد، کردستان، بوشهر، اهواز و تهران تلاش زیادی کرد و حدود ده سال عضو فعال خیرین مدرسه‌ساز در روستاهای محروم بود. ایشان به عنوان نماینده جامعه زنان در خوزستان فعالیت‌های فراوانی داشت. یک هفته پس از آزادی خرمشهر با زحمت فراوان به همراه این عزیز از دست رفته اولین گروهی بودیم که وارد خرمشهر شدیم و بر مقبره زنان و مردان شهید به زیارت نشستیم.

روحش شاد و یادش گرمی باد و خداوند حق او را بر ما حلال گرداند.



## تعامل فرهنگی در جامعه

### احسان قنبری

انسان و تعامل دو واژه به قدمت یکدیگرند. شاید گزارف نباشد که بگوییم این دو هم زمان با یکدیگر خلق شده‌اند. اصولاً در مطالعه‌ای که روی تاریخ و نیز روی تمدن‌ها صورت گرفته است مسأله‌ای آشکاراست، مسأله‌ای ساده و در عین حال مهم و آن این است که در تاریخ جوامع و تمدن‌ها حتی جوامع ابتدایی انسانی بدون شک و بدون استثنا یک اصل وجود دارد و آن نیز تعامل است. انسان از همان ابتدا دریافت که برای ادامه حیات و نیز ادامه نسل خود نیازمند ارتباط و تعامل با دیگران است.

دهخدا تعامل را بدین صورت میدانند که: تعامل: [ت م] (ع مص) با یکدیگر داد و ستد کردن. به طور جامع تر برهمکنش، اندرکنش یا تعامل، عملی است که بین دو یا چند موجودیت، شیء، پدیده یا فرآیند - که اثر متقابل بر هم دارند - رخ میدهد. هنگامی که دو یا چند چیز، به کنش و واکنش (فعل و انفعال) با هم می‌پردازند، گویند که آنها با یکدیگر برهمکنش (یا تعامل) دارند. برهمکنش در اجسام میتواند حالت آنها را تغییر داده یا بر نحوه انجام تحول اجسام تأثیر بگذارد. انسانها برای ارضای نیازهایشان با دیگران تعامل دارند. در اصطلاح جامعه‌شناسی به مجموعه‌ای از انسانها که با هم تعامل اجتماعی پایدار دارند، جامعه گفته میشود. در درون جامعه به دلیل وجود علایق مختلف انسانها و گروهها، تضادهای اجتماعی وجود دارد اما با وجود تضاد، تعادل و ثبات جامعه حفظ میگردد. در جامعه افراد نقشهای گوناگونی را می‌پذیرند و به همان نسبت از مزایای اجتماعی مختلفی بهره‌مند میشوند. در واقع انسان به طور تجربی این تعاریف را آموخت و آن را در تمامی فعالیت‌های خود لحاظ کرد.

در واقع همین تعامل است که مبنای تمیز اجتماع از جامعه میگردد. چرا که اجتماع (۱) نامی است که بر زندگی گروهی که در یک منطقه جغرافیائی مشترک، سکونتی نسبتاً با دوام دارند، اطلاق می‌گردد. اما جامعه (۲) بزرگترین واحدی است که معمولاً مورد بررسی جامعه‌شناسان قرار دارد. جامعه با «اجتماع» متفاوت است و الزاماً در هر جا که مجموعه‌ای از نهادها وجود داشته باشد، جامعه پدید نمی‌آید و نیز جامعه خودبه‌خود از مجموع «اجتماع» حاصل نمی‌گردد.

«تونیس» در تفاوت جامعه و اجتماع دو ضابطه عمده را به‌کار می‌برد: نخست اینکه در اجتماعات، افراد بعنوان اشخاص کاملی شرکت می‌کنند و می‌توانند تمامی یا بیشتر مقاصد بی‌شمار خود را در داخل گروه برآورده سازند. حال آنکه در جوامع، افراد کاملاً در کارها شرکت ندارند؛ بلکه درصدد برآوردن هدف‌های خاص و معین می‌باشند.

دوم اینکه یک اجتماع در اثر نوعی توافق احساس یا عاطفه افراد وحدت می‌یابد. در صورتی که یک جامعه با توافق فکری در مورد منافع به یگانگی می‌رسد.

در حقیقت جامعه و تعامل لازم و ملزوم یکدیگر شده‌اند و بدون وجود یکی، دیگری ناممکن خواهد شد. در واقع تعامل است که باعث حرکت جامعه می‌شود و همین حرکت، پویایی و قوانین حاکم بر جامعه را پدید می‌آورد. عده زیادی از جامعه‌شناسان چون: ابن‌خلدون، مونتسکیو، آگوست کنت، مارکس و سی‌رایت میلز، تعاریف خود را بر حرکت تاریخی جامعه و قوانین کلی حاکم بر آن معطوف داشته و معتقد هستند که جامعه‌شناسی باید در پی کشف قوانین کلی پدیده‌های اجتماعی باشد.

ابن‌خلدون، متفکر بزرگ اسلامی، گرچه مستقیماً از جامعه‌شناسی تعریف نمی‌کند اما می‌توان تعریف او را از «علم تاریخ» بر موضوع جامعه‌شناسی منطبق کرد. او می‌گوید:

«بدان که حقیقت تاریخ این است که حالت اجتماعی انسانی را به ما بشناساند. یعنی عمران جهان «تمدن» و آنچه بر طبیعت عارض می‌شود، یعنی احوال جوامع چون: توحش، تلطیف روابط انسانی و عصیبت، روح خانوادگی و قبیل‌های، انواع چیرگی بعضی مردم بر مردم دیگر مانند: تشکیل دولت، امپراتوری و سلسله‌ها و آنچه بشر در پرتو کوشش و کار خویش به‌دست می‌آورد. پیشه‌ها و معاش و دانش‌ها و هنرها و دیگر عادات و احوالی که در نتیجه طبیعت این اجتماع روی می‌دهد.

در این مجال تأکید ما بیشتر بر تعاملات فرهنگی خواهد بود. نقشی که اینگونه تعاملات دارند و نوع برنامه‌ریزی که میتوان بر پایه تعاملات فرهنگی داشت.

فرهنگ فارسی معین واژه «فرهنگ» را مرکب از دو واژه «فر» و «هنگ» به معنای ادب، تربیت، دانش، علم، معرفت و آداب و رسوم تعریف کرده‌است. (۳)

فرهنگ آن چیزی است که مردم با آن زندگی میکنند. فرهنگ از آن مردم است. فرهنگ را ادوارد تایلور (۱۹۱۷-۱۸۳۲)، مجموعه

نکته‌ای که میتوان به آن توجه نمود این است که باید بین واقعیت و حقایق پدیده‌هایی که هدف تعاملات در جامعه قرار میگیرند تفاوت قائل شد. چرا که واقعیت‌های موجود لزوماً باعث بر حق بودن آنها نمی‌گردد. این نکته از آنجایی اهمیت دو چندان میابد که این متن زندگی و وقایع در جریان جامعه است که نقش ماده اولیه و زیر بنای تعاملات و به ویژه نوع فرهنگی آن است. اگر ما بدون تمییز بین این واقعیت‌ها آنها را به طور کامل و همانگونه که هست دستمایه تعاملات خود قرار دهیم نه تنها موجب توسعه و بسترسازی نمی‌گردد بلکه خود به آسیبی بدل می‌گردد که جبران آن خود نیازمند وقت، انرژی و هزینه بسیاری است.

به هر روی سخن گفتن پیرامون فرهنگ ایرانی بسیار سنگین و دشوارتر از آن است که در اینجا بتوان از آن صحبت کرد. زیرا که این فرهنگ چندین هزار ساله همچون دریایی در سیر زمان، ناخالصی‌ها را در خود شست و حیات خود را حفظ کرد و حال نیازمند توجه دو چندان است. وظیفه‌ای که بر دوش همگان است که هر کس در حد توان خود در راه تکامل و سر بلندی آن تلاش کند با هر وسیله و راه درست که نمونه‌ای از آن در این مقاله ذکر گردید.

### پی نوشت:

#### 1- Community Society-2

۳- فرهنگ فارسی معین، ذیل فرهنگ  
۴- دوارد تایلر، فرهنگ ابتدائی دانشنامه رشد  
5. Popper, Karl (2002) [1959]. The Logic of Scientific Discovery (2nd English ed.). New-5 York, NY: Routledge Classics. p. 3

۶- ابرامی، هوشنگ. شناختی از دانششناسی  
۷- مایکل پین. «مدخل ایدئولوژی، از گریگوری الیوت». فرهنگ اندیشه انتقادی، از روشنگری تاپسامدرنیت. ترجمه پیام یزدانجو. چاپ چاپ نخست، تهران: نشر مرکز  
۸- بهمردی، ریشه‌های واژه فرهنگ در دوره میانه، خبرگذاری ایبنا

پیچیده‌های از دانشسها، باورها، هنرها، قوانین، اخلاقیات، عادات و هر چه که فرد به عنوان عضوی از جامعه از جامعه خویش فرا میگیرد تعریف میکند. (۴) فرهنگ دارای اجزایی است که بدون شناخت آنها استفاده از آنها در تعاملات نیز ممکن نخواهد بود.

علم یا دانش ساختاری است برای تولید و ساماندهی دانش درباره جهان طبیعت در قالب توضیحات و پیش‌بینیهای آزمایشپذیر (۵) دانش یا علم دانششناسی با سه عنصر داده، اطلاعات و دانش سر و کار دارد؛ به عبارت دیگر، دانششناسی به بحث و بررسی پیرامون دانش و عناصر سازنده آن، یعنی داده و اطلاعات میپردازد. (۶)

باورها یا اعتقادات مجموعهای از افکارند که به زندگی معنا میبخشند. باورها ادراک ما از هستی را میسازند. چنین اندیشه میشود که باورها نقش فرماندهی در مغز دارند و زمانی که فکر میکنید که امری درست است، باور شما به مغز فرمان میدهد تا به دنبال چیزی باشد که از اعتقادات شما حمایت کند. ایدئولوژی مجموعهای است از نظرات، باورها و نگرشها. این تعریف از نظر اجتماعی نسبی است. (۷)

بخشی از فرهنگ را هم سنتها و مراسم میسازند. آنها تفکر و باور یاند که برخوردار از آدابی تکرار شوندهاند. به سخن دیگر، آیین‌ها و سنت‌ها اعمالی تکراری پیرامون فرهنگاند. همین فرهنگ است که مرزهای یک جامعه و باورهای مردمان آن را مشخص میکند و هویت آنان را شکل میدهد و میسازد.

و نیز دیگر اجزایی مانند اخلاق و نیز هنر که فرصت پرداختن به آن نیست.

حال که اهمیت این دو موضوع روشن گردید چگونه میتوان تعامل فرهنگی را در جامعه بسط داد و برای پیشرفت آن برنامه ریزی کرد؟ هنگام بررسی این موضوع باید به دو نکته توجه داشت: نخست پهنه فرهنگی است و دیگری قدرت جامعه است. هر سیستم فرهنگی در یک زیستگاه طبیعی رشد میکند. از این رو بپتردید محیط بر فرهنگ تأثیر خواهد گذاشت. چنین تأثیر گذارایی را پهنه فرهنگی مینامند. (۸) حال ممکن است این سوال ایجاد شود که گسترش تعاملات فرهنگی چه سودی خواهد داشت؟

مهمترین سود تعامل فرهنگی بستری است که در جامعه ایجاد میکند. وقتی تمام افراد یا نهادها درگیر این تعامل گردند خواه ناخواه ارتباطات قوت گرفته و کل جامعه به صورت یک نهاد واحد درمی‌آید. نهادی که از اجزایی با ویژگی‌های متفاوت تشکیل شده اما این تعامل است که باعث پیوستگی بین این اجزا میشود. حال در این بستر است که زمینه‌های رشد و توسعه مهیا میگردد. تعامل یک پدیده زایاست. به طور هوشمند رشد میکند شاخ و برگ میزند و نیز تولید میکند. شاید یکی از بزرگترین آفات تعامل بی‌عدالتی است. عدم وجود عدالت و فرق گذاشتن بین اقشار مختلف باعث میشود که به مرور شکاف بین افراد جامعه شکل بگیرد و این شکاف در طول زمان، طبقات مختلف را شکل خواهد داد. تعاملات در هر طبقه و بین اعضای همان طبقه محدود میگردد و رفته رفته شکاف بین طبقات گسترده تر خواهد شد بطوری که جامعه عملاً به چندپاره تقسیم خواهد شد. تاریخ گواهی میدهد که انحطاط بسیاری از جوامع از همین نقطه شروع شده است.

## کنفرانس ۲۰۱۴ صلح جهانی در دهلی نو، هندوستان بامحور صلح و هماهنگی از طریق همکاری بین ادیان



وجود دارد. کنفرانس در دو روز پیاپی برگزار گردید. برنامه‌های صبح و بعد از ظهر هر کدام شامل دو بخش بود. برنامه صبح از ساعت ۹-۱۲ و ۱۲:۱۵ تا ۱:۳۰ اجرا شد و برنامه بعد از ظهر از ساعت ۲:۲۰ تا ۳:۴۵ و ۴ تا ۵ بود.

بخش اول برنامه صبح، به همکاری ادیان به منظور دستیابی به صلح و هماهنگی میان گروه های گوناگون دینی، پرداخت. برنامه با سخنرانی برگزارکنندگان کنفرانس آغاز گردید و تأیید هر سه برگزارکننده بر تفاهم و پیدا کردن شیوه‌های تعامل دوستانه بود. سپس کنفرانس به سخنرانی رهبران دینی اختصاص داشت. تعدد رهبران حاضر در کنفرانس و سخنرانی آنان پیرامون حل اختلافات در باورهای دینی و اعتقادی از طریق گفتگو، رأفت و مهربانی، یکی از نقاط مثبت و مهم این کنفرانس بود. تمامی این رهبران بر شان و کرامت انسانی تأکید داشتند و حفظ و حراست از آن را در دوری از خشونت و جنگ بیان می نمودند. آنان ضمن توجه به

این کنفرانس در ۹ و ۱۰ دسامبر ۲۰۱۴ برابر با ۱۸ و ۱۹ آذر ۱۳۹۳ در شهر دهلی نو برگزار شد. تعداد شرکت کنندگان بیش از ۳۳۰ نفر بود که علاوه بر حضور رهبران مختلف ادیان کشور هندوستان، از سایر کشورهای نیز چون اندونزی، ایران، تایلند، ترکیه، امریکا، مالزی، ژاپن سخنرانانی حضور داشتند.

### اهداف تشکیل این کنفرانس

- ۱- ترویج و رشد همبستگی اجتماعی بر مبنای اصول جهانی و ارزش‌های مشترک
  - ۲- گسترش توافق بین رهبران دینی و ترغیب محققان مختلف به سوی اخلاق جهانی
  - ۳- توسعه جنبش جوانان در راستای فرهنگ صلح و خدمت‌رسانی
  - ۴- توسعه همکاری و مشارکت ادیان در سطح ملی و منطقه ای جهت به وجود آوردن مسیرهای مشترک برای تاسیس اخلاق جهانی و تشکیل آرمان‌هایی برای خانواده بزرگ بشری.
- صلح جهانی، عنوان اصلی این کنفرانس بود. کنفرانس دارای این شعار بود که «انسان‌های روی زمین یک خانواده واحد را تشکیل می‌دهند و این خانواده واحد تحت سرپرستی و مراقبه خداوند جهان قرار دارد». این کنفرانس، با این تلقی که صلح باید برای تمام مردم جهان فراهم شود، به دنبال شناخت فرصت و امکانات برای ساخت صلح جهانی و همچنین از میان برداشتن موانع و محدودیت‌هایی بود که بر سر راه صلح جهانی



آنان جهت فعالیت های صلح آمیز، آموزش جوانان، فقرزدایی و جهل زدایی از زنان، تشویق جوانان به نوآوری و خلاقیت جهت صلح و آشتی میان ملل و ...

روز دوم: در بخش دوم صبح، مسئولیت اجتماعی برای صلح، هماهنگی و توسعه محور سخنرانی ها را تشکیل می داد. در این حوزه بحث های گوناگونی مطرح شد از جمله ضرورت امنیت، بهبود کیفیت کار و فرصت های شغلی، امنیت اقتصادی و توسعه اقتصادی، سلامت و بهداشت، خانواده و بهبود آن، محیط زیست و خلاصه عواملی که می تواند در برقراری صلح و هماهنگی اثرگذار باشند و بی توجهی به آنان مانع دستیابی به صلح خواهد بود.

روز دوم: در بخش اول بعد از ظهر، به نقش نوآوری و نواندیشی در صلح و هماهنگی پرداخته شد. در این بخش، تغییر و دگرگونی جوامع مورد تایید قرار گرفت و بر اساس آن به ضرورت نوآوری و نواندیشی اشاره شد. بنیادگرایی و عقب گرد به گذشته به عنوان تهدیدی بر امنیت جهان مطرح گردید و به کارگیری فرایندهای مترقیانه و علمی را برای پیشبرد صلح لازم شمرده شد. در این راستا، از افکار، اعتقادات، منش و مرام جدید که بتواند هماهنگی بین مردم و گروه ها را بیشتر نماید، استقبال شد و برقراری صلح و هماهنگی جهانی منوط به ارزش ها و اصول جدیدی دانسته شد که با نواندیشی و نوآوری به دست می آید.

روز دوم: بخش دوم بعد از ظهر، به جمع بندی کل سخنرانی ها اختصاص داشت که از دیدگاه های گوناگونی توسط سخنرانان بیان شد. تمامی آنان شعار کنفرانس را «یک خانواده جهانی تحت سرپرستی خدا» را محور بحث قرار داده و از زوایای گوناگون به چگونگی تحقق آن که ضامن صلح و هماهنگی در سطح جهانی است، پرداخته اند. از نکات زیبای این بخش، خواندن آواز صلح بود که توسط تمامی شرکت کنندگان صورت گرفت و چون با آهنگ دلنشینی نیز همراه بود به فضای کنفرانس ویژگی خاصی بخشید. در نهایت کنفرانس با قرائت بیانیه خاتمه یافت. بیانیه در مقدمه به ابراز نگرانی از بحران معنویت و بنیادگرایی پرداخته و سپس با ذکر نکات قوت و مثبت زندگی چون نبوغ و خلاقیت، تمدن و تکنولوژی، و انسان های آزاده ای چون مهاتما گاندی، نلسون ماندلا، مادر ترزا، امکان به دست گرفتن شرایط و فائق آمدن بر مشکلات را میسر دانسته است. بیانیه به ذکر راهکارهایی چون همکاری رهبران دینی و مشارکت آنان در تشکیل یک خانواده جهانی تاکید دارد، همچنین توسعه، کاهش فقر و نابرابری، گسترش علم و افزایش نیروهای متخصص، ساختن اخلاق جهانی و توجه به معنویت، افزایش سازمان های مدنی را لازم و ضروری برای صلح به شمار آورده است و افراد را به تحقق آن دعوت می نماید، و در آخر دستیابی به صلح جهانی را در سایه تعهد و مسئولیت افراد در اشاعه و سامان دهی به خانواده جهانی خلاصه نموده است.

تربیت انسان بر مبنای آیین و اصول دینی خویش، رشد و تعالی انسان را در روابط سالم و دوستانه با دیگران می دانستند. همچنین بر همکاری، کمک و یاری به یکدیگر فارغ از هر دین و مذهبی تاکید داشتند. نکته بسیار جالب و قابل تامل این بود که تمامی این رهبران، خشونت و ستیز را شیطانی و دور از شان انسان معتقد به شمار می آورند و نشانه ایمان و پای بندی به باورهای دینی را دوستی، مهربانی و کمک به دیگران در نظر می گرفتند. آنان تنوع اعتقادات دینی و مذهبی را به گل های گوناگون بوستان زندگی تشبیه می نمودند و تنوع و گوناگونی را موجب زیبایی دنیای انسانی می دانستند، و بر جلوگیری از سوء استفاده از اختلافات دینی و تفاوت های اعتقادی، برای راه اندازی جنگ و ستیز تاکید داشتند. نکته مهم دیگر این بود که رهبران، تعامل با هم کیشان را شرط لازم برای رسیدن بر مرتبه اعلی ایمانی برمی شمردند، ولی شرط کافی را در داشتن روابط دوستانه و مناسب با دیگران بیان می کردند.

بخش دوم برنامه صبح به «مشارکت ادیان در ساخت و پردازش اخلاق جهانی» اختصاص داشت. اخلاق جهانی یکی از ضرورت هایی مطرح شد که برای رسیدن به صلح باید به تدوین آن پرداخت. در این راستا، یکی از منابع اصلی ادیان هستند که با مشارکت و همفکری با یکدیگر می توانند اصول اخلاق جهانی را پایه ریزی نمایند. این اصول مبتنی بر طبیعت و خدای طبیعت می تواند به کمک رهبران دینی به عنوان اخلاق مشروع جهانی اشاعه شود. نقش رهبران دینی در فراهم نمودن اخلاق جهانی از جمله نکات بسیار مهم این بخش بود که توسط سخنرانان مختلف از زوایای گوناگون مورد بحث قرار گرفت.

در بخش اول بعد از ظهر، به بنیادگرایی هویتی و تضادهای ناشی از آن پرداخته شد و همچنین بر تکثرگرایی فرهنگی و جهانی شدن و فرهنگ مبنعت از آن تاکید گردید. عامل خشونت و تضادهای عمیق میان گروه های هویتی را ناشی از عدم تعامل با گروه های مختلف و پافشاری بر اصول مطلقه مطرح شد. جنگ، زد و خورد برای اثبات حقانیت و ادعای برتری اصول ایمانی مورد نقد و انتقاد قرار گرفت و دلایل برتر بینی در نبود تعامل و مناسبات با اقشار و گروه های گوناگون بیان شد. راهکار و برون رفت از تضادهای هویتی در تسهیل ارتباط و تعامل دیده شد و اعتقاد بر این بود که هر چه تعامل بین مردم بیشتر شود از تضادها کاسته شد و رأفت و مهربانی میان آنان جاری می شود و بالعکس هر چه افراد دورا را دور به قضاوت در مورد یکدیگر بپردازند و کمتر در جریان واقعی با یکدیگر تعامل داشته باشند، بروز رفتارهای خشونت آمیز بیشتر خواهد بود. از این رو، بر اشاعه فرهنگ تکثرگرایی و چندفرهنگی تاکید شد و جهانی شدن که موجب تسهیل ارتباط بین مردم در جهان می شود، مورد توجه قرار گرفت. در بخش دوم بعد از ظهر، به فرهنگ و سنت هند به عنوان یکی از فرهنگ های قدیمی که می تواند زمینه ساز صلح جهانی باشد، پرداخته شد و سخنرانان با بیان برخی اصول فرهنگ هندوستان و سنت های بشردوستانه آن به نقش این فرهنگ در ساخت صلح جهانی اشاره داشتند.

روز دوم: در بخش اول صبح، به نقش زنان و جوانان در فرایند صلح سازی پرداخته شد و هر یک از سخنرانان بر جنبه ای از این محور اشاره داشتند از جمله سوادآموزی و تحصیل زنان، نقش مادر در تربیت و ترغیب نسل آینده به صلح و دوستی، توجه به جنبش های جوانان و مدیریت نیروی



خلاصه سخنرانی استاد مجتهد شبستری در مراسم بیست و نهمین سالگرد ارتحال آیت الله طالقانی

## انسان وار انگاری در باب وحی و نبوت

ایشان یک مفسر با شور و شعور و هیجان بود. کتاب تفسیر ایشان را هر کس می خواند یک تفسیر شعورمندانه و هیجان آمیز را احساس می کند.

این صفت ها را که کنار هم می گذاریم متوجه می شویم بین این ها رابطه ای وجود دارد. ایشان ارتباط دینی را با مبارزات سیاسی و خواسته های سیاسی کاملاً درک کرده بود، مخصوصاً در جامعه ما که جامعه دینی است، ایشان این ارتباط را درک کرده بودند که اگر در جامعه ای که فرهنگ دینی و آنچه به مردم به نام دین گفته می شود تلقین کننده استبداد باشد، راه استبداد باز شده است و اگر تلقین کننده راه آزادی و کرامت انسانی باشد، این راه را باز می کند

(۱۹ شهریور ۱۳۸۷، حسینیه ارشاد)

با عرض سلام خدمت حضار محترم؛

همانطور که مطلع هستید موضوع صحبت من در این مجلس محترم «انسان وار انگاری در باب وحی و نبوت» می باشد. در این اجتماع (سالگرد) ما درباره برجستگی های آیت الله طالقانی صحبت های خوبی شنیدیم و بنده هم استفاده کردم. در طول سال هایی که بنده با مرحوم طالقانی آشنایی داشتم ایشان سه ویژگی داشتند:

۱- عالم دینی بود که می توانست پیام دین را برساند نه اینکه صرفاً لباس دین را داشته باشند. به این دلیل که بین گفتار و عمل ایشان هماهنگی بود. آنچه را که عالم به آن بود، همان را انجام می داد، عالم دین اگر این طور باشد و سخن از دین بگوید می تواند پیام دین را برساند و این ویژگی در ایشان بود.

۲- یک مبارز سرسخت و معتقد علیه ستم و استبداد بود که بر همه آشکار و واضح است.

۳- مفسر قرآن کریم بود و کار تفسیر برای ایشان یک کار علمی نبود،

در باب صفات و ذات خداوند تقریباً در میان مسلمانان جا افتاد که این تشبیهات غلط است و نمی‌توان خدا را انسان وار تصور کرد اما درباره برخی از افعال خداوندو مثلاً در باب وحی و نبوت انسان وار انگاری تا حدودی باقی ماند.

من این بحث را برای این زنده می‌کنم چون در حال حاضر جامعه دینی ما به شدت دچار انسان وار انگاری در اعمال خداوند و نبوت و وحی گردیده است. گویا خدا انسانی است که در کارش حساب و کتابی نیست و یا با انسان ها طرف است، یکی را دوست دارد و یکی را دوست ندارد. ما وظیفه داریم این خدای یکتا و بی‌همتا را از انسان وار انگاری نجات دهیم و او را تعالی بخشیم و برای تصحیح تفکر دینی خود و هم آزادی انسان، حریت انسان و حقوق انسان در این راه گام برداریم.

خدای یکتا اگر دچار انسان وار انگاری شود با انسان طرف می‌شود و معنا ده زندگی نیست و مزاحم شده است و وقتی مزاحم می‌شود، انسان می‌گوید مزاحم نمی‌خواهم. انسان امروز که در تفکر به استقلال رسیده مزاحم نمی‌پذیرد، معنا ده می‌پذیرد و همه تشنه معنا هستند، معنای هستی، معنای زندگی و ...

خدای یکتا وقتی معنا ده زندگی انسان می‌شود که متعال، تصور گردد. از هر تفسیر و توصیفی فراتر و بالاتر باشد. خداوند با هیچ کس طرف نشده است، وی عشق محض و رحمت محض است. تصور نکنیم این‌ها خیال است.

آنچه معنا ده ما در زندگی انسان و رهاکننده انسان‌ها از تنهایی است و همه انسان‌ها در پیش او با هم برابر هستند، خداوند یکتا است. اگر انسان در زندگی اخروی دچار رنج شود از خود آدمی است و از باب «کسبت ایدیه» است و یا «لاتیحزون الی بما کنتم تعملون» است. اعمال خود آدمی است که او را گرفتار کرده و رنج می‌آورد. امروز یکی از مسائل دینی و فرهنگی ما نجات دادن خدا از این انسان وار انگاری در شکل‌هایی است که می‌بینیم.

من در باب وحی و نبوت نمی‌خواهم در

و به همین دلیل است که به صورت استثنایی ایشان از اوایل وارد شدن به صحنه اجتماعی و کار دینی، این مسائل را به هم پیوند داده بودند، به اصطلاح یک عالم دینی و سیاسی شدند. بنده در قم تحصیل می‌کردم و تنها استثنایی که این دو را به صورت قابل قبولی به هم پیوند می‌داد، مرحوم طالقانی بود.

ما مسلمانان که یکتاپرست هستیم در بدو نظر به یکتاپرستی افتخار می‌کنیم و می‌گوییم ما خدایپرستیم. خدای ما واحد است و خدایان متعدد نداریم ولی جامعه‌هایی هستند که مردم خدایان متعدد داشته و یا به ظاهر خدایان متعدد دارند.

یکتاپرستی و یا «مونوتیسم» از نظر رشد تفکری بشر در باب خدایپرستی یک گام جلوتر است نسبت به «پولی‌تیسم» و چند خدایی. حال اگر از نظر سازمان دهی فکر انسان حساب کنیم، به لحاظ سیاسی چطور؟ آیا می‌توان گفت به لحاظ سیاسی و ساختار سیاسی در جامعه‌ای که دین در آن ارزش زیادی دارد، یکتاپرستی با آزادی و حقوق انسان‌ها سازگارتر است یا چندخدایپرستی؟ این سؤال مهمی است.

چه بسا فکر کنیم که یکتاپرستی با آزادی و حقوق انسان‌ها سازگارتر است اما چندخدایپرستی نه! باید عرض کنم دین‌شناسان نظر دیگری دارند. دین‌شناسان که در مورد یکتاپرستی و مولتویست مطالعات عمیقی انجام داده‌اند می‌گویند: «اگر یکتاپرستی دچار آفت انسان وار انگاری گردد زمینه مناسبی را برای ظلم و ستم و تزییع حقوق انسان‌ها فراهم می‌کند. در حالی که چندخدایپرستی این ظلم را نمی‌کند.»

انسان وار انگاری این است که برای خدا، احساسات و عواطفی مانند احساسات و عواطف انسان قائل شویم، چون قهر کردن خدا با انسان‌ها برای اینکه از انسان بدش می‌آید و یا ترسیدن انسان از خدا، چون خدا موجودی است که باید از او ترسید مثلاً نکند بچه مرا (به خاطر نترسیدن از او) بگیرد. انسان وار انگاری همین است!

عده‌ای فکر می‌کردند خدا مُدرک انسان قرار می‌گیرد. یعنی انسان می‌تواند خدا را درک کند یا ببیند، همانطور که شما می‌دانید این مسئله مهمی بود که آیا می‌شود خدا را دید؟ برای اینکه در قرآن کریم می‌فرماید: «وَجُوهٌ يُؤْمِنُ نَاطِرَةً إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةً» (در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است و به پروردگارش می‌نگرد) [سوره قیامت، آیه ۲۱ و ۲۲] عده‌ای گفتند که نه، تنها در قیامت می‌شود خدا را دید و عده‌ای دیگر معتقد بودند، می‌توان خدا را در این دنیا دید.

اما اهل فلسفه و تعقل از میان مسلمانان نهضتی بپا کردند علیه این تشبیه، یعنی تشبیه خداوند به مخلوقات و انسان به این صورت که صفاتی را که در مخلوقات و انسان است به گونه‌ای به خدا نسبت دهند. مبارزات فکری علیه این تفکر شروع شد و فلاسفه مسلمان این تفکرات، سخنان و تشبیه را قبول نکردند و در بحث‌های فلسفی خود، از صفات خداوند یکتا، تصویرهایی دادند که خداوند از این مسائل منزّه است. آنها گفتند خداوند از هیچ نظر شبیه انسان‌ها نیست و تکیه کردند به آیه‌هایی از قبیل «لیس کمثله شیء» که در قرآن آمده و یا «سبحان الله اما یصفون» و یا اینکه خداوند متعال است و ...

کرده است. پیامبر کسی است که پیامی را از کسی برای فرد دیگری می برد. ما خیال می کنیم نبی کسی است که پیام خدا را از خدا گرفته و به او گفته شده این پیام را به دیگران برسان. این تصور انسان وارانگارانه از خدا در باب نبوت است.

نبی در قرآن معنای دیگری دارد، نبی کسی است که به طور ویژه ای، مثلاً با تجربه ویژه ای از خدا با خبر شده است. کسی که از خدا با خبر می شود، در او تحولاتی ایجاد می شود. البته کسی که از خدا با خبر می شود آنچه را دیده و تجربه کرده را با دیگران در میان می گذارد این فرد دچار طوفان و طغیان روحی می شود و به دیگران هم می گوید که با آن باخبر شدن هستی را چگونه می بیند.

پیامبر اسلام در اولین تماس هایی که با مردم گرفت گفت: ای مردم من در میان شما امین هستم؟ گفتند بله، سپس گفت: اگر من به شما بگویم پشت کوه های مکه یک دسته از دشمن قرار دارد و می خواهد به شما حمله کند، می پذیرید؟ گفتند: بله، پیامبر گفت: من به شما می گویم اگر در بت پرستی بمانید، عذاب عظیمی در پی شما است، چون من دیده ام آنچه را که دیده ام. به این ترتیب او به دیده ها و تجربه های خود استناد می کرد. من در اینجا یک جمله از استاد مرحوم طباطبایی نقل می کنم که در زندگی من هم تأثیر بنیادی داشته است و مدیون ایشان هستم و ایشان گفته اند: «نبی» این شرافت را دارد که در آنچه نزد خداست آگاهی پیدا کند و در عبارت دیگری می گوید: نبی و رسول هردو فرستاده شده اند به سوی مردم، اما نبی مبعوث شده تا مردم را از آنچه از اخبار غیب در نزد اوست، آگاه نماید. او از اخبار غیب با خبر شده چون از آنچه در پیشگاه خداوند است با خبر شده است (تفسیر المیزان). نبی کسی است که آگاه شده با فکر الهی، که فیلسوف، شاعر و هنرمند این گونه آگاهی را ندارد.

عده ای گفته اند نبی یک واژه «آرامی» است نه واژه «عربی»، واژه هایی در قرآن وجود دارد که غیر عربی هستند. در همین خصوص کتابی وجود دارد به نام واژه های دخیل در قرآن کریم، نوشته «پروفیسور

بحث های تخصصی وارد شوم اما به چهار واژه که در قرآن کریم آمده است تکیه می کنم و توضیح می دهم که اگر این چهار واژه را از تفکرات انسان وار انگاری نجات دهیم، معنای وحی و نبوت عقلاً قابل قبول می شود.

### معنای وحی:

کلمه وحی: مکرراً در قرآن کریم آمده است و در بسیاری از ذهن ها این گونه نقش بسته که خدا آنگونه با انسان سخن می گوید که انسان ها با هم سخن می گویند، اگر از وحی این تصور وجود داشته باشد که خدا با نبی مثل انسان ها سخن می گوید، این می شود یک تصور انسان وار گونه از وحی. حال من توضیح می دهم که چگونه از این تصورات انسان وار گونه در باب وحی خلاص شویم:

در باب وحی در قرآن مطالب زیادی آمده و ما فکر می کنیم هر وقت وحی بر پیامبر نازل شده در یک شرایط مکانی و زمانی خاصی او یک چیز را دریافت کرده و قبل و بعد از دریافت وحی، از آن (وحی) خبری نبوده است. مانند اینکه از یک جا تماس تلفنی گرفته اند و آن تماس قطع شده است اما در قرآن کریم مساله به گونه ای دیگر است. در بعضی جاها کلمه وحی در جایی به کار برده شده که حادثه ای معین اتفاق افتاده و قبل و بعد آن وحی صورت نگرفته است. مثلاً در مورد حضرت موسی در قرآن آمده که ما به موسی وحی کردیم عصا را به دریا بزن و این یک حادثه خاص است که گفته شده عصا را به دریا بزن و قبل و بعد از آن حادثه ای اتفاق نیافتاده است اما در موارد متعدد از قرآن وحی در این معنایی به کار برده شده که از سوی خدا یک صفت، حالت و چگونگی به موجودی داده شده که او را همراهی کرده و همیشه با او بوده است.

یکی از این موارد آن این است در خصوص لانه ساختن زنبور گفته شده است. (شوره ۴۱ آیه ۱۲) خداوند می فرماید ما به زنبور وحی کردیم این کارها را بکن، برو به کوه و دشت، گل را بمک و غسل بیاور. (شوره ۴۱ آیه ۱۲). خوب کار همیشه زنبور این است. حال اسم آن را می خواهید گریزه، کشش و ... بگذارید، این چیزی نیست که ناگهان به زنبور وحی شده باشد، زنبور برای این کار ساخته شده ولی در عین حال به آن وحی گفته شده است.

در یکی از آیات قرآن کریم آمده، ای پیامبر به این ها بگو من بشری هستم مثل شما اما به من وحی می شود که خدای شما خدای یکتاست. او در تمام مدت ۲۳ سال می گفت خدای ما خدای یکتاست. معنای وحی در اینجا این است که انسان به گونه ای شود که دائماً (وحی) وحدانیت خداوند بر او آشکار شود و این یک دارایی و حالت و خصلت همیشگی است نه اینکه خبری می آید و تمام می شود. منظور این است که یک فیض و امداد الهی متوجه این آدم (پیامبر(ص)) شده و او هر جا نگاه می کند خدای یکتا و بی همتا را می بیند، این تصویر از خدا و آمدن وحی تصویر انسان وار انگارانه نیست.

### معنای نبوت:

نبی کیست؟ به نظر من در این باب هم یک انسان وار انگاری ما را دچار مشکل کرده است. در زبان فارسی به نبی، پیامبر گفته می شود. به نظر من پیامبر واژه صحیحی از نبی نیست و ما را دچار مشکل

مصحف شریف. مصحف یعنی مدون شده.

### معنای رسول:

رسول واژه‌ای است که در قرآن مکرر آمده است و ما فکر می‌کنیم رسول یعنی فرستاده، یعنی اینکه کسی را فرستادیم و می‌گوییم برو فلان چیز را بگو، پیامبر هم فرستاده خداست به همین معنا اما در قرآن کریم درباره پادها هم گفته شده: «ارسل الرياح لواقع» خداوند پادها را فرستاد تا تلقیح انجام شود. از این که نظام طبیعت به گونه‌ای است که در آن باد این نقش را بازی می‌کند، معنای ارسال تعبیر شده است. درباره پیامبران هم وقتی می‌گوییم آنان رسولانند منظور این است که دارند در این عالم نقش فرستادگان را بازی می‌کنند. اینها فهمی از قرآن که نه انسان را با خدا طرف می‌کند و نه خدا را با انسان و خدا مزاحم انسان نمی‌شود تا حقوق انسان‌ها را از میان ببرد، خدا می‌شود معنابخش زندگی، وحی می‌شود مایه هدایت و جهت دهنده زندگی. و نبی می‌شود آن کس که از خدا باخبر شده و رسول، آن نبی است که نقش فرستاده را بازی می‌کند.

جفری»، که فریدون بدرئی ترجمه کرده است و ایشان می‌گویند نبی کلمه‌ای «آرامی» است و در قرآن آمده و آن هم از طریق مسیحیان. در این جا یک تعبیر از یکی از الهی دانان کاتولیک قرن بیستم، آقای «کارن رانر» هم بسیار قابل توجه است. او کسی است که نقش عمده‌ای در تدوین منشور واتیکان ۲ داشته است. رانر گفته است: «نبی کسی است که خدا خود را به او عرضه می‌کند و این عرضه شدن را آن نبی متناسب با اوضاع و احوال محیط برای دیگران بیان می‌کند.» پس نبوت عبارت است از خبردار شدن یک انسان از خدا.

### معنی کتاب:

واژه کتاب در قرآن زیاد به کار برده شده است. کتاب چیست؟ خدا به پیامبران کتاب داده است، این یعنی چه؟ تصور انسان گونه ما از کتاب این است: کتاب یعنی چیزی که بین الذفیتن است. اول دارد، آخر دارد، چند صفحه دارد و چیز مدونی است. این را می‌گوییم کتاب. در قرآن کریم در موارد زیادی بیان شده که معنی کتاب این نیست. در قرآن گفته شده «تلك آیات الكتاب المبين» همچنین در سوره ۳۱ آیه ۲ گفته شده «تلك آیات الكتاب الحكيم» اینها آیات و نشانه‌ها و نمودهای آن کتاب حکیم است. در جای دیگری گفته شده «كُتِبَ لَكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» (سوره فصلت، آیه ۳) آن کتابی که پس از آن که آیاتش از هم باز شده، قرآن عربی شده است و در جای دیگری گفته شده «تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم»، کتاب آن چیزی است که از جایگاه خود پایین آمده و تنزیل شده است. آنچه ما در اختیار داریم تنزیل شده آن کتاب است و نه خود کتاب. به همین جهت در صدر اسلام وقتی آیات مدون شد، اسم آن را گذاشتند



## نظریه جدید استثمار در جهان امروز

دکتر ابوالفضل صادقیپور

نظریه‌ها در علوم اجتماعی بر خلاف علوم فیزیکی ثابت نبوده و در طول زمان با تحولات فکری و پیشرفت‌های تکنولوژیکی کاربرد خود را از دست می‌دهد و نظریه‌های جدیدی ساخته و پرداخته می‌شود. کما اینکه نظریه‌های سوسیالیستی و کاپیتالیستی، دیگر به صورت کلاسیک کاربرد خود را از دست داده است. حتی مبانی نظریه دهکده جهانی که مربوط به بیش از پنجاه سال قبل است یا زمانی که تلفن همراه و اینترنت هنوز مورد استفاده عموم قرار نگرفته بود، تغییر کرده است. ما می‌توانیم جهان امروز را با ویژگی‌های موج و دیجیت جهان همراه بنامیم. زیرا هر فرد در هر نقطه‌ای از جهان حتی در یک غار با یک وسیله کوچک می‌تواند با کل جهان در ارتباط بوده و یا به عبارت دیگر در دست و همراه خود داشته باشد.

با توجه به این مقدمه اکنون به مفهوم استثمار می‌رسیم و ملاحظه خواهیم کرد که چگونه الگوی استثمار در جهان همواره تغییر کرده است. جوهر اصلی استثمار که بهره‌کشی فردی یا اجتماعی از افراد و جوامع دیگر می‌باشد با تاریخ بشر همزاد بوده است. بهره‌کشی رومی‌ها از بردگان و یا دریافت خراج یک کشور قوی از کشوری ضعیف نمونه باستانی این مفهوم است. اما استثمار به مفهوم کلاسیک آن به قرن شانزدهم میلادی که پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها به امریکای جنوبی دست یافتند شکل دیگری به خود گرفت.

اسپانیایی‌ها با مجوز شرعی از پاپ اعظم نه فقط از بومیان امریکای جنوبی بهره‌کشی می‌نمودند بلکه در شرایطی آنان را قتل عام نیز می‌کردند. ضمناً ناگفته نماند که این بهره‌کشی در بعضی مواقع به بهانه ایجاد عمران و آبادانی و رهبری کشور به سوی پیشرفت از طرف کشور قوی نسبت به کشور ضعیف انجام می‌گرفت و به همین جهت نام استثمار به خود گرفت که از نظر مفهومی این دو کلمه کاملاً مشابه می‌باشد.

بریتانیایی‌کبیر از اواخر قرن هجدهم با شروع صنعتی شدن، پرچمدار استثمار گردید، روال کار به این صورت بود که ابتدا عده‌ای کارشناسان نظامی و اطلاعاتی همراه و در پوشش لباس روحانیون مسیحی به ظاهر برای تبلیغ دین به کشوری مانند هندوستان اعزام می‌شدند. پس از کسب اطلاعات، کارشناسان اقتصادی برای توسعه تجارت به محل فرستاده می‌شدند و ارتباط لازم را با بومیان برقرار می‌کردند. کم‌کم در هندوستان بنا به گفته جواهر لعل نهرو - از رهبران استقلال و نخست‌وزیر اسبق - با فتودال‌ها ارتباط برقرار کردند و پس از مدتی با بهانه‌ای مانند قتل یک انگلیسی توسط

یک افراطی که طبق نقشه خود آنان بود، با استفاده از نیروی نظامی مناطقی را به تصرف در می‌آوردند و به مرور گسترش داده تا کل کشور را تحت استیلای خود در آورند. حتی کوشش کردند که حاشیه امنی برای آن ایجاد کنند و به همین علت کوشیدند افغانستان، چین، ایران و ترکستان را تحت نفوذ داشته باشند.

هدف اصلی در این استثمار این بود که ادویه، چای و مواد خام صنایع مثلاً نساجی را در حالت انحصاری خریداری کرده و با فروش آن سود ببرند و ضمناً مصنوعات خود را مانند پارچه در بازار هندوستان به فروش برسانند.

با توجه به سوابق امر ملاحظه می‌شود که بریتانیایی‌کبیر برای این مقدار سود هزینه‌های جانی و مالی بسیار سنگین متحمل می‌گردید. مثلاً در سال ۱۸۴۲ با قیام مردم افغانستان ۱۶۰۰۰ انگلیسی قتل عام شدند. ده سال بعد در قیام مردم هند تلفات بسیاری به انگلیسی‌ها وارد شد. عوامل انگلیسی در ترکستان توسط خان خیره سر بریده شدند. آمار منافع حاصل از این استثمار در دست نیست که در برابر این همه هزینه چه میزان سود بریتانیایی‌کبیر برده است.

اما در جهان امروز تغییرات بنیادی در نظام استثمار به وجود آمده است و بدون کمترین هزینه جانی و مالی بهره‌کشی به حداکثر می‌رسد. علم و تکنولوژی پایه و اساس این تغییرات است. با یک بررسی ساده ملاحظه می‌شود که جوامع دانشمند امکان تولید محصولات با ارزش افزوده غیرقابل تصویری را دارند و نیاز کشورهای استثمار شونده را آنچنان از طریق وسایل ارتباطات جمعی برمی‌انگیزند که حلقه استثمار را با شتاب خود به گردن می‌اندازند.

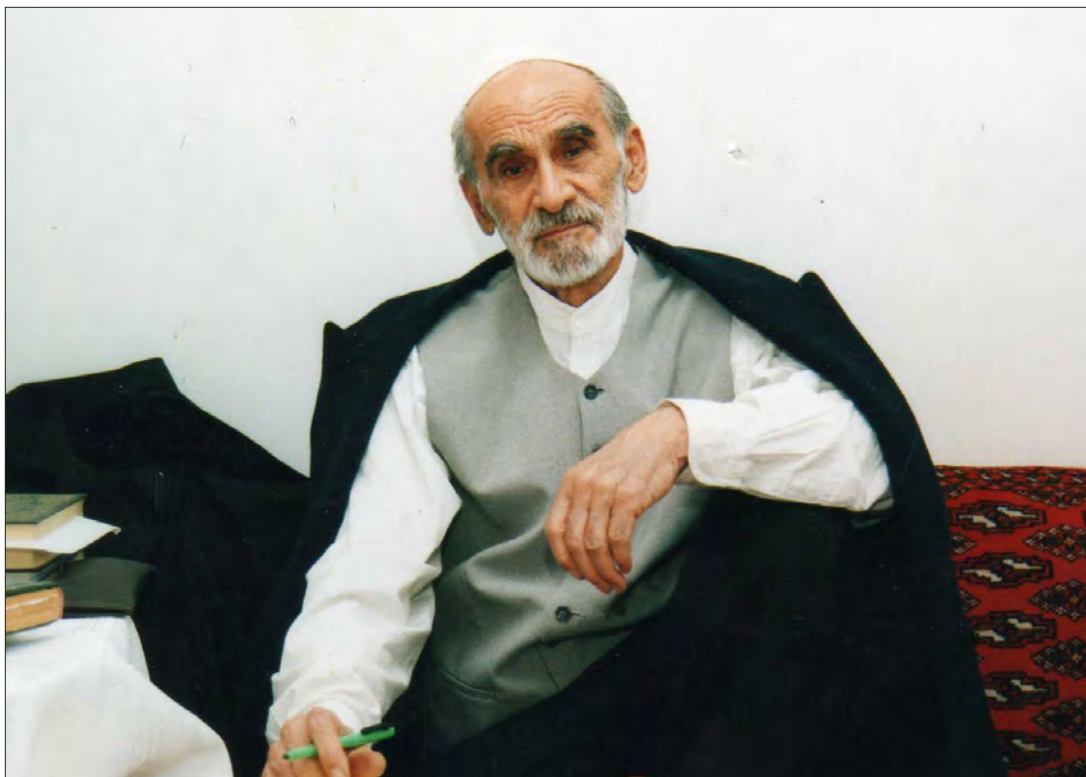
«هیچ فرد آزادی نبایستی دستگیر، زندانی، خلع مالکیت، تبعید و یا غیرقانونی و یا علیه او اعمال زور شود مگر طبق قضاوت قانونی همانند هموعان خود. حقوق هیچ فردی قابل فروش و یا انکار و یا تاخیر نیست، از این طریق همه جا قانون حاکم است حتی بر پادشاه»

ما نباید تصور کنیم که پادشاه انگلیس عامل پیشرفت و صنعتی شدن گردید بلکه فرهنگ اندیشه ساز آن‌ها بود که انگلیس را به بریتانیای کبیر تبدیل کرد. پادشاهان انگلیس کمترین اثر را در تحولات اجتماعی داشتند. در ۱۶۲۹ وقتی چارلز اول به جرم استبداد محاکمه و گردن زده شد، یکی از شاهزادگان آلمانی را که حتی زبان انگلیسی نمی‌دانست به سلطنت برگزیدند که کمترین دخالت در کار حکومت داشت.

خلاصه اینکه توجه به الگو یا تئوری نانوشته استعمار در جهان امروز می‌تواند پایه بسیاری از حرکات و تصمیمات قرار گیرد که چگونه جامعه‌ای را از گرفتار شدن در دام استعمارگران نامرئی نجات داد.

ضمناً ناگفته نماند که این موضوع بدین صورت فقط کف داستان است و گرنه کشورهای استعمارگر با تجربیات و ریشه‌هایی که در مناطق عربی و خاورمیانه دوانیده‌اند برنامه‌های استعمار خود را با بیرحمی مهندسی می‌کنند. دیکتاتوری بر جامعه تحمیل می‌کنند، راه و روش حکومت را به او می‌آموزند و به انحاء مختلف منابع ملی را غارت می‌کنند و به محض اینکه امر به دیکتاتور مشتبه گردید و تصور کرد که صاحب قدرت است عوامل نفوذی در بین مخالفان قرار می‌دهند و بلایی بر سر کشور دیکتاتور می‌آورند که قابل تصور نیست و مصداق آن اصطلاحی می‌گردند که خدایا اگر دوست دانا به من نمی‌دهی لاقلاً دشمن نادان بده و بدین ترتیب دشمن نادان استعمارگران می‌گردند. در این مورد می‌توان به تاریخ چهل ساله گذشته کشور لیبی و وضع موجود آن به عنوان مصداق این پدیده یا الگوی استعمار جدید توجه کرد.

به عنوان نمونه ارزش افزوده یا اختلاف قیمت مواد اولیه مصنوعاتی مانند دوربین دیجیتال، دستگاه‌های رادیولوژی، سی تی اسکنر، کامپیوتر، تلفن‌های همراه پیشرفته، هواپیما و بسیاری از این قبیل و قیمت فروش آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهیم. قیمت دریاچه مصنوعی قلب که از طریق شاه‌رگ پا وارد قلب و در آنجا قرار داده می‌شود بیش از هشتصد میلیون ریال است یا اینکه یکی از شرکت‌های داروسازی آمریکا ۲۲ میلیارد دلار از یک نوع قرص فقط فروش داشته است. علم و تکنولوژی حتی عامل افزایش قیمت یک حیوان مانند سگ می‌شود. یک سگ ممکن است برای بسیاری اصلاً فاقد ارزش باشد با آموزش علمی جهت شناسایی مواد منفجره و یا مخدر، میلیاردها ریال ارزش پیدا می‌کند. حتی بایستی با پیشرفت علم و تکنولوژی در انتظار این بود که با پرداخت مبالغ بسیار هنگفتی ژن سرطان و ژن پیری را در بدن افراد متقاضی از بین ببرند تا افراد دچار بیماری سرطان نگردند و یا عمر بسیار طولانی داشته باشند!! علم و تکنولوژی است که مواد اولیه بسیار ارزان را به وسایل و ابزار بسیار گران قیمت تبدیل می‌کند. با این وصف دیگر لازم نیست کشورهای استعماری کشتی جنگی و توپ و تانک و نیروی انسانی برای استثمار به کار برند. در جای خود نشسته و فقط محصولات خود را معرفی می‌کنند و نیاز کشورهای دیگر را برمی‌انگیزند. جالبتر اینکه قیمت محصولات را به بالاترین بهاء خود تعیین می‌کنند. برای تداوم استثمار فقط کافیست که امنیت فکری برای اندیشه پردازی و پیشرفت علمی و امنیت سرمایه‌گذاری را از یک جامعه گرفت و این کاری است که در خاورمیانه انجام گرفت. با فریب صدام حسین و تحمیل جنگ به ایران که یکی از شاهکارهای تاریخ استعمار است نه فقط نا امنی فکری به وجود آمد بلکه تمام ذخایر منطقه نیز به صورت دلارهای خونین بلعیده شد. افراط‌کاری‌ها و اختلاف مذهبی را در منطقه از پاکستان تا شامات، یمن و لیبی دامن زدند. فرار مغزها و سرمایه‌ها تشدید گردید. فساد و فقر این مناطق را در بر گرفت، حرکات افراطی در هر یک از این جوامع نه فقط آب بلکه خون مردم را به آسیای استعمار می‌ریزد. در هر سیستمی تعادل حد مطلوب و عقلانی است. یک هواپیما اگر دارای تعادل نباشند سقوط می‌کند و یک کشتی به قعر دریا می‌رود. یک جامعه با افکار افراطی مانند یک انسان نامتعادل و تب دار است. در طول تاریخ، در هر جامعه‌ای که به حد تعادل رسید و دارای امنیت فکری و سرمایه‌ای شد، اندیشه پردازی رشد می‌یابد. قانون مداری و امنیت فکری در ۲۵۰۰ سال قبل در یونان عامل ظهور دانشمندی چون افلاطون، ارسطو، ارشمیدس و بسیاری دیگر گردید. امنیت فکری در انگلستان عامل پیشرفت و توسعه آن کشور گردید. در ۱۲۱۵ میلادی یعنی درست هشتصد سال قبل فرمانی به امضای پادشاه انگلیس در ۶۳ بند به نام فرمان کبیر رسید که یک بند آن این است:



## نگاهی به آرای عالم فاضل گل زاده غفوری

دکتر علی گل زاده غفوری در حافظه تاریخی نسل انقلاب و کسانی که در زمان انقلاب دانشجویان یا دانش آموز بودند به عنوان معلمی دلسوز، فقیه و حقوقدانی آزادمش و مدافع آزادی انسانها فردی شناخته شده است. کسی که پیامش آرزوی جهانی بهتر برای انسانها بود، جهانی خالی از انواع فقر و جهل و محرومیت و ظلم، و همواره خواستار رشد و دستیابی به حقوق و آزادی های انسانی و زندگی پر محبت و با طراوت، با قدردانی از فرصت ها و ایجاد امکانات.

### ضرورت بازنگری فقاقت و اجتهاد

احمد گل زاده غفوری

در ذهن او و در همه عمرش گفتگویی مشفقانه بین همه مکاتب انسان گرا جریان داشت و در این زمینه بیش از دغدغه خلوص دغدغه اخلاص را پاس میداشت. او دنبال راه نجاتی برای انسان بود و برخوردش با مکاتب فکری فاقد شیفتگی بود، زیرا به عقیده او حقیقت برای هر نحله، سهمی از صحت و درستی به ارمغان می آورد. در معادله سیاست، آنجا که کسب قدرت، هر عمل غیر انسانی و ناعادلانه ای را تجویز می کرد، شکست را بزرگوارانه می پذیرفت،

زنده یاد علی گل زاده غفوری به لحاظ حوزوی مجتهدی فقیه به معنای واقعی (فهم دقیق دین) و به لحاظ فردی، انسانی وارسته و زاهد بود. در زمینه علمی، پژوهشگری جستجوگر و کنجکاو و در مشی و مشرب عارفی آزاده و از منظر سیاسی میانه رو و اخلاقگرا بود و در تمام فرصتی که برای زندگی داشت، توانایی آموختن را از کف نداد. کسی که در سن کمتر از سی سالگی به درجه اجتهاد نایل آمد و مدارج علمی را در بهترین دانشگاههای داخل و خارج گذراند ولی هرگز به آن نبالید. با کوچک ترین کودکان، کودکی می کرد و بزرگی بزرگان را به چیزی نمی خرید مگر اینکه در آنان سرمایه معنویت می یافت.



زد و خورد‌ها و کینه‌توزی‌هایی به نام جهاد علیه این و آن و تکفیرها و تهدیدها درست می‌شود و در بسیاری موارد نیز روشن است که مباحثان این گونه امور، دانسته یا ندانسته ابزار کار سیاست‌های دیگران هستند، چه بسا این بلاها در نسل‌های آینده نیز دامن گیر بعضی از جوامع در نواحی دیگر بشود. لذا برای روشن شدن راه آینده، به نظر می‌رسد بحث‌هایی تحت عنوان اجتهاد که در حقیقت ضامن اجرا و اعتبار و بقای اسلام است، بسیار ضروری و مورد نیاز باشد.

به نظر می‌رسد که توجه دوباره و اساسی و نقادانه به فقه و مسایل مربوط به فقه و اجتهاد، از ضرورت‌های غیر قابل اجتناب است تا آنان که خود را دیندار، مسلمان، شیعه و اهل تقدس و مسجد و نماز می‌شمارند، متوجه خود و عواطف پاک‌شان باشند تا به عناوین گوناگون مورد سوءاستفاده‌های رنگارنگ و انحرافات احتمالی قرار نگیرند. چرا که در طی قرون و اعصار این مسایل دانسته و ندانسته گرفتار انحرافات و تغییر جهت‌های اصولی و ابهام‌گرایی شده است.

این بحث از ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر است که گرچه وابستگان به این گونه بحث‌ها - خود به دلایل مختلف - آن را لمس نکرده و نمی‌کنند، ولی برای اهل تحقیق، واقع‌بینان و روشن‌اندیشان در مسایل اساسی بشر، علاقمندان به مذهب‌شناسی و جامعه‌شناسی دینی و جریانات حکومتی، از اهمیت بالایی برخوردار است. از لحاظ سیاسی هم می‌توان گفت که دین و سیاست نه تنها ممزوج شده‌اند بلکه ترکیبی عجیب شده هستند و چه بسا در اکثر موضوعات، کم و بیش پنجه در پنجه هم انداخته‌اند.

در این جا به بررسی مسایل حیاتی و مورد حاجت و ابتلاء در جامعه‌های مذهبی و سنتی که به طور مستقیم و غیر مستقیم، با آن‌ها و پی‌آمدهای آن سر و کار دارند می‌پردازیم، بخصوص در کشوری مانند ایران که از یک سلسله بندهای فکری رها شده بود و با وعده‌هایی به امید یافتن یک زندگی انسانی، در صدد تغییر نظام حکومتی برآمده

و از آنجا که حقیقت را مظلوم می‌دید، غصه می‌خورد و رنجور می‌شد اما در گفتمان حقیقت هرگز کوتاه نمی‌آمد و در سخت‌ترین شرایط حرف خود را می‌گفت حتی آنجا که گوش شنوایی هم یافت نمی‌شد، حداقل برای ثبت در تاریخ!

هرچند از گردونه قدرت کناره می‌گرفت، خود را در مواجهه با سرمستان و پایکوبان قدرت و سیاست، که از دوستان دیرین او نیز بودند، پیروز واقعی می‌دانست و بر آنان دل می‌سوزاند و به خاطر فرصت‌هایی که از دست می‌رفت افسوس می‌خورد اما همچنان در سخت‌ترین مقاطع نیز خوب‌های زندگی را مغفول نمی‌گذاشت و تا پایان و سرانجامش همواره از خدا و اعتقاداتش و طبیعت و تنهایی خویش مدد می‌گرفت.

دکتر گل‌زاده غفوری نظریات روشنگرانه‌ای در مورد مباحث دینی داشتند که بسیاری از آنان فرصت تبیین و بازگویی برای مخاطبان را نیافتند. هم‌اکنون برخی از آنها را در این فرصت اندک بیان خواهیم کرد:

#### ضرورت بازنگری فقهی و سیر تحول فقهت و اجتهاد

ابتدا به این موضوع، اشاره می‌کنیم، که به صورت یادداشت‌هایی توسط ایشان پس از سال‌ها مطالعه و تدبیر در قرآن و کتب معروف فقه شیعه و غیر شیعه، به تدریج گرد آورده شده بود و در فرصت‌های مناسب نیز مورد بازخوانی و اصلاح قرار گرفته، در نشست‌هایی با برخی از علاقمندان مطرح شده بود و به صورت جزوه‌ای آماده کرده بودند که در زمان حیاتشان فرصت انتشار پیدا نکرد که در اینجا به بخش‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

مخاطب این بحث کسانی هستند که می‌خواهند از کم و کیف مسایل اسلامی آگاهی پیدا کنند و مسلمان‌هایی که در اسلام و در بُعد فقه و قرآن کمابیش اطلاعاتی دارند و چه بسا سال‌ها وقت گذاشته‌اند و اکنون آماده‌بازبینی و بازاندیشی هستند. این بحث شامل هشدارهایی است به کسانی که طبق عرف معمول شده در میان عوام التاس شیعه، خود را اهل علم می‌دانند و غرق در فرضیات در شعاع کم و زیاد، مستأکل به دین شده‌اند یا به تعبیرات اسلامی، مباهی به یافته‌هایی تحت عنوان علم و دین هستند!

این بحث در مورد موضوعات مربوط به اجتهاد است که از یک طرف به صدر اسلام و برداشت اسلام از اجتهاد می‌رسد و از طرف دیگر به زمان حاضر و این که اکنون اجتهاد به چه صورتی در آمده و در طول این چهارده قرن چه مسایلی بر اسلام گذشته و چه زحماتی در این راه کشیده شده و چه آثار مطلوب یا نامطلوبی به دست نسل حاضر رسیده است. بخصوص یک انسان بیدار که می‌خواهد مسلمان باشد، چگونه می‌تواند از درون این مطالب و از لابلای این مسایل، تکلیف خود را بفهمد، بطور جدی عمل کند و چگونه می‌تواند راه خود را پیدا کند.

مجموعه‌ای که امروز به نام فقهت و اجتهاد وجود دارد، برای نسل آینده هم مسایلی را پیش می‌آورد. در واقع همان طور که امروز

بود و اکنون حکومت و جامعه‌ای به نام اسلام و با ظاهر اسلامی تشکیل داده است، ضرورت این امر روشن تر است تا پرده از روی ابهام‌ها و ابهام‌افزایی‌ها برداشته شود.

ممکن است این سوال پیش آید که بعد از صرف این همه نیروهای مادی و معنوی از این جامعه در این قبیل مطالب، آیا امروزه باز هم جایی برای پرداختن به این گونه مسایل - با همه خصوصیتی که دارد - باقی مانده است یا باید تنها در ردیف امور باستانی برای اهل آن مطرح باشد؟!

باید به این نکته توجه داشت که انصافاً حیف است که یک پرونده حدود ۱۴ قرن بعد از ظهور اسلام، از نظر نسل امروز و فردا پنهان بماند. بخصوص با توجه به ثمرات تلاش‌های اهل صلاح و تحقیق که کم و بیش در میان محققان در این رشته بوده‌اند و دقت نظرهایی که در مورد مباحث حقوقی و مدنی در فقه اسلامی و بالاخص در فقه شیعه انجام گرفته، شایسته است که آثار آن در فرهنگ بشری انعکاس داشته باشد. منظور از این مباحث هم این است که به جهات مثبت این تلاش‌ها توجه کافی مبذول شود و از جهات منفی آن هم که فاجعه‌ها آفریده است و لکه‌های سیاهی در چهره فقه و اجتهاد بوجود آورده، از این به بعد پرهیز شود تا از این پس دیگر کسی تصور صدور حکم ارتداد فرد دیگری را به هر عنوان به ذهن خود راه ندهد و چنان حکمی که مقابله زور در برابر فکر تلقی می‌شود را صادر نکند. به امید آنکه فرهنگ‌های ارزنده بشری هر کدام به تناسب درجه تأثیرشان در رشد جامعه در کنار هم و در خدمت ارتقاء و والاتر ساختن آهنگ رشد، در کاروان رو به تکامل انسان‌ها، دست به دست هم، جامعه و نسل‌های آینده را شکوفاتر کنند.

در این مورد رابطه میان مدعیان رهبری مذهبی در دوره‌های مختلف اسلامی از یک سو و حاکمان مسلط بر اوضاع و احوال مردم در نواحی مسلمان نشین از سوی دیگر مطرح می‌شود و این که چه کارهایی در قلمرو نفوذ این دو دسته از پیشوایان انجام گرفته است و همچنین آثاری که این دو گروه ممتنعاً در سرنوشت اعتقادی و اجتماعی مردم داشته‌اند. هنوز هم کم و بیش نشانه‌هایی از اعمال هر دو گروه، در اوضاع و احوال فکری و سیاسی و اقتصادی مردم، آن هم در شرایط زمانی حساس که بیداری‌های خاصی را می‌طلبیده، وجود دارد. خصوصاً این که آنان تا چه حد به تناسب شرایط زمانی و امکانات جهانی، بیدار کار خود بوده‌اند و از فرصت‌ها کم و بیش در راه رشد و تعالی جامعه خود بهره گرفته‌اند، یا احیاناً روزگارانی را با غفلت و غافل‌پروری گذرانده‌اند و فرصت‌های پر ارزشی را از دست داده‌اند.

از آن جا که انسان‌ها موضوع تاریخ هستند و انسان‌های فهمیده سازنده آن هستند، لذا یافتن خودآگاهی تاریخی و ایدئولوژیک، راهنمای رفتاری مطمئن، خودیابی و کوشش برای نجات از بندها و بندگی‌ها، برای هر انسان یک ضرورت است تا به راستی انسان شود. به دنبال بحث در مورد انسان و ارزش‌های انسانی و معیار ارزش‌ها و ارزشیابی‌هاست که موقعیت اجتهاد مطرح می‌شود. زیرا اجتهاد

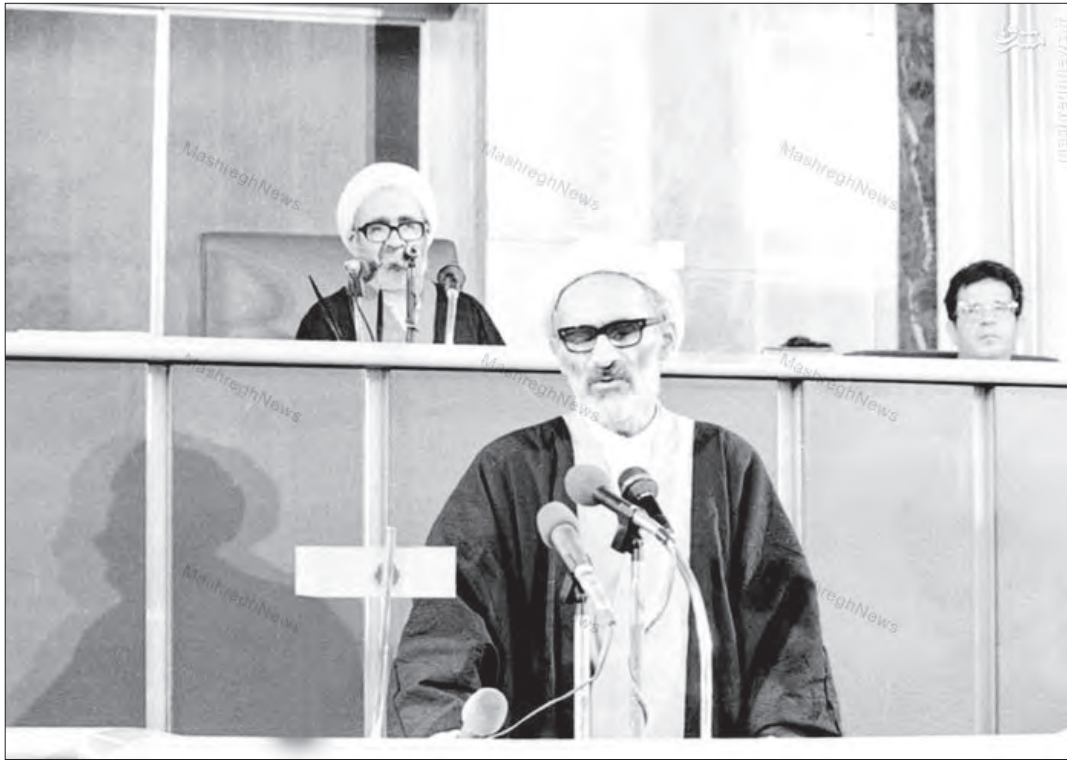
همچنان که خواسته اساسی مصلحان بشری و از جمله مؤسسین انسان مدار ادیان اصیل بوده است، برای راهیابی انسان‌هایی است که می‌خواهند به دین خود به عنوان روش زندگی واقف گردند و به تبع آن، نسبت به انحرافات واقع شده در این زمینه و آن چه بعدها در میان مسلمین عنوان فقه و احکام یافته است، آگاه شوند.

همچنین کسانی که بعدها در طول تاریخ و نسل بعد از نسل به این دنیا پا می‌گذارند، می‌خواهند سلسله مسایلی که در محیط‌شان مطرح بوده و به نام فرهنگ، تمدن، تاریخ و یا به عنوان مقدسات، عرف و عادت، حقوق، قانون و آداب و رسوم و بالاخره دین و عناوینی از این قبیل به آنان عرضه شده و می‌شود را بهتر بشناسند.

هر فردی که قدرت اندیشه و تفکر دارد را زمانی می‌توان بدرستی انسان نامید که در این جهان و در سیر اندیشه‌ها، جای خود را پیدا کند و درک کند که آیا جایی که قبلاً برای او تهیه شده، مناسب حال و استعداد او هست؟ و آیا رشد او را در بر دارد و آن را تأمین می‌کند یا نه؟

اولین مسئله یک انسان در آستانه بلوغ فکری، رسیدن به خودبینشی است، یعنی یافتن توانایی تشخیص امور از بین تلقینات و القای مقدساتی که از گذشته به جای مانده است و شناخت تأثیر خانواده در القای عرف و عادت، هر چند آن را با انگیزه خیرخواهی به نسل بعد منتقل کرده باشند.

حال باید دید چگونه یک انسان که در آستانه بلوغ فکری قرار می‌گیرد، توانایی این را پیدا می‌کند که از لابلای تلقینات قرون و اعصار و مکتوبات و القائات مقدس و پاک شناخته شده، یا غیر مقدس و ناپاک معرفی شده که بوسیله گذشتگان و متفکران دوران‌های مختلف عرضه و تدوین شده است، به خود بینشی برسد و راه خود را پیدا کند. (چه در محیط و اجتماعی که شخص زندگی می‌کند و چه در سایر اجتماعات و تمدن‌ها و فرهنگ‌ها از اقوام و طوایف و نیز مکان‌ها و زمان‌های دیگر)



نباید هایی می شود که زیربنای فکری او را برای دوران های بعدی زندگی تشکیل می دهد. این مجموعه باید ها و نبایدها، انسان ها را در قالب هایی خاص نگه داشته و چه بسا به او اجازه خروج از این قالب ها را نمی دهد، ولی انسان برای بلوغ فکری، باید به اندیشه مستقل دست پیدا کند و به مرحله تشخیص برسد و برای نجات خود و جامعه اش از قالب های تحمیل شده، تلاش کند و در مسیر رشد مستمر قرار بگیرد. چنین زیستنی ادامه خواهد داشت تا زمانی که یک انسان یا یک جامعه توانایی آن را پیدا کند که خود به اندیشه ای مستقل راه یابد که از آن به بلوغ یعنی بلوغ انسانی و فکری تعبیر می شود. یعنی زمانی که یک انسان و یک صنف فکری به حدی برسد که تشخیص دهد که چه کارهایی در طول زمان و با طرح برنامه ها، درباره او و جامعه اش انجام گرفته و او چه کارهایی را به عنوان یک انسان برای نجات خود و جامعه و برای انسان بودن و در جریان رشد مستمر قرار گرفتن، باید انجام دهد.

هر فردی که در خانواده ای به دنیا می آید، کما بیش با توجه به حُب ذات، که در هر نسلی به نحوی و با خصوصیتی حاکم است، به عرف و عادت موجود که آن را خوب می دانند، خو می گیرد و حتی از بابت خیرخواهی و انتقال یافته ها و دست آوردهای خود و دیگران، دانسته یا ندانسته، سعی دارد اعتقادات و عرف و عادت و تمدن و همه چیزهایی را که خودش خوب می داند، به آیندگان و نسل های بعدی خود بسپارد.

به این مجموعه باید آن چه را که دستگاه های حکومت و دارندگان اختیار و صاحبان قدرت های مالی و فرمانفرمایی و نظام اقتصادی خاصی که بر محیط زندگی او و نسل های قبل از او حاکم است و همگی خواستار تداوم و استمرار آن هستند، اضافه کرد. طبعاً این مجموعه شامل چیزهایی هستند که بتوانند انسان ها را متمایل به قبول آن فرمانبری ها و سلطه پذیری ها بنمایند و مانع طغیان علیه وضع حاکم و تحمیلات موجود گردند.

به دنبال آن، فرهنگ های خاص تربیتی و خوب و بد های از قبل تعیین شده و در قالب های مشخص و با معنی و مفهوم های مهیا شده، اوضاع خاصی را اقتضا می نماید که انسان های مطلوب و نامطلوب بر اساس آن معیارها، شناخته می شوند و میزان ارزش ها و ارزیابی ها نیز در همان قالب ها و الگوهای هستند که حاکم بر جامعه حاضر است.

از سوی دیگر انسان می خواهد نیازهای اولیه اش را رفع کند اما غالباً این رفع نیازها مستلزم پذیرفتن مجموعه ای از باید ها و

زمانه‌ای باشد که تعصب و جهل حاکم است، ممکن است حتی با تکفیر هم مواجه شوند و مسایلی که در طول تاریخ چندین قرن همین مملکت هم وجود داشته است.

انسان‌های فهمیده‌ای که از دست کسانی که به عنوان دین‌شناس و حامی عقاید مردم شناخته شده بوده‌اند، ناله‌هاشان به آسمان رفته بود. کسانی که به عنوان فقیه و محتسب، روابطی با حکومت‌های وقت داشته‌اند هر کدام به نوعی به جان مردم بی‌پناه و یا آزاداندیش افتادند تا جایی که امثال سهروردی دانشمند را تکفیر می‌کردند! و قاضی‌القضاتها را در سن جوانی به شکنجه‌ها و سختی‌ها مبتلا می‌کردند و خون امثال منصور حلاج را مباح می‌دانستند! به راستی مگر آن‌ها چه می‌گفتند و چه می‌کردند، جز آن که رشد و آزاداندیشی انسان را در برابر دام‌ها و بارهای تحمیل شده طبق آنچه تشخیص می‌دادند و بدون هیچ تجاوزی به حقوق انسانی دیگران مطرح می‌کردند؟

این باعث بسی تأسف است که دینی که برای آزاداندیشی آمده است این گونه به دست مدعیانی بیافتد که در برابر آزاداندیشی ایستادگی می‌کنند. یک انسان باید خودش را از این مرحله نجات دهد و درست بفهمد تا بتواند بگوید انسان است.

باید توجه داشت که اجتهاد در اصول همیشه و برای همهٔ مسلمین لازم و ضروری است، و از نکته‌های مهم و اساسی در دینداری است که به آن‌ها توجه کافی نشده و نمی‌شود و در حال حاضر اغلب مدعیان دینداری در واقع محکومند، نه آگاه!

حال آن که مسلمان نیست مگر آن کس که اصالت معتقدات اسلامی و در درجهٔ اول توحید را درک کند، یعنی «لا اله الا الله» را با فهم خود دریابد. تمام مسلمانان باید در اصول، این سعی و کوشش را انجام دهند تا به اجتهاد برسند. در فروع هم مسایل بیشتر تخصصی و نقلی هستند، نه عقلی و فکری و بدیهی است که باید به کسانی رجوع شود که آشنایی بیشتری از کیفیت صدور و دلالت و نتیجه‌گیری و حاصل تجربیات عملی آن‌ها

فعل و انفعالات و عمل و عکس‌العمل‌های خارج از ارادهٔ انسان، قبل از تولد او، در میان خانواده و اجتماع و در زمان و مکانی که به دنیا آمده، با آن فرهنگ و تمدن، عرف و عادت، حقوق، اخلاق و آئین‌ها و قوانین، بعدها برای او معیار و میزان و روش‌های پس‌سنجیده و رفتار پهنجار معرفی می‌شوند و رفتار خلاف آن، روش ناپهنجار و روش ناپسندیده به حساب می‌آید و عکس‌العمل‌های منفی، حتی طردها و تکفیرها و کشتارها را به دنبال دارد.

در محیط‌های دینی و عرف‌های مذهبی، کارهایی را موجب بهشتی و جهنمی شدن! انسان می‌دانند و تعبیرهای مختلفی هم در این زمینه وجود دارد. همچنین متأسفانه حکم‌های ذهنی خو گرفته و متأثر از محیط‌های تربیتی وجود دارند که بر اساس اعتقادات مذهبی حاکم بر جو اجتماعی بوده و موضوعاتی که متناسب با روش‌ها و مصالح حکومت‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی هستند، گاه انسان را به طرفی می‌کشانند و در جریان‌هایی قرار می‌دهند و گرفتار می‌کنند که انسان حتی از خودش هم شرم‌منده می‌گردد و چه بسا راه نجاتی نمی‌یابد و ناچار به توجیه‌گری می‌پردازد.

در این جا کار اساسی و اولین و مهمترین عمل صالح، دوباره و چندباره ارزیابی کردن ارزش‌هایی است که به انسان منتقل شده و رسیدن به یک خودیابی جدید می‌باشد. یافتن فکر جدید، همان کوششی است که فرد برای خودآگاهی فکری و تاریخی و رفتاری به آن نیاز دارد و آن اجتهاد است.

بزرگ‌ترین مسئولیت انسان اجتهاد است، یعنی پذیرفتن این جهد و کوشش و جهد، که تلاش با نظم و ترتیب خاصی است و با نیت و منظور خاصی صورت می‌گیرد تا انسان را به هدفش برساند. این هدف همانا آزادانه اندیشیدن و با شعور و عقل خود آزادانه قضاوت کردن و پذیرفتن آن‌ها بر اساس وجدان درونی خویش است. در این مسیر مهمترین وظیفه هر فرد رها ساختن و بیرون آوردن خود از مسایل تلقین شده و پذیرفته شده و رایج در عرف و اجتماع و دست یافتن به بزرگترین سرمایه انسانی، یعنی فکر، تعقل و اندیشه است.

طبیعی است که در ابتدا بر هم زدن امور پذیرفته شده در اجتماع که چندین نسل ادامه داشته است، با مقاومت‌هایی مواجه می‌شود و این همان جهل و تعصب‌هایی است که مانند سنگلاخ بر سر راه قرار دارد و باید از آن‌ها عبور کرد و خود را به آن قله رساند یا به حدی از ارتفاع رسید که بتواند بهتر ببیند و بفهمد و تشخیص دهد.

ضروری به نظر می‌رسد که ادعاهای موجود در این زمینه با حقیقت مسئله و واقعیت موجود، از یکدیگر بازشناسی شوند، البته از طرق انسانی و صحیح، نه از طرق هواپرستانه و جاه طلبانه.

اجتهاد مستلزم زحمت کشیدن و کوشش و تلاش‌های بسیار است، یکی از مشکلات پیچیده به اجتهاد رسیده‌ها هم این است که نتیجه چنین کوشش‌هایی چه بسا برهم زنده پذیرفته شده‌های اجتماعی، آن هم در یک یا چند نسل باشد. در این صورت قطعاً با اعتراض‌ها و بی‌اعتنایی‌ها و احیاناً در گوشه‌انزوا افتادن مواجه می‌شوند و اگر در

وجود دارد. بنابراین عده‌ای با کوشش خود در فروع به اجتهاد می‌رسند، و عده‌ای هم که این کوشش را انجام نمی‌دهند، در شرایط خاصی می‌توانند از نظرات اهل تخصص استفاده کنند. این یک بحث اصولی و ریشه‌ای است که به عنوان انسان بودن و وجود این جهان در قرن‌های متمادی قبل و بعد از انسان، باید به این توجه داشته باشیم که کجا هستیم، برای چه هستیم و چه چیز را باید بفهمیم و ما از آن به اجتهاد در اصول تعبیر می‌کنیم (صرف نظر از این که در چه خانواده‌ای، در چه شهری یا کشوری متولد شده‌ایم و با چه فرهنگ و چه تمدنی رشد یافته‌ایم).

حتی از نظر صادرکننده‌های فتوای متحده‌المال و رساله نویس‌های معمولی هم، این‌گونه بیان می‌شود که اجتهاد در اصول عقاید بر همه لازم است و تقلید در آن‌ها جایز نیست و هیچ کس نیست که در این جهت عذری داشته باشد و بدون تعقل و تفکر و خودیابی و خود-اندیشی بتواند ادعا کند که مسلمان است و مدعی دینداری و توحید باشد. البته همین مطلب نیز به صورت نوعی تقلید از گذشتگان نقل می‌شود! آن‌هم توسط بعضی از کسانی که تمایل به هیچ نوعی از اجتهاد در مردم ندارند و می‌خواهند آن‌ها تنها مصرف‌کنندگانی در برابر دیکته‌کنندگان باشند.

در مورد فروع این بحث وجود دارد که راه اجتهاد برای همه باز است و منحصر به طبقه و افراد خاصی نیست و اولویت خاص در تحصیل اجتهاد برای کسی یا گروهی در کار نیست. آری، در نظام فکری اصیل اسلام، دیگر عده‌ای با لباس خاص وجود ندارند و اندیشیدن برای راه‌یابی به سرچشمه‌های اصلی، یک ملاک کلی است. در مورد اسلام، می‌گوییم از طریق اندیشیدن و آگاهی به قرآن و به آن چه که موضوع رسالت پیغمبر اسلام بوده - نه آن چیزهایی که بعداً به آن اضافه شده است - یک انسان مسلمان می‌فهمد که چه چیزهایی را باید بداند و چه برنامه‌هایی را برای بهره‌مندی از مزایای اسلام و تحقق یک جامعه اسلامی باید به انجام برساند.

در حقیقت اگر نیازی به اجتهاد در اصول در فرهنگ علمی و عملی بشری و نیت آورده‌های دینی و مذهبی وجود دارد و یا احساس می‌شود، به جهت رها سازی انسان‌ها از پیوندهای تحمیلی بداندیش‌ها و وانهادن اصر و اغلال است. (۱) هم اصر و اغلال کهنه و هم در انواع جدیدتر! و تحت عنوان اجتهاد و فقاقت و مرجعیت و القاب و عناوینی از این قبیل. مردم که از روی عواطف پاک دینی و مذهبی می‌خواهند راه رضای خدای خود را یافته و رهرو آن باشند، وقتی چشم عقل و بصیرت خود را باز کنند و به جمع بندی و باز ارزیابی ارزش‌های خود بپردازند، ببینند که به جای خروج از عبادت عباد و عدم ستایش غیر خدا - که اصل دعوت اسلام بوده است - چگونه گرفتار اله‌های متعدد و اسارت‌های مذهبی عجیب و غریب شده‌اند. می‌شود گفت که برای یافتن یک سلسله تکالیف فرعی از اصل توحید و جهان بینی توحیدی انحراف یافته و مصداق این جمله قرآن شده‌اند که: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (۲) و «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ» (۳). هر چند در کتاب‌ها می‌نویسند که هر مسلمان باید در اصول اعتقاداتش مجتهد باشد ولی در عمل با تلقین‌هایی که انجام شده جلوی این اجتهاد گرفته شده است و اخیراً هم با طرح برخی مسایل اصلاً قدرت تفکر و تعقل و دین‌شناسی هم از مردم گرفته شده است تا مبادا کسی بتواند در اصول بیاندهد و با اندیشه‌اش به نتیجه‌ای بر خلاف آن چه آنان مدعی‌اش هستند برسد و چه بسا در مقام انکار و تقبیح و حتی تخطئه آن اندیشه‌ها هم برآیند. بعد از شناخت اصل و ریشه جهان بینی و اعتقاد به مبدأ و معاد (اصول)، نوبت به راه‌ها و رفتارهای عملی می‌رسد که در واقع شاخ

بنابراین چه در زمان گذشته و تحت عناوین مختلف در قرن‌های بعد از ظهور اسلام و چه در آینده، قدرت‌های حاکم نباید خود را به نام دعوت اسلام خدایی و انسانی تحمیل کنند. این مسئله همواره مورد ابتلای تفکر انسان‌ها بوده و خواهد بود که آورده‌های اسلامی و دعوت‌های رشد‌دهنده و راه‌های عملی برای یک فرد و کل جامعه اسلامی کدامند و زواید و مسایل تحمیلی آن کدام؟

چنان که عمده برنامه‌ی عملی که اسلام برای جامعه آورده بود، تحت الشعاع توحید قرار دادن انواع شرک در جامعه بود، یعنی شرک در طاعت و شرک در عبادت، ولی در عمل به بحث‌های اعتقادی محض تبدیل شد و شرک در عبادت به فردپرستی و مقدس‌سازی و مقلدپروری منجر شد و شرک در طاعت هم

تحت عناوین وظایف دینی و شرعی به جامعه تحمیل شد.

کلام پیامبر که گفت: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (۴) و «وَلَا تَفْرُقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ» (۵)، که قرآن از پیامبر خواست با صراحت و تأکید بگوید، در اصل و هدف بین پیامبران فرقی نیست؛ و مردم را دعوت می‌کرد که: «تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» (۶)، ارزشی که به مردم می‌داد: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (۷)، بعدها حکومت‌ها آمدند «فساد فی الارض» را به نفع خود معنی کردند و گفتند فساد یعنی مخالفت با ما!! و در همه مفاهیم انسانی و اسلامی، تغییرات فاحش و انحرافات عمیقی به وجود آوردند. در واقع اسلام تبدیل به حکومت شد و اجتهادها در خدمت حکومت‌ها در آمدند. در مراحل اصل اجتهاد تبدیل به شبه اجتهاد شد و از شبه اجتهاد به اجتهاد کاذب و از اجتهاد کاذب به مسئله تقلید و مقلدپروری تبدیل شد و در نهایت به سرگرم‌سازی، و به هیچ گرفتن جامعه و بعد هم نه فقط سرگرم‌سازی بلکه به نام اسلام، اسلام ستیزی شد.

در این مسیر باید سهم فقها را در هر زمان در این جریان مشخص کرد تا ببینیم آن‌ها در واقع چه اندازه حافظ دین اسلام و جامعه بوده‌اند و تا چه حد برای زندگی خودشان بودند و یا در جریان عادت‌های اجتماعی جامعه سیر می‌کردند؟ به هر حال متأسفانه جامعه اسلامی چشم باز کرد و وضع خود را در حالت تقلیدی دید. حال آن که از ابتدا دین اسلام به این اعتبار آمده بود تا اجتهاد را به جای تقلید ارایه کند و درک و فهم هر کسی را برای خود حجت قرار دهد؛ ولی بعد از گذشت سال‌ها و مراحل مختلف، به جای آن دنباله‌روی کورکورانه جایگزین شده بود! تقلید در عمل به این خلاصه می‌شد که شخص مقلد بدون بحث در مورد دلیل هر چیزی به آن عمل کند! کسانی که از اجتهاد عاجز بودند، طبعاً دنباله‌رو می‌شدند و ذهن‌های تنبل هم به دنبال این بودند که از بار مسئولیت شانه خالی کنند و آن را به گردن فرد دیگری بیاندازند! حال آن که این موضوع رفع مسئولیت نمی‌کند. در ابتدا نه در اصول و اساس مسایل دینی و نه در مسایل مورد ابتلا، تقلید مطرح نبود، بلکه اگر قولی از رسول خدا(ص) به عنوان حجت بیان می‌شد، مردم آن را به عنوان تبیین آیات قرآنی تلقی می‌کردند. با توجه به این که تعقل و تفکر موجب اعتقاد به حجیت خود قرآن شده و همان‌طور که قرآن از مردم مطالبه برهان می‌کند، خودش هم بدون برهان مطلبی را نمی‌گوید، مطالب نقل شده از پیامبر هم به همان ترتیب تلقی می‌شد که مردم کم‌کم توحید و معاد که موضوع رسالت پیامبر اسلام بود را بفهمند. در مسایل دیگر هم به همین ترتیب ببینند چه چیزهایی از قول پیامبر گفته می‌شود و به آن‌ها عمل کنند.

بعدها، این موضوع به این صورت ادامه پیدا کرد که هم در اصول و هم در فروع و هم در عمل، یک سلسله مسایلی به جامعه تلقین

می‌شد، که نتیجه آن‌ها این بود که اگر فردی می‌خواست به طور مستقل فکر کند و کمترین تردیدی به خود راه دهد، گرفتار مشکلات فراوانی می‌شد.

اکنون ما در دوره‌ای قرار داریم که مرحله بیداری مردم و جامعه است. دوره‌ای که لازم است اصول و ضوابط اسلامی را تشخیص دهند و تولد جدیدی پیدا کنند و وقتی می‌گویند: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»، باید بدانند که محمد(ص) چگونه عبد و بنده‌ای بود و چه نوع عبودیت خدا را عرضه کرد؟ در واقع منظور از عبودیت خدا، سلب عبودیت‌های غیر خدا بوده و هست و در واقع پس از آن است که او رسول خدا می‌شود.

به این معنی، پیامبر در جهت آزادسازی انسان‌ها، فرهنگ جدیدی برای مردم آورده است. بنابر این دوره بیداری، مرحله رهاسازی و خودرهبری مردم و مرحله نجات از این نوع اجتهادها و استنباط‌ها است!

#### پانوشته:

۱- سوره اعراف، آیه ۱۵۷؛ به تعبیر قرآن رهایی از اصر و اغلال از ارکان برنامه‌های اسلام و پیامبر اسلام معرفی شده است.

۲- سوره یوسف، آیه ۱۰۶؛ و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز اینکه آبا او چیزی را شریک می‌گیرند.

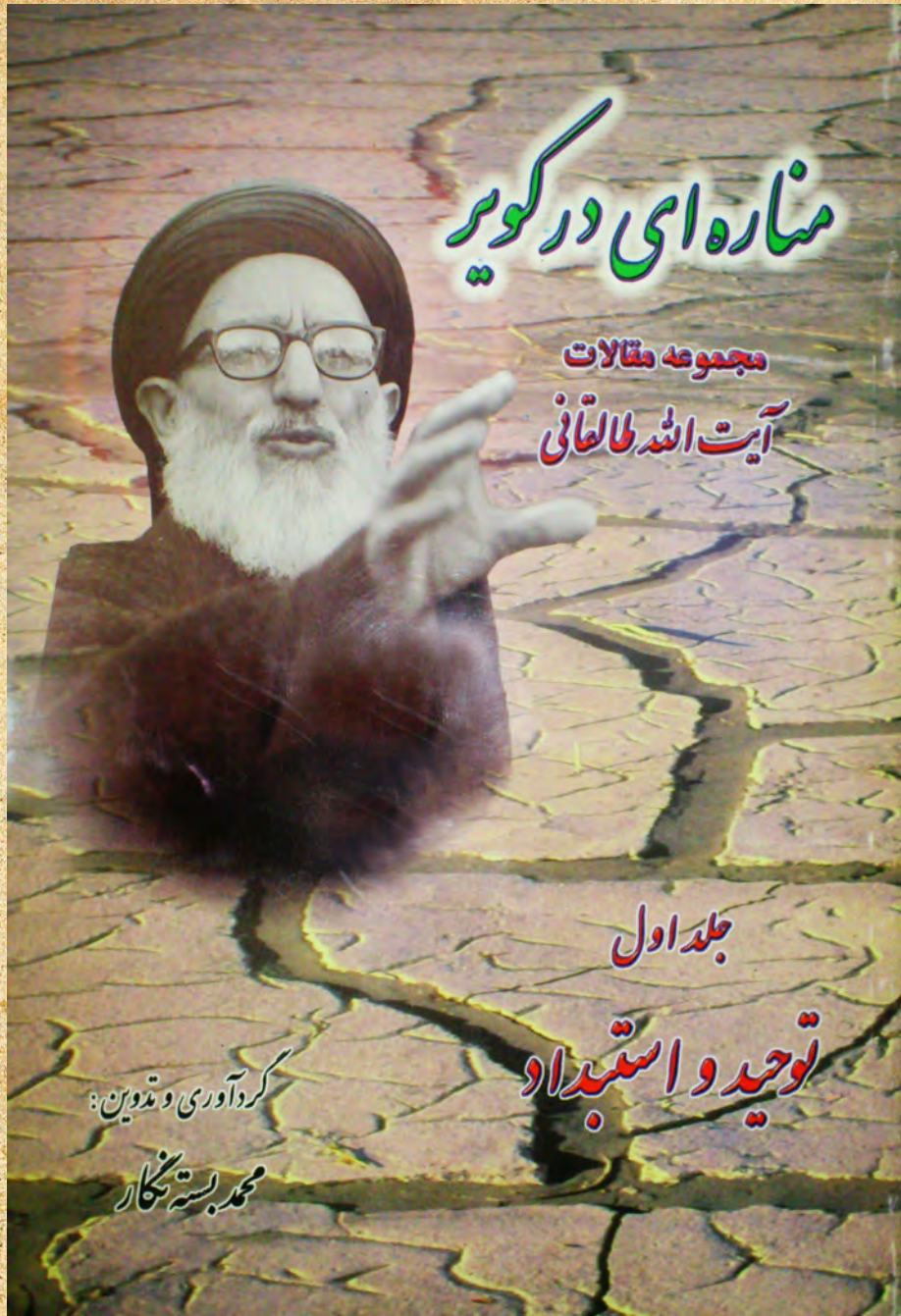
۳- سوره نجم، آیه ۲۳؛ نیست این جز نام‌هایی که شما و پدران‌تان نامگذاری کرده‌اید.

۴- سوره کهف، آیه ۱۱۰؛ بگو من هم مثل شما بشری هستم...

۵- سوره بقره، آیه ۱۳۶؛ ... میان هیچیک از ایشان فرق نمی‌گذاریم...

۶- سوره آل عمران، آیه ۶۴؛ ... بیایید به سوی کلمه‌ای (سخنی) که میان ما و شما یکسان است...

۷- سوره مائده، آیه ۳۲؛ ... هرکس کسی را جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد...



برای تهیه این کتاب با دفتر ماهنامه  
پیام ابراهیم تماس حاصل فرمایید.  
تلفکس: ۰۲۱-۷۷۵۳۷۰۲۲

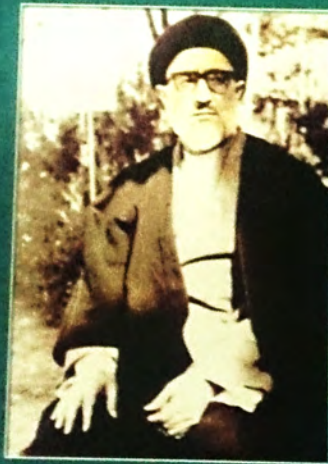
پست الکترونیکی:

[info.payamebrahim@gmail.com](mailto:info.payamebrahim@gmail.com)

# طالعانی

و دیگر کونی تاریخ

پژوهشی در اسناد و اندیشه



سید محمد حسین میرزا طالعانی

برای تهیه این کتاب با دفتر ماهنامه  
پیام ابراهیم تماس حاصل فرمایید.

تلفکس: ۰۲۱-۷۷۵۳۷۰۲۲

پست الکترونیکی:

[info.payamebrahim@gmail.com](mailto:info.payamebrahim@gmail.com)





برای تهیه این کتاب با دفتر ماهنامه  
پیام ابراهیم تماس حاصل فرمایید.  
تلفکس: ۰۲۱-۷۷۵۳۷۰۲۲

پست الکترونیکی:

[info.payamebrahim@gmail.com](mailto:info.payamebrahim@gmail.com)



# پیام ابراهیم

جامعه زنان انقلاب اسلامی

## فروردین ۱۳۹۴

شنبه	۱	۲۱	۸	۲۸	۲۹
یکشنبه	۲	۲۲	۹	۲۹	۳۰
دوشنبه	۳	۲۳	۱۰	۳۰	۳۱
سه‌شنبه	۴	۲۴	۱۱	۳۱	
چهارشنبه	۵	۲۵	۱۲	۱	
پنجشنبه	۶	۲۶	۱۳	۲	
جمعه	۷	۲۷	۱۴	۳	

۱- ۳۰ خرداد (تعطیل) / ۳۱ خرداد (تعطیل) / ۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۱۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۱۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۱۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۱۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۱۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۱۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۱۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۱۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۱۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۱۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۱ اردیبهشت (تعطیل)

## اردیبهشت ۱۳۹۴

شنبه	۵	۲۵	۱۲	۲	۲۱
یکشنبه	۶	۲۶	۱۳	۳	۲۲
دوشنبه	۷	۲۷	۱۴	۴	۲۳
سه‌شنبه	۸	۲۸	۱۵	۵	۲۴
چهارشنبه	۹	۲۹	۱۶	۶	۲۵
پنجشنبه	۱۰	۳۰	۱۷	۷	۲۶
جمعه	۱۱	۳۱	۱۸	۸	۲۷

۱- ۲۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۱ اردیبهشت (تعطیل)

## خرداد ۱۳۹۴

شنبه	۳۰	۲۰	۲	۲۱	۳۰
یکشنبه	۳۱	۲۱	۳	۲۲	۳۱
دوشنبه	۱	۲۲	۴	۲۳	۱
سه‌شنبه	۲	۲۳	۵	۲۴	۲
چهارشنبه	۳	۲۴	۶	۲۵	۳
پنجشنبه	۴	۲۵	۷	۲۶	۴
جمعه	۵	۲۶	۸	۲۷	۵

۱- ۲۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۱ اردیبهشت (تعطیل)

## تیر ۱۳۹۴

شنبه	۶	۲۷	۱۳	۴	۲۸
یکشنبه	۷	۲۸	۱۴	۵	۲۹
دوشنبه	۸	۲۹	۱۵	۶	۳۰
سه‌شنبه	۹	۳۰	۱۶	۷	۳۱
چهارشنبه	۱۰	۱	۱۷	۸	۱
پنجشنبه	۱۱	۲	۱۸	۹	۲
جمعه	۱۲	۳	۱۹	۱۰	۳

۱- ۲۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۱ اردیبهشت (تعطیل)

## مرداد ۱۳۹۴

شنبه	۳۱	۲۱	۳	۲۲	۳۱
یکشنبه	۱	۲۲	۴	۲۳	۱
دوشنبه	۲	۲۳	۵	۲۴	۲
سه‌شنبه	۳	۲۴	۶	۲۵	۳
چهارشنبه	۴	۲۵	۷	۲۶	۴
پنجشنبه	۵	۲۶	۸	۲۷	۵
جمعه	۶	۲۷	۹	۲۸	۶

۱- ۲۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۱ اردیبهشت (تعطیل)

## شهریور ۱۳۹۴

شنبه	۷	۲۸	۱۴	۵	۲۹
یکشنبه	۸	۲۹	۱۵	۶	۳۰
دوشنبه	۹	۳۰	۱۶	۷	۳۱
سه‌شنبه	۱۰	۱	۱۷	۸	۱
چهارشنبه	۱۱	۲	۱۸	۹	۲
پنجشنبه	۱۲	۳	۱۹	۱۰	۳
جمعه	۱۳	۴	۲۰	۱۱	۴

۱- ۲۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۱ اردیبهشت (تعطیل)

## مهر ۱۳۹۴

شنبه	۴	۲۶	۱۱	۳	۲۷
یکشنبه	۵	۲۷	۱۲	۴	۲۸
دوشنبه	۶	۲۸	۱۳	۵	۲۹
سه‌شنبه	۷	۲۹	۱۴	۶	۳۰
چهارشنبه	۸	۳۰	۱۵	۷	۳۱
پنجشنبه	۹	۱	۱۶	۸	۱
جمعه	۱۰	۲	۱۷	۹	۲

۱- ۲۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۱ اردیبهشت (تعطیل)

## آبان ۱۳۹۴

شنبه	۳۰	۲۰	۲	۲۱	۳۰
یکشنبه	۱	۲۱	۳	۲۲	۳۱
دوشنبه	۲	۲۲	۴	۲۳	۱
سه‌شنبه	۳	۲۳	۵	۲۴	۲
چهارشنبه	۴	۲۴	۶	۲۵	۳
پنجشنبه	۵	۲۵	۷	۲۶	۴
جمعه	۶	۲۶	۸	۲۷	۵

۱- ۲۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۱ اردیبهشت (تعطیل)

## آذر ۱۳۹۴

شنبه	۷	۲۸	۱۴	۵	۲۹
یکشنبه	۸	۲۹	۱۵	۶	۳۰
دوشنبه	۹	۳۰	۱۶	۷	۳۱
سه‌شنبه	۱۰	۱	۱۷	۸	۱
چهارشنبه	۱۱	۲	۱۸	۹	۲
پنجشنبه	۱۲	۳	۱۹	۱۰	۳
جمعه	۱۳	۴	۲۰	۱۱	۴

۱- ۲۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۱ اردیبهشت (تعطیل)

## دی ۱۳۹۴

شنبه	۵	۲۶	۱۱	۳	۲۷
یکشنبه	۶	۲۷	۱۲	۴	۲۸
دوشنبه	۷	۲۸	۱۳	۵	۲۹
سه‌شنبه	۸	۲۹	۱۴	۶	۳۰
چهارشنبه	۹	۳۰	۱۵	۷	۳۱
پنجشنبه	۱۰	۱	۱۶	۸	۱
جمعه	۱۱	۲	۱۷	۹	۲

۱- ۲۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۱ اردیبهشت (تعطیل)

## بهمن ۱۳۹۴

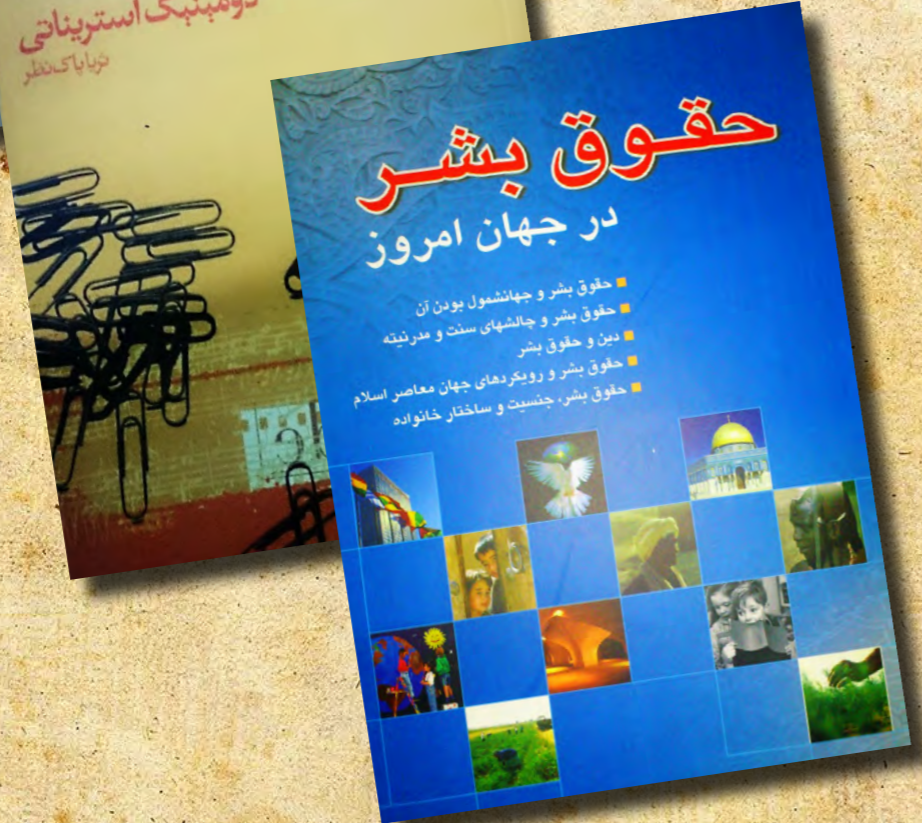
شنبه	۳	۲۳	۱۰	۳۰	۳۱
یکشنبه	۴	۲۴	۱۱	۳۱	۱
دوشنبه	۵	۲۵	۱۲	۱	۲
سه‌شنبه	۶	۲۶	۱۳	۲	۳
چهارشنبه	۷	۲۷	۱۴	۳	۴
پنجشنبه	۸	۲۸	۱۵	۴	۵
جمعه	۹	۲۹	۱۶	۵	۶

۱- ۲۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۱ اردیبهشت (تعطیل)

## اسفند ۱۳۹۴

شنبه	۸	۲۸	۱۴	۵	۲۹
یکشنبه	۹	۲۹	۱۵	۶	۳۰
دوشنبه	۱۰	۳۰	۱۶	۷	۳۱
سه‌شنبه	۱۱	۱	۱۷	۸	۱
چهارشنبه	۱۲	۲	۱۸	۹	۲
پنجشنبه	۱۳	۳	۱۹	۱۰	۳
جمعه	۱۴	۴	۲۰	۱۱	۴

۱- ۲۱ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۲ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۳ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۴ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۵ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۶ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۷ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۸ اردیبهشت (تعطیل) / ۲۹ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۰ اردیبهشت (تعطیل) / ۳۱ اردیبهشت (تعطیل)



برای تهیه کتاب های فوق با دفتر ماهنامه  
پیام ابراهیم تماس حاصل فرمایید.  
تلفکس: ۰۲۱-۷۷۵۳۷۰۲۲  
پست الکترونیکی:  
[info.payamebrahim@gmail.com](mailto:info.payamebrahim@gmail.com)